

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

با نظارت: حضرت آية الله مكارم شیرازی

تفسیر جوان

(برگرفته از تفسیر نمونه)

جز ۲۸ جلد ۲۸

۲۸

به اهتمام: دکتر محمد بیستونی

الْإِهْدَاءِ

إِلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ
رَسُولِ اللَّهِ وَ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ وَ إِلَى مَوْلَانَا
وَ مَوْلَى الْمُؤَحِّدِينَ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ إِلَى بَضْعَةِ
الْمُصْطَفَى وَ بِهِجَةِ قَلْبِهِ سَيِّدَةِ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ وَ إِلَى سَيِّدَتِي
شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، أَسْبُطَيْنِ، الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنَ وَ إِلَى الْأَيْمَةِ التَّسْعَةِ
الْمَعْصُومِينَ الْمُكَرَّمِينَ مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ لِأَسَيِّمًا بِقِيَّةِ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ وَ وَارِثِ عُلُومِ
الْأَنْبِيَاءِ وَ الْمُرْسَلِينَ، الْمَعْدُ لِقَطْعِ دَابِرِ الظُّلْمَةِ وَ الْمُدْخِرِ لِأَحْيَاءِ الْفَرَائِضِ وَ مَعَالِمِ الدِّينِ ،
الْحُجَّةِ بْنِ الْحَسَنِ صَاحِبِ الْعَصْرِ وَ الزَّمَانِ عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى فَرَجَهُ الشَّرِيفَ فَيَا مُعِزَّ
الْأَوْلِيَاءِ وَيَا مُدِلَّ الْأَغْدَاءِ أَيُّهَا السَّبَبُ الْمُتَّصِلُ بَيْنَ الْأَرْضِ وَ السَّمَاءِ قَدِّمْنَا
وَ أَهْلَنَا الضُّرَّ فِي غَيْبَتِكَ وَ فِرَاقِكَ وَ جِنُّنَا بِبِضَاعَةِ
مُرْجَاةٍ مِنْ وَلَانِكَ وَ مَحَبَّتِكَ فَأَوْفِ لَنَا الْكِيلَ مِنْ مَنِّكَ وَ
فَضْلِكَ وَ تَصَدَّقْ عَلَيْنَا بِنَظَرَةِ رَحْمَةٍ مِنْكَ
إِنَّا نَرِيكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ

متن تأییدی مرجع عالیقدر حضرت «آیه الله العظمی مکارم شیرازی» در
مورد کتاب «تفسیر جوان» (منبع مطالعاتی و
تحقیقاتی اصلی «روش انس با قرآن»)

بسم الله الرحمن الرحيم

قرآن مجید بالاترین سند افتخار مامسلمانان است و تا کسی با قرآن آشنا نشود، پی
به عظمت آن نخواهد برد و هر قدر آشنایی ما با این کتاب بزرگ آسمانی افزون گردد،
به درجه اهمیت و عظمت آن بهتری می‌بریم، مخصوصاً برای حل مشکلات مسلمین
در دنیای امروز، بهترین راه گشا قرآن است.
به همین دلیل شایسته است نسل جوان برومند ما روز به روز با این کتاب آسمانی
آشنا تر گردد، نه فقط به «خواندن» و «قرائت» و «حفظ» آن، بلکه به «محتوا و معنای

قرآن، به یقین قرآن مجید می‌تواند صفا و روشنی ویژه‌ای به تمام زندگی آنان بدهد و از آنان افرادی باایمان، شایسته، قوی، شجاع و طرفدار حق بسازد. از آنجا که تفسیر نمونه بحمدالله در میان تمام قشرها نفوذ یافته و تحولی در محیط ما ایجاد کرده است، جناب آقای «دکتر محمد بیستونی» که فردی باذوق و علاقمند به مسائل اسلامی و مسائل جوانان است. ابتکاری به خرج داده و تفسیر نمونه را به صورت فشرده و خلاصه با «سبکی تازه» که به آسانی قابل استفاده برای همه جوانان باشد، درآورده و به گونه‌ای که هم‌اکنون ملاحظه می‌کنید، در اختیار آنان گذاشته است. خداوند این خدمت را از ایشان قبول کند و به همه جوانان عزیز توفیق استفاده از آن را مرحمت فرماید.

ناصر مکارم شیرازی

۷۹/۸/۲۸

متن تأییدیہ حضرت آیت اللہ خزعلی مفسر و حافظ کل قرآن کریم

بسم الله الرحمن الرحيم

هر زمانی را زبانی است یعنی در بستر زمان خواسته‌هایی نو نو پدید می‌آید که مردم آن دوران خواهان آنند. با وسایل صنعتی و رسانه‌های بی‌سابقه خواسته‌ها مضاعف می‌شود و امروز با اختلاف تمدن‌ها و اثرگذاری هریک در دیگری آرمان‌های گوناگون و خواسته‌های متنوع ظهور می‌یابد بر متفکران دوران و افراد دلسوز خود ساخته در برابر این هنجارها فرض است تا کمر خدمت را محکم ببندند و این خلأ را پر کنند همان‌گونه که علامه امینی با الغدیرش و علامه طباطبایی با المیزانش. در این میان نسل جوان را باید دست گرفت و بر سر سفره این پژوهشگران نشاند و رشد داد. جناب آقای دکتر محمد بیستونی رئیس هیئت مدیره مؤسسه قرآنی تفسیر جوان به فضل الهی

این کار را بعهده گرفته و آثار ارزشمند مفسران را با زبانی ساده و بیانی شیرین، پیراسته از تعقیدات در اختیار نسل جوان قرار داده علاوه بر این آنان را به نوشتن کتابی در موضوعی که منابع را در اختیارشان قرار داده دعوت می‌کند. از مؤسسه مذکور دیدار کوتاهی داشتیم، از کار و پشتکار و هدفمند بودن آثارشان اعجاب و تحسینم شعله‌ور شد، از خداوند منان افاضه بیشتر و توفیق افزونی برایشان خواستارم. به امید آنکه در مراحل غیرتفسیری هم از معارف اسلامی درهای وسیعی برویشان گشاده شود.

آمین رب العالمین .

۲۱ ربیع الثانی ۱۴۲۵
۲۱ خرداد ۱۳۸۳
ابوالقاسم خزعلی

✽ ویژگی‌ها و مزایای کتاب "تفسیر جوان"

- ۱- درج قول برتر و حذف اقوال متعدد در بیان تفسیر آیات.
- ۲- حفظ اصالت مطالب و مفاهیم ارائه شده در اصل تفسیر.
- ۳- خلاصه نمودن جملات طولانی در قالب عبارات کوتاه‌تر و ساده‌تر.
- ۴- اعراب‌گذاری آیات و روایات به منظور سهولت حفظ کردن آنها.
- ۵- استفاده از سه خط تحریری برای آیات، ترجمه و تفسیر، به منظور مطالعه روان آنها.
- ۶- درج ترجمه روان و تفسیر هر آیه به صورت مستقل، به جز در آیاتی که با هم ارتباط تنگاتنگ دارند.
- ۷- تیرگذاری و تدوین مطالب کتاب به سبک کتاب‌های آموزشی به منظور تدریس آسان در جلسات تفسیر قرآن.
- ۸- انتشار در قطع کوچک به منظور استفاده از اوقات فراغت روزانه و سهولت قرار گرفتن در جیب.
- ۹- قیمت ارزان کتاب به منظور خرید همگان خصوصاً جوانان عزیز و انس بیشتر جامعه با قرآن کریم.

محمد بیستونی

تهران - پائیز ۱۳۸۳

سورة مجادله

فضيلت تلاوت سورة « مجادله »

پيرامون فضيلت تلاوت اين سوره ، از پيغمبر اکرم نقل شده است : «کسي که سورة "مجادله" را تلاوت کند (و در آن بينديشد و به کار بندد) ، در قيامت ، در زمرة حزب الله خواهد بود .»
 امام صادق عليه السلام نيز در اين مورد فرموده‌اند : «هرکس سورة "حديد" و "مجادله" را در نمازهاي فريضة بخواند و آن را ادامه دهد ، خداوند هرگز او را در تمام طول زندگي ، عذاب نمي‌کند و در خود و خانواده‌اش ، هرگز بدی نمي‌بيند و نيز گرفتار فقر و بدحالي نمي‌شود .» (۱)
 تناسب محتوای اين سوره‌ها با پاداش‌هاي مذکور ، کاملاً روشن است و اين نشان مي‌دهد که هدف از تلاوت ، پياده کردن محتوای آن در زندگي است ، نه تلاوتی خالی از اندیشه و عمل .

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِناَمِ خداوند بخشنده بخشایشگر

﴿ ۱ ﴾ قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا وَتَشْتَكِي إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ يَسْمَعُ تَخَاوُعَكُمْآ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ

خداوند قول زنی را که درباره شوهرش به تو مراجعه کرده بود و به خداوند شکایت می کرد ، شنید (و تقاضای او را اجابت کرد) خداوند گفتگوی شمارا باهم (و اصرار آن زن را درباره حل مشکلش) می شنید و خداوند شنوا و بینا است . « تُجَادِلُ » از « مُجَادَلَةٌ » از ماده « جَدَل » گرفته شده که در اصل به معنی تاییدن طناب است و از آن جاکه به هنگام گفتگوهای طرفینی و اسرارآمیز هریک از دو طرف می خواهد دیگری را قانع کند ، مجادله بر آن اطلاق شده است . « تَخَاوُرَ » از « حَوَر » به معنی مراجعه در سخن یا در اندیشه است و « مُحَاوَرَةٌ » به گفتگوهای طرفینی اطلاق می شود .

آری خداوند از همه « مسموعات » و « مبصرات » آگاه است ، بی آنکه نیازی به اعضای بینایی و شنوایی داشته باشد ، او همه جا حاضر و ناظر است و همه چیز را می بیند و هر سخنی را می شنود .

﴿ ۲ ﴾ الَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْكُم مِّنْ نِّسَائِهِمْ مَا هُنَّ أُمَّهَاتُهُمْ إِنَّ أُمَّهَاتُهُمْ إِلَّا اللَّائِي وَلَدْنَهُمْ وَإِنَّهُمْ لَيَقُولُونَ مُنْكَرًا مِنَ الْقَوْلِ وَزُورًا وَإِنَّ اللَّهَ لَعَفُوءٌ غَفُورٌ

کسانی از شما که نسبت به همسرانشان « ظهار » می کنند (و می گویند : « أَنْتَ عَلَيَّ كَظْهَرِ أُمِّي : تو نسبت به من ، به منزله مادرم هستی ») آنها هرگز مادرانشان نیستند ، مادرانشان تنها کسانی هستند که آنها را به دنیا آورده اند ، آنها سخنی منکر و زشت و باطل می گویند و خداوند بخشنده و آمرزنده است .

”ظهار“ یک عمل زشت جاهلی

« زور » در اصل به معنی انحناء بالای سینه است و به معنی منحرف شده نیز آمده است و از آن جاکه سخن دروغ و باطل ، انحراف از حق دارد ، به آن « زور »

می‌گویند و نیز به همین دلیل این واژه به بت نیز اطلاق می‌شود .
مادر و فرزند بودن ، چیزی نیست که با سخن درست شود ، یک واقعیت عینی خارجی است که هرگز از طریق بازی با الفاظ ، حاصل نمی‌شود ، بنابراین اگر انسان صد بار هم به همسرش بگوید : « تو همچون مادر منی » ، حکم مادر پیدا نمی‌کند و این یک سخن خرافی و گزافه‌گویی است .

درست است که گوینده این سخن به اصطلاح قصد «إِخْبَار» ندارد ، بلکه مقصود او «إِنْشَاء» است ، یعنی می‌خواهد این جمله را به منزله صیغه طلاق قرار دهد ، ولی به هر حال محتوای این جمله محتوایی بی‌اساس است ، درست شبیه به خرافه « پسر خواندگی » که در زمان جاهلیت بود ، بچه‌هایی را پسر خود می‌خواندند و احکام پسر را درباره او اجرا می‌کردند ، که قرآن آن را نیز محکوم کرده است و سخنی باطل و بی‌اساس شمرده است و می‌گوید : « ذَلِكُمْ قَوْلُكُمْ بِأَفْوَاهِكُمْ : این سخنی است که تنها بادهان می‌گویند » و هیچ واقعیتی در آن نیست (۴ / احزاب) .

مطابق این آیه ، «ظهار» عملی است حرام و منکر ، ولی از آن جاکه تکالیف الهی ، اعمال گذشته را شامل نمی شود و از لحظه نزول ، حاکمیت دارد ، در پایان آیه می فرماید : « خداوند بخشنده و آمرزنده است » (وَإِنَّ اللَّهَ لَعَفُؤٌ غَفُورٌ) .

لذا اگر مسلمانی قبل از نزول این آیات ، مرتکب این عمل شده ، نگران نباشد، خدا او را می بخشد. اما مسأله کفاره باقی است .

در تفاوت میان « عَفُو » و « غَفُور » ، برخی گفته اند : « عَفُو » اشاره به بخشش خداوند است و « غَفُور » ، اشاره به پوشش گناه است ، زیرا ممکن است کسی گناهی را ببخشد اما هرگز آن را مکتوم ندارد ، ولی خداوند هم می بخشد و هم مستور می سازد .

وَالَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا قَالُوا فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَّا ذَلِكُمْ تُوعَظُونَ بِهِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴿٣﴾
 کسانی که از همسران خود «ظهار» می کنند ، سپس به گفته خود باز می گردند ، باید پیش از آمیزش جنسی آنها باهم، برده ای را آزاد کنند ، این دستوری است که به آن

اندرز داده می‌شوید و خداوند به آنچه انجام می‌دهید، آگاه است. «رَقَبَة» در اصل به معنی گردن است، ولی در این جا کنایه از انسان می‌باشد و این به خاطر آن است که گردن از حساس‌ترین اعضای بدن محسوب می‌شود، همان‌گونه که گاهی واژه «رَأْس» (سر) را به کار می‌برند و منظور انسان است، مثلاً به جای پنج نفر، پنج «سر» گفته می‌شود.

تفسیر جمله «ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا قَالُوا: سپس بازگشت به گفته خود می‌کنند»، این است که از گفته خود نادم و پشیمان می‌شوند و قصد بازگشت به زندگی خانوادگی و آمیزش جنسی دارند، در روایات ائمه اهل بیت هم به این معنی اشاره شده است.^(۱) سپس می‌افزایند: «ذَلِكُمْ تُوَعِّظُونَ بِهِ» گمان‌نکنید که چنین کفاره‌ای در مقابل «ظهار» کفاره سنگین و نامتعادلی است، زیرا این

۱- «مجمع‌البیان»، ذیل آیات مورد بحث.

سبب اندرز و بیداری و تربیت نفوس شماست، تا بتوانید خود را در برابر این گونه کارهای زشت و حرام کنترل کنید .

اصولاً تمام کفارات ، جنبه بازدارنده و تربیتی دارند و چه بسا کفاره‌هایی که جنبه مالی دارد ، تأثیرش از غالب تعزیرات که جنبه بدنی دارد ، بیشتر است . و از آن جاکه ممکن است بعضی با بهانه‌هایی شانه از زیر بار کفاره خالی کرده و بدون این که کفاره دهند، با همسر خود بعد ازظهار آمیزش جنسی داشته باشند ، در پایان آیه می‌افزاید : « خداوند به آنچه انجام می‌دهید ، آگاه است » (وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ) .

هم ازظهار آگاه است و هم از ترک کفاره و هم از نیات شما .
 ﴿٤﴾ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامَ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَا فَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَاِطْعَامُ سِتِّينَ مِسْكِينًا ذَلِكَ لِتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ

و کسی که توانایی (بر آزاد کردن برده) نداشته باشد، دو ماه متوالی قبل از آمیزش جنسی ،

روزه بگیرد و کسی که توانایی این راهم نداشته باشد، شصت مسکین را اطعام کند، این برای آن است که به خدا و رسولش ایمان بیاورید، این‌ها مرزهای الهی است و کسانی که با آن مخالفت کنند، عذاب دردناکی دارند.

چون آزادکردن برده برای همه امکان‌پذیر نیست و نیز ممکن است انسان از نظر مالی، قادر بر آزاد کردن برده باشد، ولی برده‌ای برای این کار پیدا نشود، مانند عصر کنونی ما، لذا جهانی و جاودانی بودن اسلام ایجاب می‌کند که جانشینی برای آزادی بردگان ذکر شود. در آیه بعد می‌فرماید: «و هرکس توانایی بر آزادی برده نداشته باشد، دوماه پی‌درپی قبل از آمیزش جنسی، روزه بگیرد».

این كفاره نیز اثر بازدارنده دارد و از آن‌جاکه روزه در تصفیه روح اثر عمیق دارد، می‌تواند جلوی تکرار این اعمال را بگیرد.

ظاهر آیه این است که هر شصت روز پی‌درپی انجام شود و بسیاری از فقهای اهل سنت نیز بر طبق آن فتوا داده‌اند، ولی در روایات ائمه اهل بیت آمده است که

اگر کمی از ماه دوم (حتی یک روز) به دنبال ماه اول روزه بگیرد ، مصداق «شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ» و دو ماه پی در پی خواهد بود و این تصریح حاکم بر ظهور آیه است.^(۱) این نشان می‌دهد که منظور از «تابع» در آیه فوق و آیه ۹۲ سورة نساء (کفارة قتل خطاء) پی در پی بودن فی الجمله است و البته چنین تفسیری ، تنها از امام معصوم علیه السلام که وارث علوم پیامبر است ، مسموع می‌باشد و این نوع روزه گرفتن ، تسهیلی است برای مکلفان (شرح بیشتر پیرامون این موضوع را در کتب فقهی در باب الصوم و ابواب ظهار و کفارة قتل خطاء باید مطالعه کرد) .

ضمناً منظور از جمله «فَمَنْ لَمْ يَجِدْ» (کسی که نیابد) این نیست که مطلقاً چیزی در بساط نداشته باشد ، بلکه منظور این است که زاید بر نیازها و ضرورت‌های زندگی ، چیزی ندارد

۱- « وسائل الشیعه »، جلد ۷، صفحه ۲۷۱ .

که بتواند با آن برده‌ای را بخرد و سپس آن را آزاد نماید. و از آن‌جا که بسیاری از مردم نیز قادر به انجام کفاره دوم یعنی دو ماه متوالی روزه نیستند، جانشین دیگری برای آن ذکر کرده، می‌فرماید: «فَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَاِطْعَامُ سِتِّينَ مِسْكِينًا». ظاهر از کلمه «إِطْعَام» این است که به اندازه‌ای غذا دهد که در یک وعده سیر شود اما در روایات اسلامی، یک «مد» طعام (یک چهارم من یا حدود ۷۵۰ گرم) تعیین شده است، هرچند بعضی از فقهاء آن را معادل دو «مد» (یک کیلو و نیم) تعیین کرده‌اند. سپس در دنباله آیه بار دیگر به هدف اصلی این‌گونه کفارات اشاره کرده، می‌افزاید: «ذَلِكَ لِيُتُومِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ». آری جبران گناهان به وسیله کفارات، پایه‌های ایمان را محکم می‌کند و انسان را نسبت به مقررات الهی علماً و عملاً پایبند می‌سازد. در پایان برای این‌که همه مسلمانان این مسأله را امری جدی تلقی کنند، می‌گوید: «وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ».

باید توجه داشت که واژه «كُفِّرَ» معانی مختلفی دارد که یکی از آنها کفر عملی یعنی معصیت و گناه است و در آیه مورد بحث همین معنی اراده شده ، همانگونه که در آیه ۹۷ سورة آل عمران درباره کسانی که فریضه حج را به جانمی آورند ، می فرماید : « وَ لِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنْ اسْتَطَاعَ اِلَيْهِ سَبِيْلًا وَ مَنْ كَفَرَ فَاِنَّ اللّٰهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِيْنَ » بر مردم لازم است آنها که استطاعت دارند ، برای خدا آهنگ خانه او کنند و هرکس کفر ورزد (و حج را ترک کند) به خود ستم کرده چرا که خداوند از همه جهانیان بی نیاز است . « حُدَّ » به معنی چیزی است که در میان دو شیء مانع گردد و لذا به مرزهای کشورها « حدود » گفته می شود و قوانین الهی را از این رو حدود الهی می گویند که عبور از آن مجاز نیست ، شرح بیشتری در این زمینه در جلد اول تفسیر نمونه ، ذیل آیه ۱۸۷ سورة بقره مطرح شده است .

﴿ ۵ 〉 اِنَّ الَّذِيْنَ يُحَادُّوْنَ اللّٰهَ وَ رَسُوْلَهُ كُفُّوا كَمَا كُفَّتِ الَّذِيْنَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ

قَدْ أَنْزَلْنَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُهِينٌ

کسانی که با خداوند و رسولش دشمنی می‌کنند، خوار و ذلیل می‌شوند، آن‌گونه که پیشینان آن‌ها خوار و ذلیل شدند، ما آیات روشنی نازل کردیم و برای کافران عذاب خوارکننده‌ای است.

«يُخَادُّونَ» از ماده «مُحَادَّةٌ» به معنی مبارزه مسلحانه و استفاده از حدید (آهن) و نیز مبارزه غیرمسلحانه می‌باشد.

«كُتِبُوا» از ماده «كَبَتَ» به معنی مانع شدن توأم با عتف و ذلیل کردن است، اشاره به این‌که خداوند مجازات کسانی را که با او و پیامبرش به مبارزه برمی‌خیزند، ذلت و خواری قرار می‌دهد و آن‌ها را از لطف بی‌کرانش منع می‌کند. سپس می‌افزاید: «ما آیات روشنی نازل کردیم»، بنابراین به قدر کافی اتمام حجت شده و عذر و بهانه‌ای برای مخالفت نمانده است و با این حال اگر مخالفت کنند، باید مجازات شوند.

تهدید الهی در فراز پایانی آیه ، در مورد کسانی که در برابر پیامبر اکرم و قرآن ایستاده بودند ، به وقوع پیوست و در جنگ‌های بدر و خیبر و خندق و غیر آن با ذلت و شکست روبرو شدند و سرانجام فتح مکه ، طومار قدرت و شوکت آنها را درهم پیچید و اسلام در همه جا پیروز گشت .

﴿ ۶ ﴾ **يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُهُم بِمَا عَمِلُوا إِنَّ اللَّهَ وَ نَسُوهُ وَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ**

در آن روز که خداوند همه آنها را برمی‌انگیزد و از اعمالی که انجام دادند ، باخبر می‌سازد ، اعمالی که خداوند آن را احصا نمود و آنها فراموش کردند و خداوند بر هر چیز شاهد و ناظر است.

این خود عذاب دردناکی است که خدا گناهان فراموش شده آنها را به یادشان می‌آورد و در صحنه محشر در برابر خلائق ، رسوا می‌شوند .

آری حضور خداوند در همه جا و در هر زمان و در درون و برون ما ، ایجاب می کند که نه فقط اعمال ، بلکه نیات و عقاید ما را احصا کند و در آن روز بزرگ که « یوم البروز » است ، همه را بازگو فرماید تا هم خود انسان و هم دیگران بدانند اگر عذاب و مجازات سختی در کار است ، دلیلش چیست ؟

﴿ ۷ ﴾ أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَلَا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَلَا أَدْنَى مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْثَرُ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ مَا كَانُوا ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ

آیا نمی دانی که خداوند آنچه را در آسمانها و آنچه در زمین است ، می داند . هیچگاه سه نفر باهم نجوی نمی کنند، مگر این که خداوند چهارمین آنها است و هیچگاه پنج نفر باهم نجوی نمی کنند ، مگر این که خداوند ششمین آنها است و نه تعدادی کمتر و نه بیشتر از آن ، مگر این که او همراه آنها است ، هر جا که باشند ،

سپس روز قیامت آنها را از اعمالشان آگاه می‌سازد ، چرا که خداوند به هر چیزی دانا است .

« اَلَمْ تَرَ » از ماده « رؤیت » در اصل به معنی مشاهده کردن حسی است ، ولی در بسیاری از موارد به معنی شهود قلبی و علم و آگاهی آمده است . « نَجْوًی » و « نجات » در اصل به معنی مکان بلندی است که به خاطر ارتفاعش ، از اطراف جدا شده و از آن‌جا که هرگاه انسان بخواهد دیگری بر سخنانش آگاه نشود ، به نقطه‌ای می‌رود که از دیگران جدا باشد ، به سخنان درگوشی ، « نجوی » گفته‌اند و یا از این نظر که نجوی‌کننده ، می‌خواهد اسرار خود را از این‌که در دسترس دیگران قرار گیرد ، « نجات » بخشد .

گرچه روی سخن در این‌جا به پیامبر است ، ولی مقصود به عموم مردم می‌باشد و این در حقیقت مقدمه‌ای است برای مسأله « نَجْوًی » و سخنان درگوشی .

منظور از این که خداوند چهارمین یا ششمین آنها است ، این است که او در همه جا حاضر و ناظر و از همه چیز آگاه است و گر نه ذات پاکش نه مکان دارد و نه هرگز توصیف به اعداد می شود و یگانگی او نیز وحدت عددی نیست ، بلکه به این معنی است که شبیه و نظیر و مثل و مانند ندارد .

﴿ ۸ ﴾ أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نُهُوا عَنِ النَّجْوَىٰ ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَيَتَنَاجَوْنَ
بِالْأَيْمِ وَالْعُدْوَانِ وَمَعْصِيَتِ الرَّسُولِ وَإِذَا جَاؤُكَ حَيَّوكَ بِمَا لَمْ يُحَيِّكَ بِهِ اللَّهُ
وَيَقُولُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ لَوْلَا يُعَذِّبُنَا اللَّهُ بِمَا نَقُولُ حَسْبُكُمْ جَهَنَّمُ يَصْلَوْنَهَا
فَبِئْسَ الْمَصِيرُ

آیا ندیدی کسانی را که از نجوی نهی شدند ، سپس به کاری که از آن نهی شدند ، باز می گردند و برای انجام گناه و تعدی و نافرمانی رسول خدا به نجوی می پردازند و هنگامی که نزد تو می آیند ، تو را تحیتی می گویند که خدا به تو نگفته است و در دل

می‌گویند: چرا خداوند ما را به خاطر گفته‌هایمان عذاب نمی‌کند؟ جهنم برای آنها کافی است، وارد آن می‌شوند و بد جایگاهی است. از این تعبیر به خوبی استفاده می‌شود که قبلاً به آنها هشدار داده شده بود که از نجوی پرهیزند، کاری که ذاتاً تولید بدگمانی و نگرانی می‌کند، ولی آنها نه تنها به این دستور گوش فرامدادند، بلکه محتوای نجوای خود را انجام گناه و اموری برخلاف دستور خدا و پیامبر انتخاب کردند.

تفاوت میان «إِثْمٌ» و «عُدْوَانٌ» و «مَعْصِيَةِ الرَّسُولِ» از این نظر است که «إِثْمٌ» شامل گناهی می‌شود که جنبه فردی دارد (مانند شرب خمر) و «عُدْوَانٌ» ناظر به اموری است که موجب تعدی بر حقوق دیگران است و اما «مَعْصِيَةِ الرَّسُولِ» مربوط به فرمان‌هایی است که شخص پیامبر به عنوان رئیس حکومت اسلامی در زمینه مصالح جامعه اسلامی صادر می‌کند.

بنابراین آن‌ها در نجوای خود هرگونه عمل خلاف را مطرح می‌کردند ، اعم از اعمالی که در رابطه با خودشان بود یا دیگران و یا حکومت اسلامی و شخص پیامبر .
 تعبیر به « یَعُوذُونَ » و « یَتَنَاجَوْنَ » که به صورت فعل مضارع آمده است ، نشان می‌دهد که این کار را پیوسته تکرار می‌کردند و قصدشان ایجاد ناراحتی در قلوب مؤمنان بود .
 به هر حال آیه فوق ، به عنوان یک اخبار غیبی پرده از روی اعمال خلاف آن‌ها برداشته و خط انحرافی آنان را فاش کرد .
 « حَيَّوْكَ » از ماده « تحیت » در اصل از « حیات » گرفته شده و به معنی دعا کردن برای سلامت و حیات دیگری است .

منظور از « تحیت الهی » در این آیه ، همان جمله « السَّلَامُ عَلَیْكَ » (یا « سَلَامُ الله عَلَیْكَ ») می‌باشد که شبیه آن در آیات قرآن در مورد پیامبران و بهشتیان و غیر آن‌ها کراراً آمده است ،
 از جمله در آیه ۱۸۱ سورة صافات می‌خوانیم : « وَ سَلَامٌ عَلَی الْمُرْسَلِینَ » :

سلام بر تمام رسولان پروردگار » .

و اما تحیتی که خداوند نگفته بود و مجاز نبود، جمله «الْسَّامُ عَلَيْكَ» (مرگ بر تو، یا هلاکت و خستگی بر تو) بوده است .

سپس می افزاید : «آن ها نه فقط مرتکب این گناهان بزرگ می شوند ، بلکه آن چنان از باده غرور سرمست هستند که در دل می گویند : اگر اعمال ما بد است و خدا می داند ، پس چرا ما را به خاطر گفته هایمان کیفر نمی دهد ؟ (وَ يَقُولُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ لَوْ لَا يُعَذِّبُنَا اللَّهُ بِمَا نَقُولُ) . به این ترتیب هم عدم ایمان خود به نبوت پیامبر را ثابت کردند و هم عدم ایمان به احاطه علمی خداوند را .

ولی قرآن در یک جمله کوتاه به آن ها چنین پاسخ می گوید : «جهنم برای آن ها کافی است و نیازی به مجازات دیگر نیست ، همان جهنمی که به زودی وارد آن می شوند و چه بد جایگاهی است » (حَسْبُ لَهُمْ جَهَنَّمُ يَصْلَوْنَهَا فَبِئْسَ الْمَصِيرُ) .

البته این تعبیر نفی عذاب دنیوی را درباره آن‌ها نمی‌کند ، ولی این حقیقت را آشکارا می‌گوید که اگر هیچ کیفری جز عذاب جهنم نباشد ، برای آن‌ها کفایت می‌کند و کیفر همه اعمال خود را یک‌جا در دوزخ خواهند دید .

تحیت الهی کدام است ؟

معمولاً هنگام ورود در مجالس ، مردم به یکدیگر سخنانی که حاکی از احترام و محبت است ، می‌گویند و آن را « تحیت » می‌نامند . از آیات فوق استفاده می‌شود که تحیت نیز باید جنبه الهی داشته باشد ، همان‌گونه که همه آداب و رسوم معاشرت باید چنین باشد . در تحیت علاوه بر احترام و اکرام طرف مقابل باید یادی از خدا نیز دیده شود ، همان‌گونه که در سلام ، سلامتی طرف‌را از خداوند تقاضا می‌کنیم .

در تفسیر «علی بن ابراهیم» ذیل آیات مورد بحث ، آمده است که جمعی از یاران پیامبر وقتی نزد او می‌آمدند ، « أَنْعِمْ صَبَاحاً وَ أَنْعِمْ مَسَاءً » (صبحت توأم با راحتی باد ، یا عصرت توأم با

راحتی باد) می گفتند و این تحیت عصر جاهلیت بود، قرآن از این کار نهی کرد و رسول خدا به آن‌ها فرمود: «خداوند به ما تحیتی بهتر از آن دستور داده که تحیت اهل بهشت است؛ «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ» که به معنی «سَلَامُ الله عَلَيْكُمْ» می باشد»^(۱). امتیاز سلام اسلامی در این است که از یک سو توأم با ذکر خدا است و از سوی دیگر در آن سلامت همه چیز اعم از دین و ایمان و جسم و جان مطرح است، نه فقط راحتی و رفاه و آسایش. درباره حکم تحیت و سلام و آداب آن در جلد ۴ تفسیر نمونه ذیل آیه ۸۶ سورة نساء بحث مشروحی آورده شده است.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَنَاجَيْتُمْ فَلَا تَتَنَاجَوْا بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَ مَعْصِيَةِ الرَّسُولِ وَ تَنَاجَوْا بِالْبِرِّ وَ التَّقْوَى وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ﴾
ای کسانی که ایمان آورده اید! هنگامی که نجوی می کنید، به گناه و تعدی و معصیت

۱- «نورالقلوب»، جلد ۵، صفحه ۲۶۱، حدیث ۳۰.

رسول خدا نجوی نکنید و به کار نیک و تقوا، نجوی کنید و از مخالفت خدایی که بازگشت و جمع شما به سوی او است، پرهیزید. از این تعبیر به خوبی استفاده می شود که اصل نجوی اگر در میان مؤمنان باشد و سوءظنی بر نیانگیزد و تولید نگرانی نکند و محتوای آن توصیه به نیکی ها و خوبی ها باشد، مجاز است.

ولی هر گاه از کسانی همچون یهود و منافقان سر زند که هدفشان آزار مؤمنان پاکدل است، نفس این عمل زشت و حرام است تا چه رسد به این که محتوی آن نیز شیطانی باشد.

(۱۰) **إِنَّمَا النَّجْوَى مِنَ الشَّيْطَانِ لِيَحْزُنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَلَيْسَ بِضَارِّهِمْ شَيْئاً إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ**

نجوی تنها از ناحیه شیطان است، می خواهد با آن، مؤمنان غمگین شوند، ولی نمی تواند ضرری به آن ها برساند جز به فرمان خداوند، بنابراین مؤمنان باید تنها بر

خداوند توکل کنند .

هر مؤثري در عالم هستي وجود دارد ، تأثيرش به فرمان خدا است ، حتي سوزاندن آتش و برندگي شمشير که اگر جليل نهی کند ، حتي فرمان خليل را نمی‌برند .
 آن‌ها با روح توکل و اعتماد بر خدا ، به خوبی می‌توانند بر تمام این مشکلات پیروز شوند و نقشه‌های پیروان شیطان را نقش بر آب کنند و توطئه‌های آن‌ها را درهم بکوبند .

انواع نجوی و سخنان درگوشی

این عمل از نظر فقه اسلامی ، احکام مختلفی بر حسب اختلاف شرایط دارد و به اصطلاح به احکام خمس تقسیم می‌شود ؛ یعنی گاه حرام است و این در صورتی است که موجب اذیت و آزار و هتک حیثیت مسلمانی گردد (همان‌گونه که در آیات فوق ، به آن اشاره شده بود) و چنین نجوایی ، نجوای شیطانی است که هدفش غمگین ساختن مؤمنان است .
 در مقابل گاه حکم وجوب به خود می‌گیرد و این در صورتی است که مسأله سری لازمی

در میان باشد که افشای آن خطرناک و عدم ذکر آن نیز موجب تضييع حق و یا خطری برای اسلام و مسلمین است .

و گاه متصف به استحباب می شود و آن در جایی است که انسان برای انجام کارهای نیک و برّ و تقوا به سراغ آن رود و همچنین حکم کراهت و اباحه . ولی اصولاً هرگاه هدف مهم تری در کار نباشد ، نجوی کردن کار پسندیده ای نیست و بر خلاف آداب مجلس است زیرا نوعی بی اعتنائی یا بی اعتمادی نسبت به دیگران محسوب می شود ، لذا در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام می خوانیم : « إِذَا كُنْتُمْ ثَلَاثَةً فَلَا يَتَنَاجَى اثْنَانِ دُونَ صَاحِبِهِمَا ، فَإِنَّ ذَلِكَ يَحْزَنُهُ : هُنَّكَ نَفَرٌ بَاسْتَيْدَ ، دُونَ نَفَرٍ مِنْ شَمَا جَدَايَ مِنْ شَخْصٍ سَوْمٍ بِهْ نَجْوَى نِيرْدَاذٍ چَرَاكِهْ اَيْنَ اَمْرٍ نَفَرٍ سَوْمٍ رَاغْمِگِنِ مِي كَنْدَ » . (۱)

در حدیث دیگری از «ابوسعید خدری» می‌خوانیم که می‌گوید: «ما برای اجرای دستورهای پیامبر در شب‌ها که گاهی مطلب لازم پیش می‌آید، به تناوب در نزدیکی اقامتگاه آن حضرت مراقب بودیم، یک شب عده زیادی گرد هم آمده بودند و آهسته سخن می‌گفتیم، پیامبر بیرون آمد و فرمود: «ما هذِهِ النَّجْوَى؟ أَلَمْ تَنْتَهُوا عَنِ النَّجْوَى؟» این سخنان درگوشی چیست؟ آیا شما از نجوی نهی نشده‌اید؟^(۱)

از روایات متعددی نیز استفاده می‌شود که شیطان برای غمگین ساختن مؤمنان، از هر وسیله‌ای استفاده می‌کند، نه فقط از نجوی بلکه گاه در عالم خواب صحنه‌هایی در برابر چشم او مجسم می‌کند که موجب اندوه او شود و دستور داده شده که مؤمنان در این گونه موارد

۱- «درالمنثور»، جلد ۶، صفحه ۱۸۴.

با پناه بردن به ذات پاک خدا و توکل بر او ، این گونه القائنات شیطانی را از خود دور کنند . (۱)

﴿۱۱﴾ **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا فِي الْمَجَالِسِ فَافْسَحُوا يَفْسَحِ اللَّهُ لَكُمْ وَإِذَا قِيلَ انشُرُوا فَانْشُرُوا يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ**

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هنگامی که به شما گفته شود مجلس را وسعت بخشید (و به تازه‌واردها جا دهید) وسعت بخشید ، خداوند (بهشت را) برای شما وسعت می‌بخشد و هنگامی که گفته شود : برخیزید ، برخیزید . اگر چنین کنید خداوند آن‌ها را که ایمان آورده‌اند و کسانی را که از علم ، بهره دارند ، درجات عظیمی می‌بخشد و خداوند به آنچه انجام می‌دهید آگاه است .

«تَفَسَّحُوا» از ماده «فَسَحَ» به معنی مکان وسیع است ، بنابراین «تَفَسَّحَ» به معنی توسعه

دادن می باشد و این یکی از آداب مجلس است که وقتی تازه واردی داخل می شود، حاضران، جمع تر بنشینند و برای او جا باز کنند، مبادا سرگردان و احیاناً خسته و شرمنده شود. این موضوع یکی از وسایل تحکیم پیوندهای محبت و دوستی است. «أَنْتُنَّزُوا» از ماده «نَشَرَ» به معنی زمین بلند گرفته شده، لذا این واژه در معنی برخاستن نیز استعمال می شود. زن «ناشزه» به زنی می گویند که خود را برتر از این می داند که اطاعت همسرش کند، این واژه گاه به معنی زنده کردن نیز آمده است، زیرا این امر سبب می شود که از جا برخیزد.

جمله «يَفْسَحُ اللَّهُ لَكُمْ» (خداوند به شما وسعت می بخشد) را جمعی از مفسران به توسعه مجالس بهشتی تفسیر کرده اند و این پاداشی است که خداوند برای افرادی که در این جهان این آداب را رعایت کنند، می دهد ولی از آن جاکه آیه مطلق است و قید و شرطی در آن نیست، مفهوم گسترده ای دارد و هرگونه وسعت بخشیدن الهی را چه در بهشت و چه در دنیا

و در روح و فکر ، در عمر و زندگی و در مال و روزی را شامل می‌شود و از فضل خدا تعجب نیست که در برابر چنین کار کوچکی ، چنان پاداش عظیمی قرار دهد که پاداش به قدر کرم او است نه به قدر اعمال و کارهای ما .

از آن‌جاکه گاهی مجلس آن‌چنان مملو است که بدون برخاستن بعضی ، جا برای دیگران پیدا نمی‌شود و یا اگر جایی پیدا می‌شود ، مناسب حال آن‌ها نیست ، در ادامهٔ آیه می‌افزاید : « هنگامی که به شما گفته شود : برخیزید ، برخیزید » (وَ إِذَا قِيلَ انْشُزُوا فَانْشُزُوا) . نه تعلل جوئید و نه به هنگامی که برمی‌خیزید ، ناراحت شوید ، چراکه گاه تازه‌واردها از شما برای نشستن ، سزاوارترند ، به‌خاطر خستگی مفرط یا کهولت سن یا احترام خاصی که دارند و یا جهات دیگر ، این‌جا است که باید حاضران ایثار کنند و این ادب اسلامی را رعایت نمایند ، همان‌گونه که در شأن نزول آیه آمده است که پیامبر به جمعی از کسانی که نزدیک او نشسته بودند ، دستور داد جای خود را به جمعی از تازه‌واردان که

از مجاهدان بدر بودند و از نظر علم و فضیلت بر دیگران برتری داشتند ، بدهند .
 تعبیر به « دَرَجَاتٍ » (به صورت نکره و با صیغه جمع) در فراز پایانی آیه ، اشاره به
 درجات عظیم و والایی است که خداوند به این‌گونه افرادی که علم و ایمان را توأماً دارا
 هستند ، می‌دهد . در حقیقت کسانی که به تازه‌واردان در کنار خود جا دهند ، درجه‌ای دارند
 و آن‌ها که ایثار کنند و جای خود را به آن‌ها بسپارند و از علم و معرفت بهره داشته باشند ،
 درجات بیشتری دارند . و از آن‌جاکه گروهی این آداب را با طیب خاطر و از صمیم دل انجام
 می‌دهند و گروه دیگری با کراهت و ناخشنودی و یا برای ریا و تظاهر ، در پایان آیه
 می‌افزاید : « خداوند به آنچه انجام می‌دهید ، آگاه است » (وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ) .
آداب معاشرت و مجالست در اسلام

در قرآن مجید کراراً در کنار مسائل مهم ، اشاراتی به آداب اسلامی مجالس شده است ،
 از جمله آداب تحیت و ورود در مجلس ، آداب دعوت به طعام ، آداب سخن گفتن با پیامبر

و آداب جادادن به تازه‌واردها مخصوصاً افراد بافضیلت و پیشگام در ایمان و علم . و این به خوبی نشان می‌دهد که قرآن برای هر موضوعی در جای خود اهمیت و ارزش قائل شده است و هرگز اجازه نمی‌دهد آداب انسانی معاشرت ، به خاطر بی‌اعتنایی افراد ، زیر پا گذارده شود .

در کتب احادیث ، صدها روایت درباره آداب معاشرت با دیگران از پیامبر و ائمه معصومین نقل شده است و مرحوم « شیخ حر عاملی » آنها را در کتاب « وسائل » جلد هشتم در ۱۶۶ باب ، گردآوری کرده است . ریزه‌کاری‌هایی که در این روایات است ، نشان می‌دهد اسلام تاچه حد در این باره باریک‌بین و حتی سخت‌گیر است . در این روایات حتی طرزنشستن ، سخن گفتن ، تبسم کردن ، مزاح نمودن ، اطعام کردن ، طرز نامه نوشتن و حتی طرز نگاه کردن به دوستان نیز مورد توجه قرار گرفته و دستورهایی در زمینه هریک داده شده است که نقل آنها ما را از بحث تفسیری خارج می‌کند ، تنها به

یک حدیث از امیر مؤمنان علی علیه السلام در این جا قناعت می‌کنیم : « باید در قلب تو نیاز به مردم و بی‌نیازی از آن‌ها جمع باشد ، نیازت در نرمی سخن و حسن سلوک تجلی کند و بی‌نیازیت در حفظ آبرو و عزت نفس » . (۱)

﴿ ۱۲ ﴾ **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَيْكُمْ صَدَقَةً ذَلِكَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَأَطْهَرُ فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ**
ای کسانی که ایمان آورده‌اید ! هنگامی که می‌خواهید با رسول خدا نجوی کنید ، قبل از آن صدقه‌ای (در راه خدا) بدهید ، این برای شما بهتر و پاکیزه‌تر است و اگر توانایی نداشته باشید ، خداوند غفور و رحیم است .
این دستور به خاطر آن بود که گروهی از مردم مخصوصاً از اغنیاء مرتباً مزاحم پیامبر

شده و با او نجوی می‌کردند، کاری که مایهٔ اندوه دیگران و یا کسب امتیاز بی‌دلیلی برای اینان بود، به علاوه موجب تضییع اوقات گرانبهای پیامبر می‌شد، حکم فوق نازل گشت و آزمونی بود برای آن‌ها و نیز کمکی به مستمندان و وسیلهٔ مؤثری برای کم‌شدن این مزاحمت‌ها.

اما «خَیْر» بودن این صدقه هم برای متمکنان بود، زیرا موجب ثوابی می‌شد و هم برای نیازمندان، چراکه وسیلهٔ کمکی به آن‌ها محسوب می‌گشت. و «أَطْهَر» بودنش از این نظر بود که قلوب اغنیاء را از حبِّ مال می‌شست و قلوب نیازمندان را از کینه و ناراحتی، زیر اهنگامی که نجوی از صورت مجانی درمی‌آمد و نیازبه دادن صدقه‌ای داشت، طبعاً کمتر می‌شد، همان‌گونه‌ای که شد و این یک نوع پاکیزگی برای محیط فکری و اجتماعی مسلمانان بود.

ولی از آن‌جاکه اگر وجوب دادن صدقه قبل از نجوی، عمومیت داشت، فقرا از

طرح مسائل مهم یا نیازهای خود در برابر پیامبر گرامی به صورت نجوی محروم می شدند ، در ذیل آیه حکم صدقه را از این گروه برداشته است . و به این ترتیب آن ها که تمکن مالی داشتند ، دادن صدقه قبل از نجوی برای آنان واجب بود و آن ها که نداشتند ، بدون آن می توانستند با پیامبر نجوی کنند .

﴿۱۳﴾ **ءَاشْفَقْتُمْ اَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيِ نَجْوِيكُمْ صَدَقَاتٍ فَاِذْ لَمْ تَفْعَلُوا وَ تَابَ اللّٰهُ عَلَيْكُمْ فَاَقِمْوُا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ وَ اطِيعُوا اللّٰهَ وَ رَسُوْلَهُ وَ اللّٰهُ خَبِيْرٌۢ بِمَا تَعْمَلُوْنَ**

آیا ترسیدید فقیر شوید که از دادن صدقات قبل از نجوی خودداری کردید؟ اکنون که این کار را نکردید و خداوند توبه شما را پذیرفت ، نماز را برپا دارید و زکات را ادا کنید و خدا و پیامبرش را اطاعت نمایید و (بدانید) خداوند از آنچه انجام می دهید ، باخبر است .

معلوم می‌شود که حبّ مال در دل شما از علاقه به نجوای پیامبر بیشتر است و نیز معلوم می‌شود در این نجواها غالباً مسائل حیاتی مطرح نمی‌شد و گرنه چه مانعی داشت که این گروه قبل از نجوی، صدقه‌ای می‌دادند و نجوی می‌کردند، خصوصاً این‌که مقدار خاصی برای صدقه نیز تعیین نشده بود و می‌توانستند با مبلغ کمی این مشکل را حل کنند. تعبیر به «توبه» نشان می‌دهد که آن‌ها در نجوای قبلی مرتکب گناهی شده بودند، خواه به خاطر تظاهر و ریا و یا آزار پیامبر و یا ایداء مؤمنان فقیر. اما دعوت به اقامه نماز و اداء زکات و اطاعت خدا و پیامبر اکرم به خاطر اهمیت آن است و نیز اشاره‌ای به این‌که از این پس نجواها باید در مسیر اهداف بزرگ اسلامی و در طریق اطاعت از خدا و رسول باشد.

تنها عمل‌کننده به آیه صدقه و نجوی

غالب مفسران شیعه و اهل سنت نوشته‌اند تنها کسی که به این آیه عمل کرد،

امير مؤمنان علی عليه السلام بود ، چنانکه « طبرسی » در روایتی از خود حضرت عليه السلام نقل می‌کند که فرمود : « آیه‌ای در قرآن است که احدی قبل از من و بعد از من ، به آن عمل نکرده و نخواهد کرد ، من یک دینار داشتم ، آن را به ده درهم تبدیل کردم و هر زمان می‌خواستم با رسول خدا صلی الله علیه و آله نجوا کنم ، درهمی را صدقه می‌دادم » .^(۱)

« فخر رازی » نیز این حدیث را از جمعی از محدثان ، از « ابن عباس » نقل کرده است .^(۲) در تفسیر « روح البیان » از « عبد الله » فرزند « عمر بن خطاب » نقل می‌کند که می‌گفت : « علی عليه السلام سه فضیلت داشت که اگر یکی از آنها برای من حاصل می‌شد ، بهتر بود از شتران سخ‌موی (این تعبیر در میان عرب برای اشاره به گرانباترین اموال به کار برده می‌شد و آن را به صورت ضرب المثل برای

۱- « تفسیر طبری » ، جلد ۲۸ ، صفحه ۱۵ .

۲- « تفسیر فخر رازی » ، جلد ۲۹ ، صفحه ۲۷۱ .

بیان بسیار نفیس بودن چیزی ، ذکر می‌کردند (نخست تزویج پیامبر ، فاطمه ، را به او بود و دیگر ، دادن پرچم به دستش در روز خیبر و دیگر، آیه نجوی^(۱) .

ثبوت این فضیلت بزرگ برای علی علیه السلام در غالب کتب تفسیر و حدیث آمده و چنان معروف است که نیاز به شرح بیشتر ندارد .

فلسفه تشریع و نسخ حکم صدقه قبل از نجوی

چرا وجوب صدقه قبل از نجوی کردن با پیامبر تشریع شد و بعد از مدت کوتاهی نسخ گردید ؟

پاسخ این سؤال را به خوبی می‌توان از قرائن موجود در آیه فوق و شأن نزول آن به دست آورد . هدف آزمایشی بود برای افراد پرادعایی که از این طریق اظهار علاقه خاصی به پیامبر

۱- «روح البیان» ، جلد ۹ ، صفحه ۴۰۶ .

اکرم می کردند ، معلوم شد این اظهار علاقه ها تنها در صورتی است که نجوی مجانی باشد ، اما هنگامی که نیاز به بذل مقداری مال داشت ، خاموش شدند . از این گذشته ، این حکم برای همیشه در مسلمانان اثر گذاشت و نشان داد تا ضرورتی نباشد ، نباید وقت گرانیهای پیامبر و دیگر رهبران بزرگ اسلامی را با نجوی گرفت و وسیله ناخشنودی مردم را فراهم ساخت و در واقع کنترلی بود برای نجواها در آینده . بنابراین حکم مزبور از آغاز جنبه موقتی داشته و پس از آن که هدف آن تأمین گردید ، نسخ شد ، زیرا ادامه آن نیز مشکلی ایجاد می کرد ، چرا که گاه مسائل ضروری پیش می آمد که لازم بود به طور خصوصی با پیامبر در میان گذارده شود ، چنانچه حکم صدقه باقی می ماند ، ای بسا این ضرورت ها از دست می رفت و افراد یا جامعه اسلامی زیان می دیدند . به طور کلی در موارد نسخ ، حکم همیشه از اول جنبه محدود و موقت داشته ، هرچند مردم از این معنی احیاناً آگاه نبوده و آن را همیشگی تصور می کردند .

﴿۱۴﴾ أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ تَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مَا هُمْ مِنْكُمْ وَلَا مِنْهُمْ وَ
يَخْلِفُونَ عَلَى الْكَذِبِ وَهُمْ يَعْلَمُونَ

آیا ندیدی کسانی را که طرح دوستی با جمعیتی که مورد خشم خدا بود ، ریختند؟
این ها نه از شما هستند و نه از آنان . آن ها سوگند دروغ یاد می کنند (که از شما هستند)
در حالی که خودشان می دانند (دروغ می گویند) .

این قوم «مَغْضُوبٌ عَلَيْهِمْ» ظاهراً همان قوم یهود است که در آیه ۶۰ سوره مائده به همین
عنوان معرفی شده اند، آن جاکه درباره یهود می گوید : « بگو آیا شما را از کسانی که وضعشان از این
هم بدتر است باخبر کنم ، آن ها کسانی هستند که خداوند آن ها را لعنت کرده و مورد غضب قرار داده ... » .
سپس می افزاید : « این ها نه از شما هستند و نه از آنان » (یهود) (مَا هُمْ مِنْكُمْ وَلَا مِنْهُمْ) .
نه در مشکلات و گرفتاری ها یاور شما هستند و نه دوست صمیمی آن ها ،
بلکه منافقانی هستند که هر روز چهره عوض می کنند .

باز در ادامه می‌افزاید: «آنها بر ای اثبات وفاداری خود نسبت به شما قسم یاد می‌کنند اما سوگندی دروغ که خودشان هم می‌دانند».

این راه و رسم منافقان است که پیوسته برای پوشانیدن چهره زشت و متفور خود به سوگندهای دروغ پناه می‌برند، در حالی که عملشان بهترین معرف آنها است.

﴿١٥﴾ اَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ

خداوند عذاب شدیدی برای آنها فراهم ساخته، زیرا اعمالی را که انجام می‌دهند، بد است.

در این آیه به عذاب دردناک این منافقان لجوج اشاره می‌کند و بدون شک این عذاب عادلانه است «چرا که آنها اعمال بدی انجام می‌دادند».

﴿١٦﴾ اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ فَلَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ

آنها سوگندهای خود را سپری قرار دادند و مردم را از راه خدا بازداشتند، لذا برای

آنها عذاب خوارکننده‌ای است .

« جُنَّة » در اصل از ماده « جَنَ » (بر وزن فَنَنَ) به معنی پوشاندن چیزی است و از آنجا که سپر انسان را در مقابل ضربات دشمن می‌پوشاند به آن « جُنَّة » می‌گویند . آری سوگندهای دروغ یکی از نشانه‌های منافقان است که علاوه بر این‌جا ، در سورة منافقین نیز ضمن بیان اوصاف آنها ، ذکر شده است (۲ / منافقین) . آنها می‌خواستند با این سوگندهای دروغین ، آبرو برای خود فراهم کنند ولی خدا آنها را به عذاب خوارکننده‌ای مبتلا می‌سازد و قبلاً فرمود: « عذاب شدید » برای آنها است (۱۵ / مجادله) زیرا قلوب مؤمنان راستین را شدیداً به درد می‌آورند .

﴿ ۱۷ ﴾ لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ

اموال و اولادشان به هیچ‌وجه آنها را از عذاب الهی حفظ نمی‌کند ، آنها اصحاب

آتشند و جاودانه در آن می مانند .

روز قیامت روزی است که هیچ پناهگاهی جز خدا نیست و هرچه غیر او است ، از کار می افتد ، چنان که در آیه ۱۶۶ سورة بقره می خوانیم : « وَ تَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ : دست آن ها از هرگونه وسیله و سببی قطع می شود » . و باز در پایان آیه آن ها را با این جمله تهدید می کند : « أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ » . و به این ترتیب گاهی عذاب آن ها را به عنوان « شدید » توصیف کرده و گاهی « مُهین » و خوارکننده و گاه جاودانه بودن که هریک از این اوصاف به تناسب وصفی از اوصاف آن ها و اعمالشان است .

يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا فَيَحْلِفُونَ لَهُ كَمَا يَحْلِفُونَ لَكُمْ وَ يَحْسَبُونَ أَنَّهم عَلَى شَيْءٍ أَلَانَّهُمْ هُمُ الْكَاذِبُونَ ﴿١٨﴾

به خاطر بیاورید روزی را که خدا همه آن ها را برمی انگیزد، آن ها برای خدا نیز سوگند

(دروغ) یاد می کنند همان گونه که (امروز) برای شما سوگند می خورند و گمان می کنند (با این سوگندهای دروغ) کاری می توانند انجام دهند ، بدانید آنها دروغگویند .
 قیامت تجلیگاه اعمال و روحيات انسان در این دنیا می باشد و از آنجا که منافقان این روحیه را همراه خودشان به قبر و برزخ برده اند ، در صحنه قیامت نیز آشکار می شود و با این که می دانند که خداوند ، علام الغیوب است و چیزی بر او مخفی نیست ، ولی باز هم بر طبق عادت گذشته سوگند دروغین یاد می کنند .

البته این یک پندار موهوم و خیال خام بیش نیست ، ولی از آنجا که در دنیا به این کار عادت کرده بودند که خطرات و ضررها را با سوگندهای دروغین از خود دفع نمایند و منافع برای خود کسب کنند ، این ملکات زشت در آنجا نیز جان می گیرد و خودنمایی می کند .
 ﴿ ۱۹ ﴾ اِسْتَخُوْذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَاَنْسَاهُمْ ذِكْرَ اللّٰهِ اُولٰٓئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ اَلَا اِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخٰسِرُوْنَ

شیطان بر آنها چیره شده و یاد خدا را از خاطر برده است ، آنها حزب شیطانند ،

بدانید حزب شیطان زیانکارانند .

حزب شیطان

«إِسْتَحْوَذَ» از ماده «حَوَذَ» در اصل قسمت پشت ران شتر است و چون ساریان به هنگام راندن شترها، بر پشت ران‌های آن‌ها می‌زند، به معنی تسلط یافتن و به سرعت راندن آمده است. آری منافقان دروغگو و مغرور به مال و مقام، سرنوشتی جز این ندارند که در بست در اختیار شیطان و وسوسه‌های او قرار گیرند و خدا را به کلی فراموش کنند، نه تنها منحرف می‌شوند که در زمرة عمال شیطان و اعوان و انصار و لشکر و حزب او برای گمراه ساختن دیگران نیز قرار می‌گیرند .

علی علیه السلام درباره آغاز وقوع فتنه‌ها و اختلاف‌ها می‌فرماید : «ای مردم آغاز وقوع فتنه‌ها، آراء باطلی است که از آن پیروی می‌کنند و بدعت‌هایی است که برخلاف حکم قرآن گذارده می‌شود و گروهی از مردم به دوستی گروهی دیگر و تبعیت آن‌ها در این امور می‌پردازند، اگر باطل به صورت خالص خودنمایی می‌کرد، از دیده هیچ صاحب عقلی پنهان نمی‌ماند و اگر حق از آمیزش به باطل خالص می‌شد،

اختلافی رخ نمی‌داد ، ولی بخشی از این می‌گیرند و بخشی از آن و ممزوج می‌کنند، این جاست که شیطان بر دوستان خود چیره می‌شود و آن‌هایی که توفیق الهی یارشان شده ، رهایی می‌یابند .^(۱)

همین تعبیر در کلام امام حسین سیدالشهداء (علیه السلام) در کربلا دیده می‌شود که وقتی صفوف اهل کوفه را همچون شب تاریک و سیل خروشان ، در مقابل خود دید ، فرمود :

«عجب بندگان بدی هستید، اظهار اطاعت خدا و ایمان به رسول کردید ، ولی اکنون آمده‌اید ذریه پیامبر را به قتل برسائید» در ادامه فرمود : «لَقَدْ اسْتَحْوَذَ عَلَيْكُمُ الشَّيْطَانُ فَأَنْسَاكُمْ ذِكْرَ اللَّهِ الْعَظِيمِ :

شیطان بر شما چیره شده و یاد خدای بزرگ را از خاطرتان برده » ، سپس افزودند : «مرگ بر شما و بر آنچه می‌خواهید ، إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» .^(۲)

﴿۲۰﴾ إِنَّ الَّذِينَ يُخَادُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ فِي الْأَذَلِّينَ

کسانی که با خدا و رسولش دشمنی می‌کنند ، آن‌ها در زمره ذلیل‌ترین افرادند .

﴿ ٢١ ﴾ كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ
 خداوند چنین مقرر داشته که من و رسولانم پیروز می شویم، چرا که خداوند
 قوی و شکست ناپذیر است.

مفهوم و شرایط تحقق پیروزی از دیدگاه قرآن

« يُخَادُّونَ » از ماده « مُخَادَّةٌ » و به معنی مبارزه مسلحانه و غیر مسلحانه است .
 در طول تاریخ پیروزی فرستادگان الهی در چهره های گوناگونی نمایان شده : در
 عذاب های مختلفی همچون طوفان نوح و صاعقه عاد و ثمود و زلزله های ویرانگر قوم لوط
 و مانند آن و در پیروزی در جنگ های مختلف مانند غزوات « بدر » و « حنین » و فتح
 « مکه » و سایر غزوات پیامبر اسلام .

و از همه مهم تر در پیروزی منطقی آن ها بر مکاتب شیطانی و دشمنان حق و عدالت
 بوده است و از این جا پاسخ سؤال کسانی که می گویند : اگر این وعده قطعی است ، پس چرا
 بسیاری از رسولان الهی و امامان معصوم و مؤمنان راستین را شهید کردند و هرگز

پیروز نشدند؟ روشن می شود .

این ایرادکنندگان در واقع معنی « پیروزی » را درست تشخیص نداده اند ، مثلاً شاید تصور کنند امام حسین علیه السلام در کربلا شکست خورد ، زیرا خود و یارانش شهید شدند ، در حالی که می دانیم او به هدف نهایی اش که رسوایی بنی امیه و بنیان گذاردن مکتب آزادگی و درس دادن به همه آزادگان جهان بود ، رسید و هم اکنون به عنوان سرور شهیدان عالم (سیدالشهداء) و سرسلسله آزادگان جهان انسانیت ، بر افکار قشر عظیمی از انسان ها با پیروزی حکومت می کند .^(۱)

ولی نباید فراموش کرد که این وعده حتمی خداوند بی قید و شرط نیست ، شرط آن ایمان و آثار ایمان است ، شرطش این است که سستی به خود راه ندهند و از

۱- اطلاعات بیشتر در جلد ۱۹ تفسیر نمونه صفحه ۱۸۷ آمده است .

مشکلات نهراسند و غمگین نشوند ، چنانکه در آیه ۱۳۹ سورة آل عمران می فرماید:

« وَ لَا تَهِنُوا وَ لَا تَحْزَنُوا وَ أَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ » .

شرط دیگرش این است که دگرگونی هارا از خود شروع کنند چراکه خداوند نعمت های هیچ قوم و ملتی را تغییر نمی دهد مگر تغییری در خود آن ها پیدا شود: « ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَى قَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ » (۵۳ / انفال) .

باید دست به رشته محکم الهی بزنند و صفوف خود را متحد کنند ، نیروهای خود را بسیج نمایند ، نيات را خالص گردانند و مطمئن باشند دشمن هر قدر قوی و نیرومند و آن ها هر قدر به ظاهر کم جمعیت و کم توان باشند ، سرانجام با جهاد و کوشش و توکل بر پروردگار پیروز می شوند .

﴿ ۲۲ ﴾ لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَ آيَدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ وَ يَدْخُلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا

رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ

هیچ قومی را که ایمان به خدا و روز قیامت دارد ، نمی‌یابی که با دشمنان خدا و رسولش دوستی کنند ، هر چند پدران یا فرزندان یا برادران یا خویشاوندان آنها باشند ، آنها کسانی هستند که خدا ایمان را بر صفحهٔ قلوبشان نوشته و باروحی از ناحیهٔ خودش آنها را تقویت فرموده ، آنها را در باغ‌هایی از بهشت داخل می‌کند که نه‌رها از زیر درختانش جاری است ، جاودانه در آن می‌مانند ، خدا از آنها خشنود و آنها نیز از خدا خشنودند ، آنها حزب الله‌اند ، بدانید حزب الله پیروز است .

پاداش پنجگانه آنان که قلبشان فقط برای خدا می‌تپد

در آیهٔ مورد بحث که آخرین آیه از سورهٔ مجادله و از کوبنده‌ترین آیات قرآن است ، به مؤمنان هشدار می‌دهد که جمع میان « محبت خدا » و « محبت دشمنان خدا » در یک دل ممکن نیست و باید از میان این دو ، یکی را برگزینند ، اگر به راستی مؤمنند ، باید از دوستی دشمنان خدا پرهیزند و گرنه ادعای مسلمانی نکنند .

محبت پدران و فرزندان و برادران و اقوام ، بسیار خوب است و نشانه زنده بودن عواطف انسانی است ، اما هنگامی که این محبت رو در روی محبت خدا قرار گیرد ، ارزش خود را از دست می دهد .

البته افراد مورد علاقه انسان تنها این چهار گروه که در آیه ذکر شده اند ، نمی باشد ، ولی این ها نزدیک ترین افراد انسانند و با توجه به آنها ، حال بقیه نیز روشن می شود . سپس به پادشاه های بزرگ این گروه که قلبشان به طور کامل در اختیار عشق خدا است ، پرداخته و پنج موضوع را که بعضی به صورت امداد و توفیق است و بعضی به صورت نتیجه و سرانجام کار ، بیان می کند ؛

در بیان قسمت اول و دوم می فرماید : (اُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْاِيْمَانَ وَ اَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ) . بدیهی است این امداد و لطف الهی هرگز با اصل آزادی اراده و اختیار انسان منافات ندارد ، چراکه گام های نخستین یعنی « ترک محبت دشمنان خدا » از سوی خود آنان برداشته شده ، سپس امدادهای الهی به صورت « استقرار ایمان » که از آن تعبیر به « کتابت » و

نوشتن شده به سراغ آنان می‌آید.

آیا این روح الهی که خدا مؤمنان را با آن تأیید می‌کند، تقویت پایه‌های ایمان است یا دلایل عقلی یا قرآن و یا فرشته بزرگ خدا که روح نام دارد؟ احتمالات و تفسیرهای مختلفی ذکر شده، اما جمع میان همه آنها نیز ممکن است، خلاصه این روح یک‌نوع "حیات معنوی جدید" است که خدا بر مؤمنان افزوده می‌کند. در سومین مرحله می‌فرماید: «خداوند آنها را در "باغ‌هایی از بهشت" داخل می‌کند که نهرها از زیر درختان و قصورش جاری است و جاودانه در آن می‌مانند» (وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ...). در چهارمین مرحله می‌افزاید: «خداوند از آنها خوشنود است و آنها نیز از خدا خوشنودند» (رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ).

آری هیچ نعمتی به پایه این خوشنودی دو جانبه نمی‌رسد و این کلیدی است برای مواهب و نعمت‌های دیگر، چراکه وقتی خدا از کسی خوشنود باشد، هرچه تقاضا کند، به او می‌دهد که او هم کریم است و هم قادر و توانا.

و در آخرین و پنجمین مرحله به صورت یک اعلام عمومی که حاکی از نعمت و موهبت دیگری است ، می فرماید : « آن‌ها حزب الله‌اند ، بدانید حزب الله پیروز است » (أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ) .

نه تنها پیروزی در سرای دیگر و نیل به انواع نعمت‌های مادی و معنوی در قیامت ، بلکه همان‌گونه که در آیات قبل نیز آمد ، در این دنیا نیز به لطف الهی بر دشمنان پیروزند و در پایان جهان نیز حکومت حق و عدالت در دست آن‌ها است .

نشانه اصلی حزب الله و حزب شیطان

در دو آیه از قرآن اشاره به « حزب الله » شده (آیه مورد بحث و آیه ۵۶ سوره مائده) و در یک آیه اشاره به « حزب شیطان » ، در هر دو مورد که از حزب خدا سخن می‌گوید ، روی مسأله « حُبُّ فِي اللَّهِ وَ بُغْضٌ فِي اللَّهِ » و ولایت اولیای حق تکیه کرده است ، در آیه سوره مائده بعد از بیان مسأله « ولایت » و حکم به وجوب اطاعت خدا و اطاعت رسول و آن‌کس که در حال نماز ، زکات پرداخته (امیر مؤمنان علی علیه السلام) می‌فرماید : « وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَ

رَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ».

در آیات مورد بحث نیز روی قطع رابطه دوستی از دشمنان خدا تکیه می‌کند، بنابراین خط حزب الله همان خط ولایت و بریدن از غیر خدا و پیامبر و اوصیای او است. درمقابل هنگام توصیف «حزب شیطان» که در آیات قبل این سوره به آن اشاره شده، بارزترین نشانه‌های آنها را همان نفاق و دشمنی با حق و فراموشی یاد خدا و دروغ و نیرنگ می‌شمرد. قابل توجه این است که در یک مورد می‌گوید: «فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ» و در مورد دیگر می‌فرماید: «أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» و با توجه به این‌که «فلاح» نیز همراه با پیروزی و غلبه بر دشمن است هر دو آیه به یک معنی باز می‌گردد، با این قید که «فلاح و رستگاری» مفهومی عمیق‌تر از مفهوم «غلبه و پیروزی» دارد، چراکه وصول به هدف را نیز مشخص می‌کند. و برعکس حزب شیطان را به زیانکاری و شکست و ناکامی در برنامه‌ها و بازماندن از مقصد توصیف می‌نماید. مسأله ولایت به معنی خاص و حبّ فی الله و بغض فی الله به معنی عام، مسأله‌ای است که

در روایات اسلامی روی آن تأکید فراوان شده است ، تا آن جاکه سلمان فارسی به امیر مؤمنان علیه السلام عرض می کند : هر زمان خدمت پیامبر رسیدم ، دست بر شانه من زد و اشاره به تو کرد و فرمود : « ای سلمان! این مرد و حزیش پیروزند » .^(۱)

و در مورد دوم یعنی ولایت عامه در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام می خوانیم که فرمودند : « وَدُّ الْمُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِ فِي اللَّهِ مِنْ أَكْثَرِ شُعْبِ الْإِيمَانِ : دوستی مؤمن نسبت به مؤمن برای خدا از مهم ترین شعبه های ایمان است » .^(۲)

و در حدیث دیگری آمده : « خداوند به موسی وحی فرستاد آیا هرگز عملی برای من انجام داده ای ؟ عرض کرد : « آری برای تو نماز خوانده ام ، روزه گرفته ام ، انفاق کرده ام و به یاد تو بوده ام » ، فرمود : « اما

۱- « تفسیر برهان » ، جلد ۴ ، صفحه ۳۱۲ .

۲- « اصول کافی » ، جلد ۲ ، باب حب فی الله ، حدیث ۳ .

نماز برای تو نشانه حق است ، روزه سیر آتش ، انفاق سایه‌ای در محشر و ذکر ، نور است . کدام عمل را برای من به جا آورده‌ای ای موسی ؟ عرض کرد: « خداوندا! خودت مرا در این مورد راهنمایی فرما » ، فرمود: « هَلْ وَالَيْتَ لِي وَلِيًّا ؟ وَ هَلْ عَادَيْتَ لِي عَدُوًّا قَطُّ ؟ فَعَلِمَ مُوسَى أَنَّ أَفْضَلَ الْأَعْمَالِ الْحُبُّ فِي اللَّهِ وَ الْبُغْضُ فِي اللَّهِ: آیا هرگز به خاطر من کسی را دوست داشته‌ای ؟ و به خاطر من کسی را دشمن داشته‌ای ؟ این جا بود که موسی دانست برترین اعمال حبّ فی الله و بغض فی الله است (دوستی برای خدا و دشمنی بر ای خدا) . (۱) و در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که فرمود : « لَا يُمَحِّصُ رَجُلٌ الْإِيمَانَ بِاللَّهِ حَتَّى يَكُونَ اللَّهُ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ نَفْسِهِ وَ أَبِيهِ وَ أُمِّهِ وَ وَلَدِهِ وَ أَهْلِهِ وَ مَالِهِ وَ مِنْ النَّاسِ كُلِّهِمْ: هیچ‌کس ایمانش به خدا خالص نمی‌شود ، مگر آن زمانی که خداوند در نظرش محبوب‌تر از جانش و پدر و مادر و فرزند و خانواده و مالش و همه مردم باشد . (۲) »

در این مورد روایات هم در جانب مثبت (دوستی با دوستان خدا) و هم در جانب منفی

۱- « سفینه البحار » ، جلد ۱ ، صفحه ۲۰۱ . ۲- « سفینه البحار » ، جلد ۱ ، صفحه ۲۰۱ .

(دشمنی با دوستان خدا) بسیار است که ذکر همه آنها به طول می‌انجامد ، بهتر است این سخن را با حدیث پرمعنای دیگری از امام باقر علیه السلام پایان دهیم ، فرمود : « إِذَا أَرَدْتَ أَنْ تَعْلَمَ أَنَّ فَيْكَ خَيْرًا ، فَانْظُرْ إِلَى قَلْبِكَ فَإِنْ كَانَ يُحِبُّ أَهْلَ طَاعَةِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ يُبْغِضُ أَهْلَ مَعْصِيَتِهِ فَفَيْكَ خَيْرٌ وَ اللَّهُ يُحِبُّكَ وَ إِذَا كَانَ يُبْغِضُ أَهْلَ طَاعَةِ اللَّهِ وَ يُحِبُّ أَهْلَ مَعْصِيَتِهِ ، لَيْسَ فَيْكَ خَيْرٌ وَ اللَّهُ يُبْغِضُكَ وَ الْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ : اِذَا بَخَوَاهِي بَدَانِي آدَمَ خَوِي هَسْتِي ، نَگَاهِي بَه قَلْبَتِ كُنْ ، اِذَا اِهْل طَاعَتِ خُدا رَا دُوسْت دَارِي وَ اِهْل مَعْصِيَتِش رَا دُشْمَن ، بَدَانِ آدَمَ خَوِي هَسْتِي وَ خُدا تُو رَا دُوسْت دَارِد وَ اِذَا اِهْل طَاعَتِش رَا دُشْمَن دَارِي وَ اِهْل مَعْصِيَتِش رَا دُوسْت ، چِيزِي دَر تُو نِيسْت وَ خُدا تُو رَا دُشْمَن دَارِد وَ اِنْسَانِ هِمِيشَه بَا كَسِي اسْتَكِه اُورَا دُوسْت دَارِد » . (۱)

پایان سورة مجادله

سورة حشر

فضیلت تلاوت سورة « حشر »

درباره فضیلت تلاوت این سوره ، پیامبر گرامی اسلام فرموده‌اند : « هرکس سوره "حشر" را بخواند ، تمام بهشت و دوزخ و عرش و کرسی و حجاب و آسمان‌ها و زمین‌های هفتگانه و حشرات و بادهای و پرندگان و درختان و جنبندگان و خورشید و ماه و فرشتگان همگی بر او رحمت می‌فرستند و برای او استغفار می‌کنند و اگر در آن روز یا در آن شب بمیرد ، شهید مرده است . » (۱)

امام صادق علیه السلام نیز در این زمینه فرموده‌اند : « هرکس سوره "الرحمن" و "حشر" را به هنگام غروب بخواند ، خداوند فرشته‌ای را با شمشیر برهنه مأمور حفاظت خانه او می‌کند . » (۲)
و این‌ها همه آثار اندیشه در محتوای سوره و عمل به آن است .

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایگر

﴿١﴾ سَبِّحْ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

آنچه در آسمانها و زمین وجود دارد، برای خدا تسبیح می‌گوید و او عزیز و حکیم است.

تسبیح عمومی موجودات زمین و آسمان، اعم از فرشتگان و انسانها و حیوانات و گیاهان و جمادات، ممکن است با زبان قال باشد یا با زبان حال، چراکه نظام شگفت‌انگیزی که در آفرینش هر ذره‌ای به کاررفته، با زبان حال بیانگر علم و قدرت و عظمت و حکمت خدا است.

و از سوی دیگر به عقیده جمعی از دانشمندان، هر موجودی در عالم خود سهمی از عقل و درک و شعور دارد، هرچند ما از آن آگاه نیستیم و به همین دلیل بازبان خود تسبیح خدا می‌گوید، هرچند گوش ما توانایی شنوایی آن را ندارد، سرتاسر جهان، غلغله تسبیح و

حمد او است ، هرچند که ما نامحرمان از آن بی‌خیریم ، اما آن‌ها که از جمادی سوی جانِ جان رفته‌اند و برای آنان از غیب چشمی باز شده ، با تمامی موجودات جهان ، همرازد و نطق آب و گِل را به‌خوبی می‌شنوند ، چراکه این نطق ، محسوس اهل دل است .
 شرح بیشتر پیرامون این سخن در جلد ۱۲ تفسیر نمونه، ذیل آیه ۴۴ سوره اسراء آمده است .

هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ دِيَارِهِمْ لِأَوَّلِ الْحَشْرِ مَا ظَنَنْتُمْ أَنْ يَخْرُجُوا وَظَنُّوا أَنَّهُمْ مَانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ مِنَ اللَّهِ فَأَتَتْهُمْ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ وَأَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ

او کسی است که کافران ، اهل کتاب را در اولین برخورد (با مسلمانان) از خانه‌هایشان بیرون راند ، گمان نمی‌کردید آن‌ها خارج شوند و خودشان نیز گمان می‌کردند که درهای محکمشان آن‌ها را از عذاب الهی مانع می‌شود ، اما خداوند از آن‌جا که گمان نمی‌کردند ، به سراغشان آمد و در قلب آن‌ها ترس و وحشت افکند ، به گونه‌ای که

خانه‌های خود را با دست خویش و با دست مؤمنان ویران می‌کردند، پس عبرت

بگیرید ای صاحبان چشم!

پایان توطئه یهود بنی‌نضیر در مدینه

«حَشْر» در اصل به معنی حرکت دادن جمعیت و خارج ساختن آن‌ها از قرارگاهشان به سوی میدان جنگ و مانند آن است و منظور از آن در این جا، اجتماع و حرکت مسلمانان از مدینه به سوی قلعه‌های یهود و یا اجتماع یهود برای مبارزه با مسلمین است و از آن جا که این نخستین اجتماع در نوع خود بود، در قرآن به عنوان «لَأَوَّلِ الْحَشْرِ» نامیده شده و این خود اشاره لطیفی است به برخوردهای آینده با یهود «بنی‌نضیر» و یهود «خیبر» و مانند آن‌ها. آن‌ها چنان مغرور و از خود راضی بودند که تکیه‌گاهشان دژهای نیرومند و قدرت ظاهریشان بود. این آیه نشان می‌دهد که یهود «بنی‌نضیر» در مدینه از امکانات وسیع و تجهیزات فراوانی بهره‌مند بودند، به گونه‌ای که نه خودشان باور می‌کردند که به این آسانی مغلوب شوند و نه دیگران، ولی از آن جا که خدا می‌خواست به همه روشن سازد که چیزی

در برابر اراده او قدرت مقاومت ندارد ، حتی بدون آنکه جنگی رخ دهد ، آنها را از سرزمین بیرون راند . لذا در ادامه آیه می فرماید : « فَأَتَيْنَهُمُ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا... » آری خدا این لشکر نامرئی یعنی لشکر ترس را که در بسیاری از جنگها به یاری مؤمنان می فرستد ، بر قلب آنها چیره کرد و مجال هرگونه حرکت و مقابله را از آنها سلب نمود ، آنها خود را برای مقابله بالشکر برون آماده کرده بودند ، بی خبر از آنکه خداوند ، لشکری از درون به سراغشان می فرستد و چنان آنها را در تنگنا قرار می دهد که خودشان با دشمن برای تخریب خانه هایشان همکاری کنند .

درست است که کشته شدن رئیس آنها « کعب بن اشرف » قبل از این ماجرا ، وحشتی بر دل آنها افکنده بود ، ولی مسلماً منظور از آیه این نیست — آن چنان که بعضی از مفسران گمان کرده اند — بلکه این یک نوع امداد الهی بوده که بارها در جنگهای اسلامی به یاری مسلمین می شتافت .

جالب این که مسلمانان از بیرون ، دژهای آنها را ویران می کردند که به داخل راه یابند و

یهودیان از درون ویران می‌کردند تا به صورت سالم به دست مسلمانان نیفتد و نتیجه این همکاری، ویران شدن استحکامات آن‌ها بود.

در پایان آیه به عنوان یک نتیجه‌گیری کلی می‌فرماید: «پس عبرت بگیرید ای صاحبان چشم» (فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ).

«إِعْتَبِرُوا» از ماده «اعتبار» در اصل از «عبور» گرفته شده که به معنی گذشتن از چیزی به سوی چیز دیگر است و این‌که به اشک چشم، «عَبْرَة» گفته می‌شود، به خاطر عبور قطرات اشک از چشم است و «عبارت» را از این‌رو می‌گویند که مطالب و مفاهیم را از کسی به دیگری منتقل می‌کند و اطلاق «تعبیر خواب» بر تفسیر محتوای آن، به خاطر این است که انسان را از ظاهر به باطن آن منتقل می‌سازد.

و به همین مناسبت به حوادثی که به انسان پند می‌دهد، «عِبْرَت» می‌گویند، چراکه انسان را به یک سلسله تعالیم کلی رهنمون می‌گردد و از مطلبی به مطلب دیگر منتقل می‌کند. تعبیر به «أُولِيَ الْأَبْصَارِ» (صاحبان چشم) اشاره به کسانی است که حوادث را

به خوبی می بینند و با چشم باز موشکافی می کنند و به عمق آن می رسند .
 واژه «بَصَر» معمولاً به عضو بینایی و «بصیرت» به درک و آگاهی درونی گفته می شود .
 در حقیقت «أُولَى الْأَبْصَارِ» کسانی هستند که آمادگی گرفتن درس های عبرت را دارند ،
 لذا قرآن به آنها هشدار می دهد که از این حادثه ، بهره برداری لازم را کنند .
 به راستی سرنوشت این قوم یهود با آن قدرت و عظمت و شوکت و با آن امکانات و
 استحکامات فراوان ، سرنوشت عبرت انگیزی بود ، که حتی بدون آن که دست به اسلحه
 ببرند، درمقابل جمعیت مسلمانان که هرگز در ظاهر به پای آنها نمی رسیدند ، تسلیم شدند ،
 خانه های خود را با دست خویش ویران کردند و اموالشان را برای مسلمانان نیازمند به جا
 گذاردند و در نقاط مختلف پراکنده شدند ، درحالی که طبق نقل تواریخ از آغاز به این جهت
 در سرزمین مدینه سکنی گزیده بودند که پیامبر موعود کتب خویش را درک کنند و در صف
 اول یارانش قرار گیرند .

و در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم : « كَانَتْ أَكْثَرُ عِبَادَةِ أَبِي ذَرٍّ

رَحِمَهُ اللَّهُ التَّفَكُّرُ وَ الْإِعْتِبَارُ: یشتوین عبادت ایوذر، تفکر و عبرت گرفتن بود. (۱)
 اما مع الاسف بسیاری کسانیکه باید همه حوادث دردناک را خودشان بیازمایند و
 طعم تلخ شکست‌ها را شخصاً بچشند و هرگز از وضع دیگران، عبرت نمی‌گیرند.
 امیر مؤمنان علی علیه السلام می‌فرماید: «السَّعِيدُ مَنْ وَعِظَ بِغَيْرِهِ: سعادتمند،
 کسی است که از دیگران پند و عبرت گیرد». (۲)

﴿۳﴾ **وَلَوْلَا أَنْ كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْجَلَاءَ لَعَذَّبَهُمْ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابُ النَّارِ**
 و اگر نه این بود که خداوند جلای وطن را بر آنها مقرر داشته بود، آنها را
 در همین دنیا مجازات می‌کرد و برای آنها در آخرت نیز عذاب آتش است.
 بی شک جلای وطن و رها کردن قسمت عمده سرمایه‌هایی که یک عمر فراهم کرده
 بودند، خود برای آنها عذابی دردناک بود، بنابراین منظور از این آیه، آن است که اگر این

۱- «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۲۷۴. ۲- «نهج البلاغه»، خطبه ۱۶.

عذاب برای آن‌ها مقدر نشده بود ، عذاب دیگری که همان قتل و اسارت به دست مسلمانان بود ، بر سرشان فرود می‌آمد . خدا می‌خواست آن‌ها در جهان آواره شوند و چه بسا این آوارگی برای آن‌ها دردناک‌تر بود ، زیرا هر وقت به یاد آن‌همه دژها و خانه‌های مجلل و مزارع و باغات خود می‌افتادند که در دست دیگران است و خودشان بر اثر پیمان‌شکنی و توطئه بر ضد پیامبر در مناطق دیگر محروم و سرگردانند ، گرفتار آزار و شکنجه‌های روحی فراوانی می‌شدند .

چنین است دنیا و آخرت کسانی که پشت پا به حق و عدالت زنند و بر مرکب غرور و خودخواهی سوارگردند .

﴿ ۴ ﴾ ذٰلِكَ بِاَنَّهُمْ شَاقُّوا اللّٰهَ وَ رَسُوْلَهُ وَ مَنْ يُّشَاقِقِ اللّٰهَ فَانَّ اللّٰهَ شَدِيْدُ الْعِقَابِ

این به‌خاطر آن است که آن‌ها با خدا و رسولش دشمنی کردند و هرکس

با خدا دشمنی کند ، عذاب الهی (در حق او) شدید است .

« شَاقُّوا » از ماده « شَاقَّ » در اصل به معنی شکاف و جدایی میان دو چیز است و از

آن‌جا که همیشه دشمن در طرف مقابل قرار می‌گیرد و خود را جدا می‌سازد ، به عمل او « شِقَاق » می‌گویند .

قابل توجه این‌که در آغاز آیه، دشمنی با خدا و رسول را مطرح می‌کند و در ذیل آیه، تنها سخن از دشمنی با خدا است، اشاره به این‌که دشمنی با رسول خدا نیز با دشمنی خدا یکی است و از هم جدا نیست .

﴿ ۵ ﴾ مَا قَطَعْتُمْ مِنْ لِبْنَةٍ أَوْ مَرَكْتُمْوهَا قَائِمَةً عَلَىٰ أُصُولِهَا فَبِإِذْنِ اللَّهِ وَ لِيُخْزِيَ الْفَاسِقِينَ

هر درخت باارزش نخل را قطع و یا آن را به حال خود واگذار کردید ، همه به فرمان خدا بود و هدف این بود که فاسقان را خوار و رسوا کند .
« لِبْنَةٍ » از ماده « لَوْن » به یک نوع عالی از درخت خرما می‌گویند و بعضی آن را از ماده « لَبَن » به معنی نرمی ، به نوعی از درخت خرما تفسیر کرده‌اند که شاخه‌هایی نرم و نزدیک زمین و میوه‌ای نرم و لذیذ دارد .

ظاهر آیه این است که مسلمانان بعضی از درختان «لینه» (نوع خوب) را بریدند و بعضی از همان‌ها را رها ساختند و این عمل باعث ایراد یهود شد و قرآن به آن‌ها پاسخ گفت تا روشن شود این کار از روی هوای نفس نبوده، بلکه یک دستور الهی در این زمینه صادر شده بود که در شعاع محدود این کار، عملی گردد تا بیش از حد ضایعاتی رخ ندهد. در هر صورت این حکم یک استثناء در قانون معروف اسلامی است که می‌گوید به هنگام حمله به دشمن نباید درختان را قطع کرد و حیوانات را کشت و زراعت‌ها را آتش زد، این تنها مربوط به موردی بوده است که برای بیرون کشیدن دشمن از قلعه و یا فراهم ساختن میدان جنگ و مانند آن ضرورت داشته و در هر قانون کلی، استثنائات جزئی ضروری، غالباً وجود دارد، همان‌گونه که اصل کلی بر نخوردن گوشت مردار است، ولی به هنگام اجبار و اضطرار، «اکل میته» جایز است.

جمله «وَلِيُخْزِيَ الْفَاسِقِينَ» (تا فاسقان را خوار و رسوا کند) نشان می‌دهد که حداقل یکی از اهداف این کار، خوار نمودن دشمن و درهم شکستن روحیه آن‌ها بوده است.

﴿ ٦ ﴾ **وَمَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ وَلَكِنَّ اللَّهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ**

آنچه را خدا به رسولش از آنها (از یهود) بازگرداند ، چیزی است که شما برای به دست آوردن آن (زحمتی نکشیدید) نه اسبی تاختید و نه شتری ، ولی خداوند رسولان خود را بر هرکس بخواهد ، مسلط می سازد و خدا بر هر چیز قادر است .

حکم غنایمی که بدون جنگ ، به دست می آید

« آفَاء » از ماده « فِئ » (بر وزن شِئ) در اصل به معنی رجوع و بازگشت ، می باشد و این که بر این دسته از غنایم ، « فِئ » اطلاق شده ، شاید به خاطر آن است که خداوند تمام مواهب این جهان را در اصل برای مؤمنان و قبل از همه برای پیغمبر گرامیش که اشرف کائنات و خلاصه موجودات است ، آفریده و افراد غیرمؤمن و گنهکار در حقیقت غاصبان این اموال هستند (هرچند بر حسب قوانین شرعی یا عرفی مالک محسوب شوند) هنگامی که این اموال به صاحبان حقیقی بازمی گردد ، شایسته عنوان « فِئ » است .

«أَوْجَفْتُمْ» از ماده «اِجَاف» به معنی راندن سریع است که معمولاً در جنگ‌ها اتفاق می‌افتد. «خَيْل» در اصل از ماده «خیال» به معنی پندار و تصورات ذهنی است و «خَيْلَاء» به معنی تکبر و خودبرتربینی است، چراکه از یک نوع تخیل فضیلت ناشی می‌شود و از آن‌جا که وقتی انسان بر اسب سوار می‌شود، غالباً یک نوع غرور و کبر احساس می‌کند، لفظ «خَيْل» بر اسب اطلاق شده است، قابل توجه این‌که «خَيْل» هم به اسب‌ها گفته می‌شود و هم به سواران.

«رِکَاب» از ماده «رُكُوب» معمولاً به شتران سواری می‌گویند.

این آیه و آیه بعد حکم غنایم «بنی‌نضیر» را بیان می‌کند و در عین حال روشنگر یک قانون کلی در زمینه تمام غنایمی است که بدون دردسر و زحمت و رنج، عاید جامعه اسلامی می‌شود که در فقه اسلامی به عنوان «فَیء» یاد شده است.

هدف از مجموع جمله این است که در تمام مواردی که برای به دست آوردن غنیمت، هیچ جنگی رخ ندهد، غنایم در میان جنگجویان تقسیم نخواهد شد و به طور کامل در

اختیار رئیس مسلمین قرار می‌گیرد ، او هم با صلاحدید خود در مصارفی که در آیه بعد می‌آید ، مصرف می‌کند .

سپس می‌افزاید: « چنان‌نیست که پیروزی‌ها همیشه نتیجه جنگ‌های شما باشد » (وَلَكِنَّ اللَّهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ) .

آری پیروزی بر دشمن سرسخت و نیرومندی همچون یهود « بنی‌نضیر » با امدادهای غیبی خداوند صورت گرفت، تا بدانید خداوند بر همه چیز قادر است و می‌تواند در یک چشم برهم‌زدن قومی نیرومند را زیون سازد و گروهی اندک را بر آنها مسلط کند و تمام امکانات را از گروه اول به گروه دوم منتقل نماید .

این‌جا است که مسلمانان می‌توانند در چنین میدان‌هایی هم درس معرفه الله بیاموزند و هم نشانه‌های حقانیت پیامبر را ببینند و هم برنامه اخلاص و اتکاء به ذات پاک خدا را در تمام مسیر راهشان یاد بگیرند .

﴿ ٧ 〉 مَا آفَاءَ اللَّهِ عَلَىٰ رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ

وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ كَىٰ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ وَ مَا آتَيْكُمْ
الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَيْكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ

آنچه را خداوند از اهل این آبادی ها به رسولش بازگرداند، از آن خدا و رسول و
خویشاوندان او و یتیمان و مستمندان و در راه ماندگان است (تا این اموال عظیم) دست
به دست میان ثروتمندان شما نگردد ، آنچه را رسول خدا برای شما آورده ، بگیرید
و اجرا کنید و آنچه را از آن نهی کرده، خودداری نمایید و از مخالفت خدا پرهیزید
که خداوند شدید العقاب است .

مصارف ششگانه غنایمی که بدون جنگ و در دسر نصیب مسلمانان می شود

یعنی این همانند غنایم جنگ های مسلحانه نیست که تنها یک پنجم آن در
اختیار پیامبر و سایر نیازمندان قرار گیرد و چهار پنجم از آن جنگجویان باشد .
و همچنین اگر در آیه قبل گفته شد که تمام آن متعلق به پیامبر اکرم است ،
مفهومش این نیست که تمام آن را در مصارف شخصی ، مصرف می کند ، بلکه چون رئیس

حکومت اسلامی و مخصوصاً مدافع و حافظ حقوق نیازمندان و مستمندان است ، لذا قسمت عمده‌ای از آن را در مورد آن‌ها مصرف می‌نماید .

در این آیه شش مصرف برای «فئی» ذکر شده است :

﴿ ۱ - سهم خداوند ، بدیهی است خداوند مالک همه چیز است و در عین حال به هیچ چیز نیازمند نیست و این یک نوع نسبت تشریفی است تا گروه‌های دیگر که بعد از آن ذکر شده‌اند ، هیچ نوع احساس حقارت نکنند و سهم خود را همدیف سهم خدا محسوب دارند و ذره‌ای از شخصیت آن‌ها در افکار عمومی کاسته نشود .

﴿ ۲ - سهم پیامبر ، که طبعاً نیازمندی‌های شخصی او و سپس نیازمندی‌های مقامی او و انتظاراتی را که مردم از او دارند، تأمین می‌کند .

﴿ ۳ - سهم ذوی القربی ، که بدون شک در این جا منظور خویشاوندان پیامبر و

بنی هاشم است که از گرفتن زکات که جزء اموال عمومی مسلمین است، محرومند.^(۱) اصولاً معنی ندارد که منظور خویشاوندان عموم مردم باشد، زیرا در این صورت همه مسلمانان را بدون استثناء شامل می شود، زیرا همه مردم خویشاوندان یکدیگرند. در این که آیا در ذوی القربی نیاز و فقر، شرط است یا نه، در میان مفسران گفتگو است، هرچند با قرائتی که در پایان این آیه و آیه بعد است، شرط بودن آن صحیح تر به نظر می رسد. ۴ و ۵ و ۶ - سهم یتیمان و مسکینان و در راه ماندگان، در این که این سه گروه باید تنها از بنی هاشم باشند یا عموم یتیمان و مستمندان و ابن السبیل ها را شامل می شود، در میان مفسران گفتگو است. آیه ۸ و ۹ این سوره که توضیحی برای این آیه است، گواهی می دهد که این سهم

۱- نه تنها مفسران شیعه، بلکه بسیاری از مفسران اهل سنت نیز در کتاب هایشان به آن تصریح کرده اند مانند: «تفسیر کبیر»، «روح البیان»، «فی ظلال القرآن» و «روح المعانی».

مخصوص بنی هاشم نیست ، زیرا در آن سخن از عموم فقرای مهاجرین و انصار است . علاوه بر این مفسران نقل کرده اند که پیامبر بعد از ماجرای « بنی نضیر » اموالی را که از آن ها باقی مانده بود ، در میان « مهاجران » که عموماً در شرایط سختی در مدینه زندگی می کردند و سه نفر از طایفه « انصار » که سخت نیازمند بودند ، تقسیم کرد و این دلیل بر عمومیت مفهوم آیه است و اگر بعضی از روایات با آن سازگار نباشد ، باید ظاهر قرآن را ترجیح داد .^(۱)

سپس به فلسفه این تقسیم حساب شده پرداخته ، می افزاید : « كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ » .

« دَوْلَة » و « دَوْلَة » به یک معنی است ، هر چند بعضی میان این دو فرق گذاشته اند ، اولی را مخصوص اموال و دومی را مربوط به جنگ و مقام دانسته اند و یا اولی را اسم مصدر و دومی

را مصدر شمرده‌اند ، به هر صورت با ماده «تداول» که به معنی دست به دست کردن است، ریشه مشترک دارد .

این‌آیه یک اصل اساسی را در اقتصاد اسلامی بازگو می‌کند و آن این‌که جهت‌گیری اقتصاد اسلامی ، چنین است که در عین احترام به « مالکیت خصوصی » ، برنامه را طوری تنظیم کرده که اموال و ثروت‌ها در دست گروهی محدود ، متمرکز نشود که پیوسته در میان آن‌ها دست به دست بگردد .

البته این ، به آن معنی نیست که ما پیش خود قانون وضع کنیم و ثروت‌ها را از گروهی بگیریم و به گروه دیگری بدهیم ، بلکه منظور این است که اگر مقررات اسلامی در زمینه تحصیل ثروت و همچنین مالیات‌هایی همچون خمس و زکات و خراج و غیر آن و احکام بیت‌المال و انفال درست پیاده شود ، خودبه‌خود چنین نتیجه‌ای را خواهد داد که در عین احترام به تلاش‌های فردی ، مصالح جمع تأمین خواهد شد و از دو قطبی شدن جامعه (اقلیتی ثروتمند و اکثریتی فقیر) جلوگیری می‌کند .

و در پایان آیه می‌افزاید : « وَ مَا أَتِيَكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَأَنْتَهُوا وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ » .

این جمله هرچند در ماجرای غنایم « بنی نضیر » نازل شده ، ولی محتوای آن ، یک حکم عمومی در تمام زمینه‌ها و برنامه‌های زندگی مسلمان‌ها است و سند روشنی برای حجت بودن سنت پیامبر است .

بر طبق این اصل همهٔ مسلمانان موظفند که اوامر و نواهی پیامبر را به گوش جان بشنوند و اطاعت کنند ، خواه در زمینهٔ مسائل مربوط به حکومت اسلامی باشد ، یا مسائل اقتصادی و یا عبادی و غیر آن ، خصوصاً این‌که در ذیل آیه ، کسانی را که مخالفت کنند ، به عذاب شدید تهدید کرده‌است .

از آن‌چه گفتیم ، این نکته روشن می‌شود که در میان آیهٔ ششم و هفتم تضادی وجود ندارد ، هرچند آیهٔ ششم ظاهراً « فیء » را در اختیار شخص پیامبر می‌گذارد و در آیهٔ هفتم ، مصارف ششگانه‌ای برای آن ذکر می‌کند ، زیرا این مصارف ششگانه ، ذکر اولویت‌هایی است

که پیامبر در مورد اموالی که در اختیار دارد، باید رعایت کند و به تعبیر دیگر پیغمبر اکرم این همه ثروت را برای شخص خودش نمی خواهد، بلکه به عنوان رهبر و رئیس حکومت اسلامی در هر موردی لازم است، صرف می کند.

این نکته نیز قابل توجه است که این حق بعد از پیامبر، به امامان معصوم و بعد از آنها به نواب آنها یعنی مجتهدان جامع الشرایط می رسد، زیرا احکام اسلام، تعطیل بردار نیست و حکومت اسلامی از مهم ترین مسایلی است که مسلمانان با آنها سروکار دارند و قسمتی از پایه های این حکومت، بر مسایل اقتصادی نهاده شده است و بخشی از مسایل اقتصادی اصیل اسلامی، همین ها است.

داستان غم انگیز فدک

«فدک» یکی از دهکده های آباد اطراف مدینه در حدود ۱۴۰ کیلومتری نزدیک خیبر بود که در سال هفتم هجرت که قلعه های خیبر یکی پس از دیگری در برابر رزمندگان اسلام سقوط کرد و قدرت مرکزی یهود، درهم شکست، ساکنان فدک، از در صلح و تسلیم در

بر ابر پیامبر درآمدند و نیمی از زمین و باغ‌های خود را به آن حضرت واگذار کردند و نیم دیگری را برای خود نگه داشتند و در عین حال کشاورزی سهم پیامبر را نیز بر عهده گرفتند و در برابر زحماتشان حقی از آن می‌بردند.

با توجه به آیه «فَیْء» در این سوره، این زمین مخصوص پیغمبر گرامی اسلام بود و می‌توانست در مورد خودش یا مصارف دیگری که در آیه ۷ همین سوره اشاره شده، مصرف کند، لذا پیامبر آن را به دخترش فاطمه بخشید و این سخنی است که بسیاری از مورخان و مفسران شیعه و اهل سنت به آن تصریح کرده‌اند، از جمله در تفسیر «در المنثور» از «ابن عباس» نقل شده وقتی آیه «وَإِذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّ» (۳۸ / روم) نازل شد، پیامبر فدک را به فاطمه بخشید (أَقْطَعَ رَسُولُ اللَّهِ فَاطِمَةَ فِدْكَاً). (۱)

و در کتاب «کنز العمال» که در حاشیه «مسند احمد» آمده ، در مسأله صله رحم از «ابوسعید خدری» نقل شده هنگامی که آیه فوق نازل شد ، پیامبر فاطمه را خواست و فرمود : «یا فاطمة لک فِدکُ : ای فاطمه فدک از آن تو است» .^(۱)

«حاکم نیشابوری» هم در تاریخش همین معنی را آورده است .

«ابن ابی الحدید» نیز در «شرح نهج البلاغه» داستان فدک را به طور مشروح ذکر کرده^(۲) و همچنین کتب فراوان دیگر .

اما بعد از پیامبر کسانی که وجود این قدرت اقتصادی را در دست همسر علی علیه السلام مزاحم قدرت سیاسی خود می دیدند و تصمیم داشتند یاران علی علیه السلام را از هر نظر منزوی

۱- «کنز العمال» ، جلد ۲ ، صفحه ۱۵۸ .

۲- «شرح ابن ابی الحدید» ، جلد ۱۶ ، صفحه ۲۰۹ .

کنند ، به بهانه حدیث مجعول « نَحْنُ مُعَاشِرُ الْأَنْبِيَاءِ لَا نُورِثُ » آن را مصادره کردند و با این که فاطمه رسماً متصرف آن بود و کسی از « ذُو الْيَدِ » مطالبه شاهد و بیّنه نمی کند ، از او شاهد خواستند ، حضرت علیه السلام نیز اقامه شهود کرد ، پیغمبر شخصاً فدک را به او بخشیده ، اما با این همه اعتنایی نکردند . در دوران های بعد هریک از خلفا که می خواستند تمایلی به اهل بیت نشان دهند ، فدک را به آن ها باز می گرداندند ، اما چیزی نمی گذشت که دیگری آن را مجدداً مصادره می کرد و این عمل بارها در زمان خلفای « بنی امیه » و « بنی عباس » تکرار شد .

داستان فدک و حوادث گوناگونی که در رابطه با آن در صدر اسلام و دوران های بعد روی داد ، از دردناک ترین و غم انگیز ترین و در عین حال عبرت انگیز ترین فرازهای تاریخ اسلام است که مستقلاً باید مورد بحث و بررسی دقیق قرار گیرد تا از حوادث مختلف تاریخ اسلام پرده بردارد .

جالب این که محدث اهل سنت ، « مسلم بن حجاج نیشابوری » در کتاب معروفش

« صحیح مسلم » داستان مطالبه فاطمه فدک را از خلیفه اول مشروحاً آورده و از عایشه نقل می‌کند که بعد از امتناع خلیفه از تحویل دادن فدک، فاطمه از او قهر کرد و تا هنگام وفات، یک کلمه با او سخن نگفت.

﴿ ۸ ﴾ لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلاً
مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَاناً وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ
این اموال برای مهاجرانی است که از خانه و کاشانه و اموال خود بیرون رانده شدند،
آن‌ها فضل الهی و رضای او را می‌طلبند و خدا و رسولش را یاری می‌کنند
و آن‌ها راست‌گویانند.

سه گروه مهاجران و انصار و تابعان و صفات برجسته هر کدام
در این جا سه وصف مهم برای مهاجران نخستین بیان کرده که در «اخلاص» و «جهاد» و
«صدق» خلاصه می‌شود.

ابتدا مسأله «ابتغاء فضل خدا و رضای او» را مطرح می‌کند که بیانگر این واقعیت

است که هجرت آنها نه برای دنیا و هوای نفس ، بلکه برای جلب خشنودی پروردگار و ثواب او بوده است .

بنابراین «فَضْل» در این جا به معنی ثواب و پاداش الهی است و «رِضْوَان» همان خشنودی پروردگار است که مرحله والاتری از تمنای ثواب می باشد . حتی تعبیر به «فَضْل» ممکن است اشاره به این نکته باشد که آنها اعمالشان را ناچیزتر از آن می دانند که استحقاق ثوابی داشته باشد ، بلکه ثواب را یک انعام الهی می شمردند . دیگر این که آنها پیوسته در خدمت آیین حق و یاری رسول او هستند و لحظه ای از جهاد در این راه دست بر نمی دارند .

باید توجه داشت که جمله «يَنْصُرُونَ» فعل مضارع و دال بر استمرار است . به این ترتیب آنها اهل سخن و ادعا نیستند ، بلکه ایمان خود را با جهاد مستمر ثابت کرده اند .

و در سومین مرحله ، آنها را به صدق و راستی توصیف کرده که با توجه به گستردگی

مفهوم این تعبیر ، صداقت آن‌ها را در همه چیز منعکس می‌کند و هم در دعوی ایمان ، صادقند ، هم در ادعای محبت به رسول خدا و هم در زمینه طرفداری از آیین حق . ناگفته پیداست که این اوصاف برای یاران پیامبر در زمان نزول این آیات است ، ولی می‌دانیم که در میان آن‌ها افرادی بودند که بعداً تغییر مسیر دادند و خود را از افتخارات بزرگ این آیه محروم ساختند ، همانند کسانی که آتش جنگ «جمل» را در بصره و «صفین» را در شام روشن ساختند و در برابر خلیفه رسول الله که به اتفاق مسلمین ، لازم‌الاطاعه بود ، قیام کردند و خون‌های هزاران مسلمان را بر خاک ریختند .

﴿۹﴾ وَالَّذِينَ تَبَوَّأُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ

و برای کسانی که در دار الهجرة (سرزمین مدینه) و در خانه ایمان ، قبل از مهاجران ، مسکن گزیدند ، آن‌ها کسانی را که به سویشان هجرت کنند ، دوست می‌دارند و در

دل خود نیازی به آنچه به مهاجران داده شده ، احساس نمی کنند و آنها را بر خود مقدم می دارند ، هر چند شدیداً فقیر باشند ، کسانی که خداوند آنها را از بخل و حرص نفس خویش بازداشته ، رستگارند .

« تَبَوُّؤُا » از ماده « بَوَّءَ » اصل به معنی مساوات اجزاء مکان است و به تعبیر دیگر صاف و مرتب کردن یک مکان را « بَوَّءَ » می گویند . این تعبیر کنایه لطیفی است از این معنی که جمعیت انصار مدینه قبل از آنکه پیامبر و مهاجران وارد این شهر شوند ، زمینه های هجرت را فراهم کردند و همان گونه که تاریخ می گوید ، آنها دو بار در عقبه (گردنه ای نزدیک مکه) آمده و مخفیانه با پیامبر خدا بیعت کردند و به صورت مبلغانی به سوی مدینه بازگشتند و حتی یکی از مسلمانان مکه به نام « مُضْعَبُ بْنُ عُمَيْرٍ » را به عنوان مبلغ همراه خود به مدینه آوردند تا افکار عمومی را برای هجرت پیامبر آماده سازند . بنابراین نه تنها خانه های ظاهری را آماده پذیرایی مهاجران کردند ، بلکه خانه دل و جان و محیط شهر خود را نیز تا آنجا که می توانستند ، آماده ساختند .

تعبیر « مِنْ قَبْلِهِمْ » نشان می‌دهد که این‌ها همه قبل از هجرت مسلمانان مکه بوده است و مهم همین است .

سپس به بررسی سه توصیف دیگر که بیانگر کل روحیات انصار می‌باشد ، می‌پردازد (يُجِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ) .

و در این زمینه از نظر آن‌ها تفاوتی میان مسلمانان نیست ، بلکه مهم نزد آنان ، مسأله ایمان و هجرت است و این دوست داشتن ، یک ویژگی مستمر آن‌ها محسوب می‌شود . « دیگر این‌که آن‌ها در درون سینه‌های خود ، نیازی نسبت به آنچه که به مهاجران داده شده ، احساس نمی‌کنند » (وَ لَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِّمَّا أُوتُوا) . و در مرحله سوم می‌افزاید : « آن‌ها مهاجران را بر خود مقدم می‌دارند ، هرچند شدیداً فقیر باشند » (وَ يُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ) . و به این ترتیب « محبت » ، « بلندنظری » و « ایثار » ، سه ویژگی پرافتخار آن‌ها است . « خَصَاصَةٌ » از ماده « خَصَّاص » به معنی شکاف‌هایی است که در دیوار خانه به وجود

می آید و از آنجا که فقر در زندگی انسان ، ایجاد شکاف می کند ، از آن تعبیر به « خَصَاصَة » شده است .

در پایان آیه می افزاید : « وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ » . « شُح » به معنی بخل توأم با حرص است که به صورت عادت درآید . « يُوقِ » از ماده « وَقَاة » گرچه به صورت فعل مجهول است ، اما پیدا است که فاعل آن در این جا خدا است ، یعنی هرکس که خداوند او را از این صفت مذموم نگهداری کند ، رستگار است .

در حدیثی آمده که امام صادق علیه السلام به یکی از اصحاب خود فرمود : « آیا می دانی شحیح کیست ؟ او در جواب عرض می کند : « منظور بخیل است » . امام علیه السلام فرمود : « شح ، از بخل شدیدتر است . "بخیل" کسی است که در مورد آنچه دارد ، بخل می ورزد ، ولی "شحیح" هم نسبت به آنچه در دست مردم است ، بخل می ورزد و هم آنچه خود در اختیار دارد ، تا آنجا که هرچه را در دست مردم می بیند ، آرزو می کند آن را به چنگ آورد ، خواه از طریق حلال باشد یا حرام و هرگز به آنچه

خداوند به او روزی داده ، قانع نیست » (۱)

از آیه فوق به خوبی استفاده می شود که ترک بخل و حرص ، انسان را به رستگاری می رساند ، در حالی که آلودگی به این صفت مذموم ، کاخ سعادت انسان را ویران می سازد .

﴿ ۱۰ ﴾ وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ
و کسانی که بعد از آنها آمدند و می گویند : پروردگارا ! ما و برادرانمان را که در ایمان بر ما پیشی گرفتند ، بیمارز و در دل هایمان حسد و کینه ای نسبت به مؤمنان قرار مده ، پروردگارا ! تو مهربان و رحیمی .

در این آیه سخن از گروه سومی از مسلمانان به میان می آورد که با الهام از قرآن مجید در

میان ما به عنوان «تابعین» معروف شده‌اند و بعد از «مهاجران» و «انصار» که در آیات قبل ، از آن‌ها سخن به میان آمد ، سومین گروه عظیم مسلمین را تشکیل می‌دهند . گرچه بعضی از مفسران ، مفهوم این جمله را محدود به کسانی کرده‌اند که بعد از پیروزی اسلام و فتح مکه به مسلمانان پیوستند ، ولی هیچ دلیلی بر این محدودیت نیست ، بلکه تمام مسلمین را تا دأمة قیامت شامل می‌شود و به فرض که آیه ناظر به آن گروه خاص باشد ، از نظر ملاک و معیار و نتیجه ، عمومیت دارد و به این ترتیب آیات سه‌گانه فوق ، تمام مسلمین عالم را که در سه عنوان «مهاجرین» و «انصار» و «تابعین» خلاصه می‌شوند ، شامل می‌گردد .

جمله «وَالَّذِينَ جَاءُوا...» ظاهراً عطف بر «لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ» است و بیانگر این واقعیت می‌باشد که اموال «فُقراء» منحصر به نیازمندان مهاجرین و انصار نیست ، بلکه سایر نیازمندان مسلمین را در طول تاریخ ، شامل می‌شود . قابل توجه این‌که در این جا نیز اوصاف سه‌گانه‌ای برای تابعین ذکر می‌کند :

نخست این که آنها به فکر اصلاح خویش و طلب آمرزش و توبه در پیشگاه خداوند هستند . دیگر این که نسبت به پیشگامان در ایمان همچون برادران بزرگتری می نگرند که از هر نظر مورد احترامند و برای آنها نیز تقاضای آمرزش از پیشگاه خداوند می کنند . سوم این که آنها می کوشند هرگونه کینه و دشمنی و حسد را از درون دل خود بیرون بریزند و از خداوند رثوف و رحیم در این راه یاری می طلبند و به این ترتیب « خودسازی » و « احترام به پیشگامان در ایمان » و « دوری از کینه و حسد » از ویژگی های آنها است . « غِلُّ » در اصل به معنی نفوذ مخفیانه چیزی است و لذا به آب جاری در میان درختان ، « غَلَلٌ » می گویند و از آن جا که حسد و عداوت و دشمنی به طرز مرموزی در قلب انسان نفوذ می کند ، به آن « غِلُّ » گفته شده ، بنابراین « غِلُّ » تنها به معنی حسد نیست ، بلکه مفهوم وسیعی دارد که بسیاری از صفات مخفی و زشت اخلاقی را شامل می شود . تعبیر به « إِخْوَانٌ » (برادران) و استمداد از خداوند رثوف و رحیم در پایان آیه ، همه حاکی از روح محبت و صفا و برادری است که بر کل جامعه اسلامی باید حاکم باشد و

هرکس هر امر نیکی را تنها برای خود نخواهد، بلکه تلاش‌ها و تقاضاها همه به صورت جمعی و برای جمع انجام‌گیرد و هرگونه کینه و عداوت و دشمنی و بخل و حرص و حسد از سینه‌ها شسته شود و این یک جامعه اسلامی راستین است.

صحابه در میزان قرآن و تاریخ

در این جا بعضی از مفسران بدون توجه به اوصافی که برای هریک از «مهاجرین» و «انصار» و «تابعین» در آیات فوق آمده، باز اصرار دارند که همه «صحابه» را بدون استثناء پاک و منزّه بشمرند و کارهای خلافی را که احیاناً در زمان خود پیامبر یا بعد از او، از بعضی از آنان سر زده، با دیده اغماض بنگرند و هرکسی را که در صف مهاجرین و انصار و تابعین قرار گرفته، چشم‌پسته محترم و مقدس بدانند.

درحالی‌که آیات فوق، پاسخ دندان‌شکنی به این افراد می‌دهد و ضوابط «مهاجران» راستین و «انصار» و «تابعین» را دقیقاً معین می‌کند.

در «مهاجران»، اخلاص، جهاد و صدق را می‌شمرد.

در «انصار»، محبت نسبت به مهاجران، ایثار و پرهیز از هرگونه بخل و حرص را ذکر می‌کند. و در «تابعین»، خودسازی، احترام به پیشگامان در ایمان و پرهیز از هرگونه کینه و حسد را بیان می‌نماید.

با این حال ما چگونه می‌توانیم کسانی را که مثلاً در جنگ «جمل» حضور یافتند و روی امام خود شمشیر کشیدند، نه اخوت اسلامی را رعایت کردند، نه سینه‌ها را از غل و کینه و حسد و بخل، پاک ساختند و نه سبقت در ایمان علی (علیه السلام) را محترم شمردند، محترم شماریم و هرگونه انتقاد از آن‌ها را گناه بدانیم و چشم‌پسته در برابر سخنان این و آن تسلیم شویم؟ بنابراین ما در عین احترام به پیشگامان در خط ایمان، پرونده اعمال آن‌ها را چه در عصر پیامبر اکرم و چه در طوفان‌های شدیدی که بعد از او در جامعه اسلامی درگرفت، دقیقاً مورد بررسی قرار می‌دهیم و براساس معیارهایی که در همین آیات از قرآن دریافته‌ایم، درباره آن‌ها قضاوت و داوری می‌کنیم، پیوند خود را با آن‌ها که بر سر عهد و پیمان خود باقی ماندند، محکم می‌سازیم و از آن‌ها که در عصر پیامبر یا بعد از او رابطه خود را

گستند ، می بریم . این یک منطق صحیح و هماهنگ با حکم قرآن و عقل است .
 (۱۱) أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نَافَقُوا يَقُولُونَ لِإِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ
 لَئِنْ أُخْرِجْتُمْ لَنَخْرُجَنَّ مَعَكُمْ وَلا نُطِيعُ فِيكُمْ أَحَدًا أَبَدًا وَإِنْ قُوتِلْتُمْ لَنَنصُرَنَّكُمْ
 وَ اللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ

آیا منافقان را ندیدی که پیوسته به برادران کافرشان از اهل کتاب می گفتند : هرگاه
 شما را (از وطن) بیرون کنند ، ما هم با شما خواهیم بود و سخن هیچ کس را درباره شما
 اطاعت نخواهیم کرد و اگر با شما پیکار شود ، یاریتان خواهیم کرد و خداوند شهادت
 می دهد که آن ها دروغگو یانند .

نقش منافقان در فتنه های یهود

این گروه از منافقان به طایفه یهود ، سه مطلب را قول دادند که در همه دروغ می گفتند ؛
 نخست این که اگر شما را از این سرزمین بیرون راندند ، ما هم بعد از شما در اینجا
 نمی مانیم تا جای شما را خالی ببینیم .

دیگر این که اگر دستوری بر ضد شما صادر شود ، از هرکس و هر مقام باشد ، نه حالا ، بلکه هیچ وقت اطاعت نمی کنیم .
 سوم این که اگر پای کارز اربه میان آید ، مادوش به دوش شما ایستاده ایم و دریاری شما هیچ گونه تردیدی به خود راه نمی دهیم .
 آری این ها قول هایی بود که منافقان قبل از این ماجرا به یهود دادند ، ولی حوادث بعد نشان داد که همه دروغ بود .

تعبیر به « إِخْوَانِهِمْ » (برادرانشان) نشان می دهد که رابطه و پیوند بسیار نزدیکی میان « منافقان » و « کفار » است ، همان گونه که در آیات قبل روی رابطه اخوت میان مؤمنان تکیه شده بود ، با این تفاوت که مؤمنان در اخوت خود صادقند و لذا از هیچ گونه ایثار و فداکاری ، مضایقه نمی کنند و به عکس منافقان هیچ گونه وفاداری و همدردی ندارند و در سخت ترین لحظات دست از برادران خود برمی دارند و این است تفاوت اخوت مؤمنان و کافران .
 ﴿ ۱۲ 〉 لَئِنْ أَخْرَجُوا لَا يَخْرُجُونَ مَعَهُمْ وَلَئِنْ قُوتِلُوا لَا يَنْصُرُونَهُمْ وَلَئِنْ نَصَرُوهُمْ

لَيُؤْلِنُ الْأَذْبَارَ ثُمَّ لَا يُنْصَرُونَ

اگر آن‌ها را بیرون کنند ، با آنان بیرون نمی‌روند و اگر با آن‌ها پیکار شود ، یاریشان نخواهند کرد و اگر یاریشان کنند، پشت به میدان کرده ، فرار می‌کنند ، سپس کسی آن‌ها را یاری نمی‌کند .

لحن قاطع و کوبنده این آیات ، لرزه بر اندام هر منافق و مخالفی می‌افکند خصوصاً این‌که آیه گرچه در مورد خاصی نازل شده ، ولی به طور مسلم مخصوص آن نیست . این یک اصل کلی در نحوه رابطه « منافقان » با « سایر دشمنان اسلام » و همکاری نزدیک آنان با یکدیگر و وعد و وعیدهایی که به هم می‌دهند و بی‌پایه بودن تمام این قول و قرارها است . این امر نه تنها در گذشته تاریخ اسلام رخ داد ، که امروز هم نمونه‌های زنده آن را در همکاری منافقان در کشورهای اسلامی با دشمنان اسلام به چشم می‌بینیم و در فردا و فرداها نیز صادق است و مسلماً اگر مؤمنان راستین به وظایف خود عمل کنند ، بر آن‌ها پیروز خواهند شد و نقشه‌هایشان نقش بر آب می‌گردد .

﴿ ۱۳ ﴾ لَا أَنْتُمْ أَشَدُّ رَهْبَةً فِي صُدُورِهِمْ مِنَ اللَّهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ

وحشت از شما در دل‌های آن‌ها بیش از ترس از خدا است، این به خاطر آن است که آن‌ها گروهی نادانند.

«رَهْبَةً» در اصل به معنی ترسی است که توأم با اضطراب و پرهیز باشد و در حقیقت ترس و وحشتی است عمیق و ریشه‌دار که آثار آن در عمل، ظاهر گردد. چون از خدا نمی‌ترسند، از همه چیز وحشت دارند، مخصوصاً از دشمنان مؤمن و مقاومتی چون شما.

گرچه آیه فوق، در مورد یهود «بنی‌نضیر» و عوامل شکست آن‌ها در برابر مسلمین نازل شده، ولی محتوای آن یک حکم کلی و عمومی است، چراکه در قلب انسان هرگز دو خوف باهم جمع نمی‌شود، ترس از خدا و ترس از ماسوی‌الله، زیرا همه چیز مسخر فرمان خدا است و هرکس از خدا بترسد و از قدرت او آگاه باشد، دلیلی ندارد که از غیر او ترسان باشد و سرچشمه همه این بدبختی‌ها، جهل و نادانی و عدم درک حقیقت توحید است.

اگر مسلمانان امروز به معنی واقعی کلمه ، «مسلمان» و «مؤمن» و «موحد» باشند ، نه تنها از قدرت‌های بزرگ نظامی و صنعتی دنیای امروز به خود وحشتی راه نمی‌دهند ، بلکه آن قدرت‌ها از آنها می‌ترسند ، چنان‌که نمونه‌های زنده آن را با چشم می‌بینیم که با آن‌همه سلاح و وسایل پیشرفته باز از «ملتی کوچک ولی مؤمن و از جان‌گذشته» در وحشت هستند .

﴿۱۴﴾ لَا يُفَاتِلُونَكُمْ جَمِيعاً إِلَّا فِي قُرَى مُحَصَّنَةٍ أَوْ مِنْ وَرَاءِ جُدُرٍ بَأْسُهُمْ بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ تَحْسَبُهُمْ جَمِيعاً وَقُلُوبُهُمْ شَتَّى ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ

آنها هرگز با شما به صورت دستجمعی نمی‌جنگند جز در دره‌های محکم یا از پشت دیوارها ، پیکارشان در میان خودشان شدید است (اما در برابر شما ناتوانند) به ظاهرشان می‌نگری آنها را متحد می‌بینی، در حالی‌که دل‌های آنها پراکنده است، این به خاطر آن است که قومی بی‌عقلند .

«قُرَى» جمع «قَرْيَةٍ» به معنی آبادی است ، اعم از شهر یا روستا و گاه به معنی انسان‌های مجتمع در یک محل نیز آمده است .

«مُحَصَّنَةٌ» از ماده «حَصَن» و به معنی دژ می‌باشد، بنابراین «قُرَى مُحَصَّنَةٍ» به آبادی‌هایی که به وسیله برج و بارو و یا کندن خندق یا موانع دیگر، از هجوم دشمن در امان است، گفته می‌شود.

«جُدُر» جمع «جِدَار» به معنی دیوار است و ریشه اصلی این لغت به معنی ارتفاع و بلندی است.

آری آن‌ها چون از دژ ایمان و توکل بر خدا بیرون هستند، جز در پناه دیوارها و قلعه‌های محکم جرأت جنگ و رویارویی با مؤمنان را ندارند، سپس می‌افزاید: «بَأْسُهُمْ بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ».

البته این نیز تقریباً یک اصل کلی است در مورد پیکار همه اقوام بی‌ایمان در میان خودشان و سپس پیکار با مؤمنان و نمونه‌های آن را در تاریخ معاصر کراراً دیده‌ایم که وقتی افراد بی‌خبر از خدا به جان هم افتاده، چنان محکم یکدیگر را کوبیده‌اند که انسان در جنگجویی آن‌ها شک نمی‌کند، اما وقتی که در مقابل گروهی مؤمن و آماده «شهادت

فی سبیل الله» قرار می گیرند ، فوراً خود را به پشت سلاح ها و سنگرها و دژهای مستحکم می کشند و وحشت سرتاپای آنها را فرامی گیرد و به راستی اگر مسلمانان ، ایمان و ارزش های اسلامی را زنده و حاکم کنند ، باز در مقابل دشمنان از چنین عامل برتری برخوردار خواهند بود .

و در ادامه همین آیه به عامل دیگری برای شکست و ناکامی آنها پرداخته ، می فرماید :
 «به ظاهر آنها که می نگری ، آنها را متحد و متفق تصور می کنی ، در حالی که دل های آنها پراکنده است و این به دلیل آن است که قومی ناآگاه و فاقد عقل هستند (تَحْسَبُهُمْ جَمِيعاً وَقُلُوبُهُمْ شَتَّى ذَلِكِ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ) .

« شَتَّى » جمع « شَتَّیت » به معنای متفرق است .
 راستی که قرآن در تحلیل مسائل ، بسیار دقیق و الهام بخش است ، می گوید : « تفرقه و نفاق درونی » ناشی از « جهل و بی خبری و نادانی » است ، چراکه « جهل » ، عامل شرک است و شرک ، عامل پراکندگی و پراکندگی سبب شکست و به عکس « علم » ، عامل توحید در

عقیده و عمل و اتفاق و هماهنگی است که آن‌هم به نوبه خود سرچشمه پیروزی‌ها است . و به این ترتیب انسجام ظاهری افراد بی‌ایمان و پیمان وحدت نظامی و اقتصادی آن‌ها هرگز نباید ما را فریب دهد ، چراکه در پشت این پیمان‌ها و شعارهای وحدت ، دل‌های پراکنده‌ای قرار دارد و دلیل آن هم روشن است ، زیرا هر کدام حافظ منافع مادی خویشند و می‌دانیم منافع مادی همیشه مورد تضاد است ، اما وحدت و انسجام مؤمنان بر اساس اصولی است که تضاد در آن راه ندارد ، یعنی اصل ایمان و توحید و ارزش‌های الهی ، بنابراین هرجا شکست و ناکامی دامن مسلمین را بگیرد ، طبق آیات فوق دلیلش این است که از حقیقت ایمان فاصله گرفته‌اند و تا بازنگردند ، وضع آن‌ها دگرگون نخواهد شد .

﴿ ۱۵ ﴾ كَمَثَلِ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَرِيبًا ذَاتُوا وِبَالًا أَمْرِهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ

کار این گروه از یهود همانند کسانی است که کمی قبل از آن‌ها بودند ، طعم تلخ کار خود را چشیدند و برای آن‌ها عذاب دردناک است .

اما این گروه چه کسانی بودند که سرنوشت عبرت‌انگیزی قبل از ماجرای

«بنی نضیر» داشتند ، به طوری که فاصله زیادی میان این دو حادثه نبود .
 « وَبَالَ » به معنی عاقبت شوم و تلخ است و در اصل از « وَاِبِلَ » به معنی باران سنگین گرفته شده ، زیرا باران های سنگین معمولاً خوفناک است و انسان از عاقبت تلخ آن هراسان می باشد ، چراکه غالباً سیل های خطرناکی به دنبال دارد .
 بسیاری از مفسران آن را اشاره به ماجرای یهود « بنی قینقاع » می دانند که بعد از ماجرای بدر واقع شد و منجر به بیرون راندن این گروه از مدینه گردید ، زیرا یهود « بنی قینقاع » نیز مانند یهود « بنی نضیر » افرادی ثروتمند و مغرور و در میان خود جنگجو بودند و پیامبر و مسلمانان را با نیرو و قدرت خود تهدید می کردند ، ولی سرانجام چیزی جز بدبختی و دربدری در دنیا و عذاب الیم آخرت عایدشان نشد .

﴿ ۱۶ ﴾ كَمْثَلَ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ

کار آنها همچون شیطان است که به انسان گفت : کافر شو (تا مشکلات تو را حل کنم)

اما هنگامی که کافر شد ، گفت : من از تو بیزارم ، من از خداوندی که پروردگار
عالمیان است ، بیم دارم .

باطناب پوسیده شیطان به چاه نروید

منظور از « اِنْسَان » ، مطلق انسان‌هایی است که تحت تأثیر شیطان قرار گرفته ، فریب
وعده‌های دروغین او را می‌خورند و راه کفر می‌پویند و سرانجام شیطان آن‌ها را تنها گذاشته
و از آنان بیزاری می‌جوید. عذابی را که شیطان از آن اظهار وحشت می‌کند ، ظاهراً عذاب
دنیا است و بنابراین ترس او جدی است نه شوخی و استهزاء و بسیاری کسانانی که از
مجازات‌های نزدیک می‌ترسند ، ولی نسبت به مجازات‌های درازمدت بی‌اعتنا هستند .
آری چنین است حال منافقان که دوستان خود را با وعده‌های دروغین و نیرنگ ، به وسط
معرکه می‌فرستند ، سپس آن‌ها را تنها گذارده و فرار می‌کنند ، چراکه در نفاق ، وفاداری نیست .

همکاری بی‌سرانجام با اهل نفاق

آن‌چه در آیه فوق در مورد پیمان‌شکنی منافقان و تنها گذاردن دوستان خود در لحظات

سخت و حساس آمده ، مطلبی است که بارها در زندگی خود نمونه‌های آن را دیده‌ایم .
 آن‌ها مثل شیطان اغواگر به وسوسه این و آن می‌پردازند و قول هرگونه مساعدت و کمک
 به آن‌ها می‌دهند و آنان را به میدان حوادث می‌فرستند و آلوده انواع گناهان می‌کنند ، اما در
 بحرانی‌ترین حالات ، آن‌ها را در وسط میدان رها کرده و برای حفظ جان یا منافع خویش
 فرار می‌کنند .

و این است سرنوشت کسانی که با منافقان ، همکار و هم‌پیمان هستند .
 نمونه زنده آن در عصر ما، پیمان‌هایی است که قدرت‌های بزرگ و شیاطین زمان ما
 با سران دولت‌هایی که به آن‌ها وابسته‌اند، امضاء می‌کنند و بارها دیده‌ایم این دولت‌های
 وابسته که همه‌چیز خود را در طبق اخلاص گذارده و نثار آن حامیان شیطان‌صفت کرده‌اند،
 در حوادث سخت ، کاملاً تنها مانده و از همه‌جا رانده شده‌اند و این جاست که به عمق پیام
 قرآنی آشنا تر می‌شویم که : « کار آن‌ها مانند شیطان است که به انسان گفت : کافر شو و هنگامی که
 کافر شد ، گفت : من از تو بیزارم ، من از خداوندی که پروردگار عالمیان است ، بیم دارم » .

﴿۱۷﴾ فَكَانَ عَاقِبَتُهُمَا أَنَّهُمَا فِي النَّارِ خَالِدَيْنِ فِيهَا وَذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ
سرانجام کار آنها این شد که هر دو در آتش دوزخند، جاودان در آن می مانند و این
است کیفر ستمکاران .

این یک اصل کلی است که عاقبت همکاری کفر و نفاق و شیطان و یارانش ، شکست و
ناکامی و عذاب دنیا و آخرت است ، درحالی که همکاری مؤمنان و دوستانشان همکاری
مستمر و جاودانی و سرانجامش پیروزی و برخورداری از رحمت واسعه الهی در
هر دو جهان است .

﴿۱۸﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ لْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ
خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ

ای کسانی که ایمان آورده اید ! از مخالفت خدا پرهیزید و هر انسانی باید بنگرد که
چیز را برای فردایش از پیش فرستاده و از نافرمانی خدا پرهیزد که خدا از آن چه انجام
می دهید ، آگاه است .

آن چه باید از پیش فرستاد

تعبیر به «عَدُوٌّ» (خردا) اشاره به قیامت است ، چراکه با توجه به مقیاس عمر دنیا ، به سرعت فرامی رسد و ذکر آن به صورت نکره برای اهمیت آن است .
 تعبیر به «نَفْسٌ» (یک نفر) ممکن است در این جا به معنی هر یک نفر بوده باشد ، یعنی هر انسانی باید به فکر فردای خویش باشد و بدون آن که از دیگران انتظاری داشته باشد که برای او کاری انجام دهند ، خودش تا در این دنیا است ، آن چه می تواند از پیش بفرستد .
 آری تقوا و ترس از خدا سبب می شود که انسان برای فردای قیامت بیندیشد و اعمال خود را پاک و پاکیزه و خالص کند . تکرار امر به تقوا ، برای تأکید است ، زیرا انگیزه تمام اعمال صالح و پرهیز از گناه، همین تقوا و خداترسی می باشد .
 سرمایه اصلی انسان در صحنه قیامت ، کارهایی است که از پیش فرستاده و گرنه غالباً کسی به فکر انسان نیست که برای او چیزی بعد از مرگ او بفرستد و یا اگر بفرستد ، ارزش زیادی ندارد .

لذا در حدیثی از رسول خدا می‌خوانیم که فرمود: «در راه خدا اتفاق کنید، هر چند به اندازه یک من خرما یا کمتر و یا یک مشت و یا کمتر باشد و یا حتی به نیبی از یک دانه خرما و اگر کسی آن را هم نیابد، با سخنان پاکیزه، دل‌هایی را شاد کند، زیرا در قیامت هنگامی که در پیشگاه خدا قرار می‌گیرید، به شما می‌فرماید: "آیا درباره تو چنین و چنان نکردم؟ آیا گوش و چشم در اختیارت قرار ندادم؟ آیا مال و فرزند به تو بخشیدم؟" و بنده عرض می‌کند: "آری" و در این جا خداوند متعال می‌گوید: "پس نگاه کن بین بر ای خودت چه از قبل فرستاده‌ای؟"، او نگاهی به پیش و پشت سر و طرف راست و چپ می‌افکند، چیزی نمی‌یابد که بتواند با آن صورتش را از آتش دوزخ حفظ کند» (۱).

این معنی در آیات دیگر قرآن، کراراً مورد تأکید قرار گرفته، از جمله در آیه ۱۱۰ سورة بقره می‌خوانیم: «وَأَقِمْوَا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَ مَا تَقَدَّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ

عِنْدَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ : نماز را برپا دارید و زکات را اداء کنید و هر کار خیری را برای خود از پیش می‌فرستید ، آن را نزد خدا خواهید یافت ، خدا نسبت به اعمال شما بینا است .
 ﴿١٩﴾ وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسُهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ
 و همچون کسانی که خدا را فراموش کردند و خدا نیز آن‌ها را به «خودفراموشی» گرفتار کرد ، نباشید و آن‌ها فاسق و گنهکارند .

اصولاً خمیرمایه تقوا دو چیز است ؛ یاد خدا یعنی توجه به مراقبت دائمی الله و حضور او در همه جا و همه حال و توجه به دادگاه عدل خداوند و نامه اعمالی که هیچ کار صغیری و کبیری وجود ندارد مگر این‌که در آن ثبت می‌شود و به همین دلیل توجه به این دو اصل (مبدأ و معاد) در سرلوحه برنامه‌های تربیتی انبیاء و اولیاء قرار داشته و تأثیر آن در پاکسازی فرد و اجتماع کاملاً چشمگیر است .

فراموش کردن خدا سبب «خودفراموشی» می‌شود ، دلیل آن نیز روشن است ، زیرا از یک‌سو فراموشی پروردگار سبب می‌شود که انسان در لذات مادی و شهوات

حیوانی فرورود و هدف آفرینش خود را به دست فراموشی بسپارد و در نتیجه از ذخیره لازم برای فردای قیامت غافل بماند .

از سوی دیگر فراموش کردن خدا همراه با فراموش کردن صفات پاک او است که هستی مطلق و علم بی پایان و غنای بی انتها از آن او است و هر چه غیر او است ، وابسته به او و نیازمند به ذات پاکش می باشد و همین امر سبب می شود که انسان خود را مستقل و غنی و بی نیاز بشمرد و به این ترتیب واقعیت و هویت انسانی خویش را فراموش کند .^(۱) این نکته نیز قابل توجه است که نمی گوید : خدا را فراموش نکنید ، بلکه می گوید : مانند کسانی که خدا را فراموش کردند و خدا آن ها را به خود فراموشی مبتلا ساخت ، نباشید و این در حقیقت یک مصداق روشن حسی را نشان می دهد که می توانند عاقبت فراموش

کردن خدا را در آن ببینند .

این آیه ظاهراً نظر به منافقان دارد که در آیات قبل به آنها اشاره شده بود ، یا یهود «بنی نضیر» و یا هردو .

﴿ ۲۰ ﴾ لَا يَسْتَوِي أَصْحَابُ النَّارِ وَأَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمُ الْفَائِزُونَ
هرگز اصحاب دوزخ و اصحاب بهشت یکسان نیستند ، اصحاب بهشت ،
دستگار و پیروزند .

نه در این دنیا ، نه در معارف ، نه در نحوه تفکر ، نه در طرز زندگی فردی و جمعی و هدف آن و نه در آخرت و پاداش های الهی ، خط این دو گروه متوجه به مبدأ و معاد و گروه فراموشکاران خدا که گرفتار خود فراموشی شده اند ، در همه جا و همه چیز از هم جدا است ، یکی به یاد خدا و قیامت و احیای ارزش های والای انسانی و اندوختن ذخایر برای زندگی جاویدان است و دیگری غرق شهوات و لذات مادی و گرفتار فراموشی همه چیز و اسیر بند هوا و هوس .

و به این ترتیب انسان بر سر دوراهی قرار دارد یا باید به گروه اول پیوندد یا گروه دوم و راه سومی در پیش نیست .

﴿ ۲۱ ﴾ لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَرَأَيْنَاهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَ تِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ

اگر این قرآن را بر کوهی نازل می کردیم ، می دیدی که در برابر آن خشوع می کند و از خوف خدا می شکافد و این هامتال هایی است که برای مردم می زنیم تا در آن بیندیشند .

اگر قرآن بر کوه ها نازل می شد ، از هم می شکافتند

« مُتَصَدِّعٌ » از « صَدَعٌ » به معنی شکافتن اشیاء سفت و محکم است ، مانند آهن و شیشه و اگر به سردرد ، « صُدَاعٌ » می گویند ، به خاطر این است که گویی می خواهد سر انسان را از هم بشکافد .

بسیاری از مفسران این آیه را به صورت تشبیه ، تفسیر کرده اند و گفته اند هدف این است که این کوه ها با همه استحکام و صلابتی که دارند ، اگر عقل و احساس می داشتند و این

آیات به جای قلب انسان‌ها بر آن‌ها نازل می‌شد ، چنان به لرزه درمی‌آمدند که از هم می‌شکافتند ، اما گروهی از انسان‌های قساوت‌مند و سنگدل می‌شنوند و کمتر تغییری در آن‌ها رخ نمی‌دهد (جمله « وَ تِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ » را گواه بر این تفسیر گرفته‌اند) . بعضی دیگر آن را بر ظاهرش حمل کرده‌اند و گفته‌اند : تمام موجودات این جهان ، از جمله کوه‌ها برای خود نوعی درک و شعور دارند و اگر این آیات بر آن‌ها نازل می‌شد ، به راستی از هم متلاشی می‌شدند ، گواه این معنی را آیه ۷۴ سورة بقره می‌دانند که در توصیف گروهی از یهود می‌گوید : « ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشَقَّقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ : سپس دل‌های شما بعد از این ماجرا سخت شد ، همچون سنگ و یاسخت‌تر ، چراکه پاره‌ای از سنگ‌ها می‌شکافد و از آن‌ها نه‌ری جاری می‌شود و پاره‌ای از آن‌ها شکاف برمی‌دارد و آب از آن تراوش می‌کند و پاره‌ای از آن‌ها از خوف خدا به زیر می‌افتد » .

﴿ ۲۲ ﴾ هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ
 او خدایی است که معبودی جز او نیست ، از پنهان و آشکار آگاه است و او رحمان و
 رحیم است .

در این جا قبل از هر چیز روی مسأله توحید که خمیرمایه همه اوصاف ۱۸ گانه مندرج
 در آیات ۲۲ تا ۲۴ است، تکیه می کند و بعد از آن روی علم و دانش او نسبت به غیب و شهود .
 « شَهَادَت » و « شُهُود » حضور توأم با مشاهده است خواه با چشم ظاهر باشد یا چشم
 دل ، بنابراین هر جا قلمرو احاطه حسی و علمی انسان است ، «عالم شهود» است و
 آنچه از این قلمرو بیرون است ، «عالم غیب» محسوب می گردد ، ولی همه این ها
 در برابر علم خدا یکسان است ، چراکه وجود بی پایان او همه جا حاضر و
 ناظر است و بنابراین جایی وجود ندارد که از قلمرو علم و حضور او بیرون باشد .
 سپس روی رحمت عامه او که تمامی مخلوقات را شامل می شود (رَحْمَان) و رحمت

خاصه‌اش که فقط ویژه مؤمنان است (رحیم) تکیه شده تا به انسان امید بخشد و او را در راه طولانی تکامل و سیر الی الله که در پیش دارد ، یاری دهد که قطع این مرحله بی‌همراهی لطف او ممکن نیست و ظلمات است و خطر گمراهی دارد .

﴿ ۲۳ ﴾ هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ

او خدایی است که معبودی جز او نیست ، حاکم و مالک اصلی او است ، از هر عیب منزّه است ، به کسی ستم نمی‌کند ، به مؤمنان امنیت می‌بخشد و مراقب همه چیز است ، او قدرتمندی است شکست‌ناپذیر که بار اداء نافذ خود هر امری را اصلاح می‌کند ، او شایسته بزرگی است . خداوند منزّه است از آنچه شریک برای او قرار می‌دهند . در این آیه ، علاوه بر تأکید روی مسأله توحید ، هشت وصف دیگر ذکر کرده ، می‌فرماید : « او خدایی است که معبودی جز او نیست » (هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ) .

- « حاکم و مالک اصلی ، او است » (اَلْمَلِک) .
- « از هر عیب و نقص ، پاک و مبرا است » (اَلْقُدُّوس) .
- « هیچ‌گونه ظلم و ستم بر کسی روانی دارد و همه از ناحیه او در سلامت هستند » (اَلْسَّلَام) .
- اصولاً دعوت خدا به سوی سلامت است : « وَ اللّٰهُ يَدْعُوْا اِلٰی دَارِ السَّلَامِ »
- (۲۵ / یونس) ، هدایتش هم متوجه به سلامت است : « يَهْدِيْ بِهٖ اللّٰهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ » (۱۶ / مائده) ، قرارگاهی که برای مؤمنان فراهم ساخته نیز خانه سلامت است : « لَهُمْ دَارُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ » و درود و تحیت بهشتیان نیز چیزی جز سلام نیست : « اِلَّا قِيَالاً سَلَاماً سَلَاماً » (۲۶ / واقعه) .
- سپس می‌افزاید: « او دوستانش را امنیت می‌بخشد و ایمان، مرحمت می‌کند » (اَلْمُؤْمِن) .
- « او حافظ و نگهدارنده و مراقب همه چیز است » (اَلْمُهَيِّمِن) .
- « او قدرتمندی است که هرگز مغلوب نمی‌شود » (اَلْعَزِيْز) .

«او با اراده نافذ خود به اصلاح هر امر می‌پردازد» (الْجَبَّارُ).
 «این واژه که از ماده «جَبَر» گرفته شده، گاه به معنی قهر و غلبه و نفوذ اراده می‌آید و گاه به معنی جبران و اصلاح و «راغب» در «مفردات» هردو معنی را به هم آمیخته، می‌گوید:
 اصل جبر، اصلاح کردن چیزی است با غلبه و قدرت، این واژه هنگامی که در مورد خداوند به کار رود، بیانگر یکی از صفات بزرگ او است که با نفوذ اراده و کمال قدرت به اصلاح هر فساد می‌پردازد و هرگاه در مورد غیر او به کار رود، معنی مذمت را دارد و به گفته «راغب» به کسی گفته می‌شود که می‌خواهد نقصان و کمبود خود را با ادعای مقاماتی که شایسته آن نیست، «جبران» کند. این واژه در قرآن مجید در ده مورد به کار رفته که نه مورد آن در مورد افراد ظالم و گردنکش و مفسد است و تنها یک مورد آن در مورد خداوند متعال (آیه مورد بحث) می‌باشد.

سپس می‌افزاید: «او شایسته بزرگی است و چیزی برتر و بالاتر از آن نیست» (الْمُتَكَبِّرُ).

«مُتَكَبِّرٌ» از ماده «تَكَبَّرَ» به دو معنی آمده است؛ یکی ممدوح که در مورد خداوند به کار می‌رود و آن دارا بودن بزرگی و کارهای نیک و صفات پسندیده فراوان است و دیگری نکوهیده و مذموم که در مورد غیر خدا به کار می‌رود و آن، این است که افراد کوچک و کم‌مقدار ادعای بزرگی کنند و صفاتی را که ندارند، به خود نسبت دهند و از آن‌جا که عظمت و بزرگی تنها شایسته مقام خدا است، این واژه به معنی ممدوحش تنها درباره او به کار می‌رود و هرگاه در غیر مورد او به کار رود، به معنی مذموم است. و در پایان آیه، یک مرتبه دیگر روی مسأله توحید که سخن با آن آغاز شده بود، تکیه کرده، می‌فرماید: «خدا منزّه است از آنچه که برای او شریک قرار می‌دهند» (سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ).

با این توضیح، روشن می‌شود که هیچ موجودی نمی‌تواند در صفاتی که در این جا آمده است، شریک و شبیه و نظیر او باشد.

﴿ ۲۴ ﴾ هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِيءُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

او خداوندی است خالق و آفریننده‌ای بی سابقه و صورتگری است (بی نظیر) برای او نام‌های نیک است و آنچه در آسمان‌ها و زمین است ، تسبیح او می‌گویند و او عزیز و حکیم است .

در این آیه در تکمیل صفات قبلی ، به شش وصف دیگر اشاره کرده ، چنین می‌فرماید : « او خداوندی است آفریننده » (هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ) .
 « خداوندی که مخلوقات را بی کم و کاست و بدون شبیهی از قبل ، ایجاد کرد » (الْبَارِيءُ) .
 « خالق‌ی که به هر موجود صورت خاصی بخشید » (الْمُصَوِّرُ) .
 و سپس از آن‌جا که اوصاف خداوند منحصر به این اوصاف نیست ، بلکه اوصافش همچون ذاتش بی پایان است ، می‌افزاید : « برای او نام‌های نیک است » (لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى) .

و به همین دلیل از هرگونه عیب و نقص ، منزّه و مبرا است «و تمام موجوداتی که در آسمان و زمین هستند ، برای او تسبیح می‌گویند» و او را از هر عیب و نقصی ، پاک می‌شمرند (یُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ) . و سرانجام برای تأکید بیشتر ، روی موضوع نظام آفرینش ، به دو وصف دیگر از اوصافش که یکی از آن‌ها قبلاً مطرح شد ، اشاره کرده ، می‌فرماید : «او عزیز و حکیم است» (وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ) .

اولی نشانه کمال قدرت او بر همه چیز و غلبه بر هر مانع است و دومی اشاره به علم و آگاهی او از نظام آفرینش و تنظیم برنامه دقیق در امر خلقت و تدبیر است . و به این ترتیب درمجموع این آیات سه‌گانه علاوه بر مسأله توحید که دو بار تکرار شده ، هفده وصف از اوصاف خدا آمده است ، به این ترتیب :

- ۱ - عالم الغیب و الشّهادة .
- ۲ - رحمان .
- ۳ - رحیم .
- ۴ - ملک .

- | | |
|-------------|------------------------|
| ۵- قُدّوس . | ۶- سلام . |
| ۷- مؤمن . | ۸- مهیمن . |
| ۹- عزیز . | ۱۰- جبار . |
| ۱۱- متکبر . | ۱۲- خالق . |
| ۱۳- باریء . | ۱۴- مصور . |
| ۱۵- حکیم . | ۱۶- دارای اسماء حسنی . |
- ۱۷- کسی که همه موجودات عالم تسبیح او را می گویند .
- که با وصف توحید ، مجموعاً هیجده صفت می شود (توجه داشته باشید که توحید ، دوبار و عزیز ، هم دوبار ذکر شده است) .
- در میان مجموع این صفات ، یک نوع نظم بندی خاصی در سه آیه دیده می شود : در آیه نخست ، از عمومی ترین اوصاف ذات (علم) و عمومی ترین اوصاف فعل

(رحمت) که ریشه همه افعال خداوندی است ، بحث می کند .
 در آیه دوم ، سخن از حاکمیت او و شؤون این حاکمیت است و صفاتی همچون «قُدّوس» ، «سلام» ، «مؤمن» ، «مهیمن» ، «جبار» و «متکبر» با توجه به معنی آنها که ذکر کردیم ، همه از ویژگی های این حاکمیت مطلقه الهی است .
 و در آخرین آیه ، از مسأله خلقت و آنچه مربوط به آن است ، مانند نظم بندی و صورت بندی و قدرت و حکمت ، بحث می کند .
 و به این ترتیب این آیات ، دست پویندگان راه معرفت الله را گرفته ، منزل به منزل پیش می برد ، از ذات پاک او شروع می کند و بعد به عالم خلقت می آورد و باز در این سیر الی الله از مخلوق نیز به سوی خالق می برد ، قلب را مظهر اسماء و صفات الهی و مرکز انوار ربّانی می کند و در لابلای این معارف و انوار ، او را می سازد و تربیت می نماید ، شکوفه های تقوا را بر شاخسار وجودش ظاهر ساخته و لایق قرب جوارش می کند تا با تمام

ذرات جهان همصدا شود و تسبیح‌گویان ، نغمهٔ سُبُوح و قُدُّوس سر دهد .
 بنابراین جای تعجب نیست که در روایات اسلامی ، اهمیت فوق‌العاده‌ای به این آیات داده
 شده که مختصراً به توضیح آن می‌پردازیم :

عظمت آیات آخر سورة حشر

آیات آخر این سوره که مشتمل بر بخش مهمی از اسماء و صفات الهی می‌باشد ، آیتی
 است فوق‌العاده با عظمت و الهام‌بخش و درس بزرگ تربیت است برای انسان‌ها ، چراکه به
 آن‌ها می‌گوید : اگر قرب خدا می‌طلبید و خواهان عظمت و کمال هستید ، شعله‌ای
 از این صفات را در وجود خود زنده کنید .

در بعضی از روایات آمده است : « اسم اعظم خدا در آیات آخر سورة حشر است » . (۱)

۱- « مجمع البیان » ، جلد ۹ ، صفحه ۲۶۷ .

و در حدیث دیگری از رسول خدا می‌خوانیم: «مَنْ قَرَأَ آخِرَ الْحَشْرِ عُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ وَ مَا تَأَخَّرَ: هرکس آخر سوره حشر را بخواند، گناهان گذشته و آینده او بخشوده می‌شود.» (۱)

و باز در حدیث دیگری از آن حضرت آمده است: «مَنْ قَرَأَ "لَوْ أَنزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ" - إِلَى آخِرِهَا - فَصَاتِ مِنْ لَيْلَتِهِ مَاتَ شَهِيداً: هرکس آیات "لَوْ أَنزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ" را - تا آخر - بخواند و در همان شب بمیرد، شهید مرده است.» (۲)

یکی از اصحاب می‌گوید: «از رسول خدا درباره اسم اعظم خدا سؤال کردم، فرمود: «عَلَيْكَ بِآخِرِ الْحَشْرِ وَ أَكْثَرِ قِرَائَتِهَا: بر تو باد که آخر سوره حشر را بخوانی و زیاد بخوان»، بار دیگر همین سؤال را تکرار کردم و حضرت همان پاسخ را تکرار فرمود.» (۳)

حتی در حدیثی آمده است: «إِنَّهَا شِفَاءٌ مِنْ كُلِّ دَاءٍ إِلَّا السَّامَ وَ السَّامَ الْمَوْتُ: این

آیات ، شفاء هر دردی است ، مگر مرگ » . (۱)

خلاصه این که روایات در این زمینه در کتب شیعه و اهل سنت ، زیاد است که همگی بر عظمت این آیات و لزوم تفکر و اندیشه در محتوای آن ، دلالت دارد . قابل توجه این که این سوره همان گونه که با تسبیح خداوند و نام « عزیز و حکیم » آغاز می شود ، با نام « عزیز و حکیم » نیز پایان می پذیرد ، چرا که هدف نهایی سوره ، شناخت خدا و تسبیح او و آشنایی با اسماء و صفات مقدس او است . در مورد « اسماء حسنی » که در آیات فوق اشاره شده ، در جلد ۷ تفسیر نمونه ذیل آیه ۱۸ سوره اعراف (صفحه ۲۵) ، مباحثی مطرح شده است .

پایان سوره حشر

سوره ممتحنه

فضیلت تلاوت سوره «ممتحنه»

در فضیلت تلاوت این سوره ، در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام آمده : « هر کس سوره "ممتحنه" را قرائت کند ، تمام مؤمنین و مؤمنات ، شفیعان او در روز قیامت خواهند بود » . (۱)

در حدیث دیگری از امام علی بن الحسین علیه السلام می خوانیم : « کسی که سوره "ممتحنه" را در نمازهای واجب و نافله بخواند ، خداوند قلبش را برای ایمان ، خالص و آماده می کند ، نور بصیرت به او می بخشد و هرگز فقر دامان او را نمی گیرد و خود و فرزندانش به جنون گرفتار نمی شوند » . (۲)

بدیهی است این همه فضیلت و افتخار از آن کسانی است که محتوای آیات این سوره را مورد توجه قرار دهند .

۱- « مجمع البیان » ، جلد ۹ ، صفحه ۲۶۷ . ۲- « نور الثقلین » ، جلد ۵ ، صفحه ۲۹۹ .

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِنام خداوند بخشنده بخشایشگر



يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَإِيَّاكُمْ أَنْ تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ رَبِّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ حَرَجْتُمْ جِهَادًا فِي سَبِيلِي وَابْتِغَاءَ مَرْضَاتِي تُسِرُّونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَأَنَا أَعْلَمُ بِمَا أَخْفَيْتُمْ وَمَا أَعْلَنْتُمْ وَمَنْ يَفْعَلْهُ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! دشمن من و دشمن خویش را دوست خود قرار ندهید، شما نسبت به آنها اظهار محبت می‌کنید، در حالی که به آنچه از حق برای شما آمده، کافر شده‌اند و رسول خدا و شما را به خاطر ایمان به خداوندی که پروردگار همه شما است، از شهر و دیارتان بیرون می‌رانند، اگر شما برای جهاد در راه من و

جلب خشنودیم هجرت کرده‌اید ، پیوند دوستی با آن‌ها برقرار نسازید ، شما مخفیانه با آن‌ها رابطه دوستی برقرار می‌کنید، در حالی که من آن‌چه را پنهان یا آشکار می‌کنید ، از همه بهتر می‌دانم و هرکس از شما چنین کاری کند ، از راه راست گمراه شده است .

سرانجام طرح دوستی با دشمن خدا

حرکتی از ناحیه یکی از مسلمانان صادر شد که هر چند به قصد جاسوسی نبود ، ولی اظهار محبتی به دشمنان اسلام محسوب می‌شد ، لذا آیات فوق نازل شد و به مسلمانان هشدار داد که از تکرار این‌گونه کارها در آینده پرهیزند . در فراز نخست آیه می‌گوید : فقط دشمنان خدا هستند که با شما نیز عداوت و دشمنی دارند ، با این حال چگونه دست دوستی به سوی آن‌ها دراز می‌کنید ؟ سپس می‌افزاید : آن‌ها هم در عقیده با شما مخالفند و هم عملاً به مبارزه برخاسته‌اند و کاری را که بزرگترین افتخار شماست ، یعنی ایمان به پروردگار را برای شما بزرگترین جرم

کرده‌اند ، با این حال آیا جای این است که شما نسبت به آن‌ها اظهار محبت کنید و برای نجاتشان از چنگال مجازات الهی به دست توانمند رزمندگان سپاه اسلام تلاش کنید ؟ سپس برای توضیح بیشتر می‌افزاید : اگر به راستی دم از دوستی خدا می‌زنید و به خاطر او از شهر و دیار خود هجرت کرده‌اید و طالب جهاد فی سبیل الله و جلب رضای او هستید ، این مطلب با دوستی دشمنان خدا سازگار نیست .

در ادامه می‌گوید : (تَسِيرُونَ إِلَيْهِمْ ...) شما با آن‌ها مخفیانه رابطه دوستی برقرار می‌سازید ولی با توجه به علم خداوند ، مخفی‌کاری چه فایده‌ای دارد ؟ و در پایان آیه به عنوان یک تهدید قاطع می‌فرماید : هرکس از شما چنین کاری کند ، هم از راه معرفت خدا منحرف گشته که گمان کرده چیزی بر خدا مخفی می‌ماند و هم از راه ایمان و اخلاص و تقوا که طرح دوستی با دشمنان خدا ریخته و هم تیشه به ریشه زندگانی خود زده است که دشمنش را از اسرارش باخبر ساخته و این بدترین انحرافی است که

ممکن است به شخص مؤمن بعد از وصول به سرچشمه ایمان دست دهد .
 ﴿۲﴾ اِنْ يَتَّقَوْكُمْ يَكُونُوا لَكُمْ اَعْدَاءً وَيَبْسُطُوا اِلَيْكُمْ اَيْدِيَهُمْ وَالسِّنَنَةُ بِالسُّوءِ وَ
 وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ

اگر آنها بر شما مسلط شوند ، دشمنان خواهند بود و دست و زبان خود را به بدی بر شما می‌کشایند و دوست دارند شما به کفر بازگردید .
 « يَتَّقَوْكُمْ » از ماده « تَقَفَ وَ تَقَافَةً » به معنی " مهارت در تشخیص یا انجام چیزی " است ، به همین جهت به معنی فرهنگ و یا تسلط ماهرانه بر چیزی نیز به کار می‌رود .
 شما برای آنها دلسوزی می‌کنید ، در حالی که عداوت آنها با شما آن‌چنان ریشه‌دار است که اگر بر شما دست یابند ، از هیچ کاری فروگذار نمی‌کنند و شما را با دست و زبان خود مورد هرگونه آزار قرار می‌دهند ، آیا دلسوزی بر چنین جمعیتی سزاوار است ؟
 و از همه بدتر این است که آنها دوست دارند شما از اسلام به سوی کفر بازگردید و

بزرگترین افتخار خود یعنی گوهر ایمان را از دست دهید (وْ دُؤَالُوْ تَكْفُرُوْنَ) و این درست دردناک‌ترین ضربه‌ای است که می‌خواهند به شما بزنند .

لَنْ تَنْفَعَكُم اَزْهَامُكُمْ وَلَا اَوْلَادُكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَفْصِلُ بَيْنَكُمْ وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيْرٌ ﴿۳﴾

هرگز بستگان و اولاد شما سودی به حالتان نخواهند داشت و در قیامت میان شما جدایی می‌افکند و خداوند به آنچه انجام می‌دهید ، بینا است .
 در این آیه به پاسخگویی افرادی چون « حاطب بن ابی بلتعه » پرداخته که در جواب پیامبر که فرمود : « چرا اسرار مسلمانان را در اختیار مشرکان مکه قرار دادی ؟ » گفت :
 « خویشاوندان و بستگانی در مکه دارم که در دست کفار گرفتارند ، می‌تسم آسیبی به آنها برسانند ، خواستم از این طریق آنها را حفظ کنم » ، می‌فرماید : « هرگز بستگان و اولاد شما سودی به حالتان نخواهند داشت » . چراکه اگر اولاد و بستگان بی‌ایمان باشند ، نه آبرو و سرمایه‌ای برای این دنیا

خواهند بود و نه وسیله نجاتی در آخرت ، پس چرا افراد مؤمن به خاطر آنها کاری کنند که موجب خشم خدا و بریدن از اولیاء او گردد ؟

سپس می افزاید: (يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَفْصِلُ بَيْنَكُمْ) در روز قیامت اهل ایمان به سوی بهشت می روند و اهل کفر به سوی دوزخ ، یعنی آنجا که از یکدیگر جدا می شوید و پیوندها به کلی بریده می شود ، آنها چه سودی برای شما خواهند داشت ؟ و در پایان آیه بار دیگر به همگان هشدار می دهد که خداوند به آنچه انجام می دهید ، بینا است . هم از نیت شما آگاه است و هم از اعمالی که به طور سری انجام می دهید و اگر در مواردی اسرار شما را مانند « حاطب بن ابی بلتعه » فاش نمی کند ، روی مصالحی نظیر تربیت انسان است ، نه این که نداند و آگاه نباشد .

﴿ ۴ ﴾ قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَآءُكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحْدَهُ الْأَقُولُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ لَأَسْتَغْفِرَنَّ

لَكَ وَمَا أَمْلِكُ لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ رَبَّنَا عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا وَإِلَيْكَ
اتَّبَعْنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ

برای شما تاسی نیکی در زندگی ابراهیم و کسانی که با او بودند، وجود داشت، هنگامی که به قوم مشرک خود گفتند: ما از شما و آنچه غیر از خدایم پرستید، بیزاریم. ما نسبت به شما کافریم و میان ما و شما عداوت و دشمنی همیشگی آشکار شده است و این وضع همچنان ادامه دارد تا به خدای یگانه ایمان بیاورید، جز آن سخن ابراهیم که به پدرش (عموش آزر) وعده داد که برای تو طلب آموزش می‌کنم و در عین حال در برابر خداوند برای تو مالک چیزی نیستم. پروردگارا! ما بر تو توکل کرده‌ایم و به سوی تو بازگشتیم و سرانجام همه به سوی تو است.

ابراهیم برای همه شما اسوه بود

«أُسْوَةٌ» به معنی "تاسی نمودن" و "پیروی کردن" گاه در کارهای خوب است و گاه در کارهای بد و لذا در این آیه مقید به «حَسَنَةٌ» شده است.

ابراهیم علیه السلام بزرگ پیامبران که زندگیش سراسر درس بندگی و عبودیت خدا، جهاد فی سبیل الله و عشق به ذات پاک او بود، ابراهیم علیه السلام که امت اسلامی از برکت دعای او و مفتخر به نامگذاری او می باشد، می تواند در این زمینه سرمشق خوبی برای شما گردد. منظور از تعبیر «وَالَّذِينَ مَعَهُ» (آن ها که با ابراهیم بودند) مؤمنانی است که او را در این راه همراهی می کردند، هر چند قلیل و اندک بودند.

در تواریخ آمده که گروهی در بابل بعد از مشاهده معجزات ابراهیم به او ایمان آورده و در هجرت به سوی شام، او را همراهی کردند و این نشان می دهد که او یاران وفاداری داشته است. ^(۱)

سپس در توضیح این معنی می افزاید: ما نه شما را قبول داریم و نه آیین

۱- «کامل ابن اثیر»، جلد ۱، صفحه ۱۰۰.

و مذهب‌تان را ، ما هم از خودتان و هم از بت‌های بی‌ارزش‌تان متنفریم .
و باز برای تأکید افزودند : « كَفَرْنَا بِكُمْ » ، البته این کفر همان کفر برائت و بیزاری است
که در بعضی از روایات ضمن برشمردن اقسام پنجگانه کفر به آن اشاره شده است .
و سومین بار برای تأکید بیشتر افزودند: « وَ بَدَا بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةُ وَ الْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّى
تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحْدَهُ » .

و به این ترتیب با نهایت قاطعیت و بدون هیچ‌گونه پرده‌پوشی اعلام جدایی و بیزاری از
دشمنان خدا کردند و تصریح نمودند که این جدایی به هیچ قیمت قابل برگشت و تجدید
نظر نیست و تا ابد ادامه دارد ، مگر این‌که آن‌ها مسیر خود را تغییر دهند و از خط کفر به خط
ایمان روی آورند .

ولی از آن‌جا که این قانون کلی و عمومی در زندگی ابراهیم استثنایی داشته که آن هم به
خاطر هدایت بعضی از مشرکان صورت گرفته ، به دنبال آن می‌فرماید : آن‌ها هرگونه
ارتباطشان را با قوم کافر قطع کردند و هیچ سخن محبت‌آمیزی به آن‌ها نگفتند : « الْأَقْوَلُ

إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ وَمَا أَمْلِكُ لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ: جُ این سخن ابراهیم که به پدرش (عمویش آزر) وعده داد که برای تواز خداوند طلب آمرزش می‌کنم ولی در عین حال من در برابر خداوند برای تو مالک چیزی نیستم و آمرزش تنها به دست او است.» (۱)

این در حقیقت استثنایی است از مسأله قطع هر گونه ارتباط ابراهیم علیه السلام و یارانش از بت پرستان که آن هم دارای شرایط و مصلحت خاصی بود، زیرا قرائن نشان می‌دهد که ابراهیم احتمالاً آمادگی برای ایمان را در عمویش آزر مشاهده کرده بود ولی آزر از این مسأله نگران بود که اگر راه توحید را پیش گیرد، دوران بت پرستی او چه خواهد شد؟ ابراهیم به او وعده داد که در پیشگاه خدا برای تو استغفار می‌کنم و به این وعده خود نیز عمل کرد ولی آزر ایمان نیاورد و هنگامی که بر ابراهیم روشن شد که او دشمن خداست و

هرگز ایمان نمی‌آورد ، دیگر برای او استغفار نکرد و با او قطع رابطه نمود . و از آن‌جا که مسلمانان از این برنامه ابراهیم و آزر اجمالاً باخبر بودند و ممکن بود همین مطلب بهانه‌ای شود برای افرادی همچون « حاطب بن ابی بلتعہ » که با کفار سر و سری برقرار نمایند ، قرآن می‌گوید : این استثناء در شرایط خاصی صورت گرفته است و وسیله‌ای برای جلب آزر به ایمان بوده ، نه برای اهداف دنیوی و لذا در آیه ۱۱۴ سورة توبه می‌فرماید : « استغفار ابراهیم برای پدرش (عمویش آزر) فقط به خاطر وعده‌ای بود که به او داده بود (تا وی را به سوی ایمان جذب کند) اما هنگامی که برای او مسلم شد که وی دشمن خدا است ، از او بی‌زاری جست ، چراکه ابراهیم مهربان و بردبار بود » . خلاصه این‌که ابراهیم و پیروانش قویاً با بت پرستان مخالف بودند و باید این درس را از آن‌ها سرمشق گرفت . داستان آزر شرایط خاصی داشته که اگر برای ما هم پیدا شود ، قابل تأسی است .

و از آن‌جا که مبارزه با دشمنان خدا با این صراحت و قاطعیت مخصوصاً در زمانی که

آن‌ها از قدرت ظاهری برخوردارند ، جُز با توکل بر ذات خدا ممکن نیست ، در پایان آیه می‌افزاید : « رَبَّنَا عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا وَإِلَيْكَ أَنَبْنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ » . در حقیقت آن‌ها سه مطلب را در این عبارت به پیشگاه الهی عرضه داشتند : نخست توکل بر ذات او ، دیگر توبه و بازگشت به سوی او و سپس توجه به این حقیقت که رجوع نهایی همه چیز به سوی او است که علت و معلول یکدیگرند ، ایمان به معاد و بازگشت نهایی سبب توبه می‌گردد و توبه روح توکل را در انسان زنده می‌کند .

﴿ ۵ ﴾ رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَاعْفُ عَنَّا رَبَّنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

پروردگارا ! ما را مایه گمراهی کافران قرار مده و ما را ببخش ای پروردگار ما که تو عزیز و حکیمی .

در این آیه به یکی دیگر از درخواست‌های ابراهیم و یارانش که در این زمینه حساس و چشمگیر است ، اشاره می‌کند ، این تعبیر ممکن است اشاره به اعمالی مانند اعمال « حاطب بن ابی بلتعه » باشد که گاهی از افراد بی‌خبر سر می‌زند و کاری می‌کنند که سبب

تقویت گمراهان می‌گردد ، در حالی که گمان می‌کنند کار خلافی مرتکب نشده‌اند .
و در انتهای آیه می‌افزاید : « وَاعْفِرْ لَنَا رَبَّنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ » .
این جمله ممکن است اشاره به آن باشد که اگر در خلال زندگی ما نشانه‌ای از تمایل
و محبت و دوستی به دشمنان تو وجود داشته ، این لغزش را بر ما ببخش .
﴿ ۶ ﴾ لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِيهِمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ وَ مَنْ
يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ

برای شما در برنامه زندگی آنها اسوه حسنه‌ای بود برای کسانی که امید به خدا و روز
قیامت دارند و هرکس سرپیچی کند ، به خویشتن ضرر زده است ، زیرا خداوند بی‌نیاز
و شایسته هرگونه ستایش است .

در این آیه ، بار دیگر روی همان مطلبی تکیه می‌کند که در نخستین آیه تکیه شده بود ،
نه تنها براءت و بیزاریشان از بت پرستان و خط کفر ، بلکه دعاها و تقاضاهایشان در
پیشگاه خدا که نمونه‌هایی از آن در آیات قبل آمد ، نیز برای همه مسلمانان سرمشق است .

این سرمشق راتنها کسانی می گیرند که دل به خدا بسته اند و ایمان به مبدأ و معاد قلبشان را روشن ساخته و در طریق حق به حرکت درآمده اند .

الگوهای جاویدان

برنامه های عملی ، همیشه مؤثرترین برنامه ها است ، چون عمل ، حکایت از ایمان عمیق انسان به گفتارش می کند و سخنی که از دل برآید ، لاجرم بر دل نشیند . همیشه وجود الگوها و سرمشق های بزرگ در زندگی انسان ها ، وسیله مؤثری برای تربیت آن ها بوده است ، به همین دلیل پیامبر اکرم و پیشوایان معصوم ، مهم ترین شاخه هدایت را با عمل خود نشان می دادند و لذا هنگامی که سخن از « سنت » به میان می آید ، گفته می شود : سنت عبارت است از « قول » و « فعل » و « تقریر » معصوم ، یعنی پیشوایان معصوم سخن و عمل و سکوتشان همه حجت و راهنما است و نیز به همین دلیل است که عصمت در تمام پیامبران و امامان شرط است تا الگوهای در همه زمینه ها باشند . قرآن نیز بر این مسأله مهم صحه گذارده ، الگوها و سرمشق هایی در همه

زمینه‌ها برای مؤمنان معرفی می‌کند، از جمله در سه آیه مورد بحث، دو بار از ابراهیم و یارانش سخن می‌گوید و در سورة احزاب، شخص پیامبر را به عنوان الگو و اُسوه، به مسلمانان معرفی می‌نماید.

در جنگ پرمخاطره احزاب، در ایامی که مسلمانان سخت در بوته آزمایش قرار گرفته بودند و حوادث کوبنده نیرومندترین افراد را به لرزه درمی‌آورد، خداوند پیامبر را به عنوان الگو و اُسوه‌ای از استقامت و پایداری و ایمان و اخلاص و آرامش در میان طوفان معرفی می‌کند و البته این امر منحصر به میدان «احزاب» نبود که در همه جا پیامبر سرمشق عظیمی برای مسلمانان محسوب می‌شد.

شعار «كُونُوا دُعَاةَ النَّاسِ بِأَعْمَالِكُمْ وَ لَا تَكُونُوا دُعَاةَ بِالسِّنَتِكُمْ: مردم را به اعمال خویش دعوت به سوی خدا کنید، نه به زبان خود» که از حدیث امام صادق علیه السلام گرفته شده ^(۱)، دلیل بر

۱- «سفینه البحار»، جلد ۲، صفحه ۲۷۸ (ماده عمل).

این است که همه مسلمانان راستین نیز به نوبه خود باید الگو و اُسوه برای دیگران باشند و با زبان عمل ، اسلام را به دنیا معرفی کنند که اگر این کار می شد ، اسلام دنیاگیر شده بود .
اصل اساسی «حُبِّ فی اللّٰهِ وَ بُغْضِ فی اللّٰهِ»

پیوند مکتبی مهم ترین پیوندی است که انسان ها را با یکدیگر مربوط می سازد که هر پیوندی تحت الشعاع آن است .

این سخنی است که قرآن بارها روی آن تأکید کرده است و اگر این پیوند هم تحت تأثیر روابط دوستی و خویشاوندی و منافع شخصی قرار گیرد ، ارکان مذهب متزلزل خواهد شد . به علاوه ارزش نهایی در ایمان و تقوا است ، چگونه ممکن است با کسانی که فاقد این دو هستند ، ارتباط برقرار سازیم ؟

لذا در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: « مَنْ أَحَبَّ لِلّٰهِ وَ أَبْغَضَ لِلّٰهِ وَ أَعْطَى لِلّٰهِ جَلًّا وَ عَزَّ فَهُوَ مِمَّنْ كَمَلَ إِيْمَانُهُ: کسی که برای خدا دوست دارد و برای خدا دشمن دارد و برای خدا ببخشد، از

کسانی است که ایمانش کامل شده است» (۱).

در حدیث دیگری از همان امام علیه السلام می خوانیم: «مَنْ أَوْثَقَ عُرَى الْإِيمَانِ أَنْ تُحِبَّ فِي اللَّهِ وَ تَبْغُضَ فِي اللَّهِ وَ تُعْطِيَ فِي اللَّهِ وَ تَمْنَعَ فِي اللَّهِ : از محکم ترین دستگیره های ایمان این است که برای خدادوست داری و برای خدا دشمن داری و برای خدا ببخشی و برای خدا منع کنی» (۲).

عَسَى اللَّهُ أَنْ يَجْعَلَ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ الَّذِينَ عَادَيْتُمْ مِنْهُمْ مَوَدَّةً وَ اللَّهُ قَدِيرٌ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ

امید است خدا میان شما و دشمنانتان (از طریق اسلام) پیوند محبت برقرار کند و خداوند قادر و آمرزنده و مهربان است.

این امر سرانجام تحقق یافت. سال هشتم هجری فرارسید و مکه فتح شد و اهل مکه

۱ و ۲- «اصول کافی»، جلد ۲، باب الحب فی الله، حدیث ۱ و ۲.

به مصداق « يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجاً » گروه گروه مسلمان شدند ، ابرهای تیره و تار دشمنی و عناد از آسمان زندگی آنها کنار رفت و آفتاب ایمان با گرمی مهر و محبت و دوستی تابیدن گرفت .

اگر کسانی که مورد علاقه مسلمانان هستند ، از خطّ مکتبی آنان جدا شوند ، نباید از بازگشت آنها مأیوس شد ، چراکه خداوند بر همه چیز قادر است ، او است که می تواند دل ها را دگرگون سازد و او است که گناهان و خطاهای بندگان را می بخشد ، لذا در پایان آیه فوق ، این موارد را متذکر می شود .

⑧ لَا يَنْهَيْكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ

خدا شما را از نیکی کردن و رعایت عدالت نسبت به کسانی که در امر دین با شما پیکار نکردند و از خانه و دیارتان بیرون نراندند ، نهی نمی کند ، چرا که خداوند عدالت پیشگان را دوست دارد .



إِنَّمَا يَنْهَيْكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَأَخْرَجُوكُم مِّن دِيَارِكُمْ وَظَاهَرُوا عَلَىٰ إِخْرَاجِكُمْ أَن تَوَلَّوهُمْ وَمَن يَتَوَلَّهُمْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ

تنها شمارا از دوستی کسانی نهی می‌کند که در امر دین با شما پیکار کردند و شما را از خانه‌هایتان بیرون راندند یا به بیرون راندن شما کمک کردند ، از این‌که با آنها دوستی کنید و هرکس آنها را دوست دارد ، ظالم و ستمگر است .

اصول دوگانه رابطه مسلمین با غیر مسلمین

به این ترتیب افراد غیر مسلمان به دو گروه تقسیم می‌شوند ؛ گروهی که در مقابل مسلمین ایستادند و شمشیر به روی آنها کشیدند و آنها را از خانه و کاشانه‌شان به اجبار بیرون کردند و خلاصه عداوت و دشمنی خود را با اسلام و مسلمین در گرفتار و عمل ، آشکارا نشان دادند ؛ تکلیف مسلمانان این است که هرگونه مراوده با این گروه را قطع کنند و از هرگونه پیوند محبت و دوستی خودداری نمایند که مصداق روشن آن مشرکان مکه مخصوصاً سران قریش بودند ، گروهی رسماً دست به این کار زدند و گروهی دیگر نیز آنها

را یاری کردند .

اما دسته دیگری بودند که در عین کفر و شرک ، کاری به مسلمانان نداشتند ، نه عداوت می‌ورزیدند، نه با آنها پیکار می‌کردند و نه اقدام به بیرون‌راندنشان از شهر و دیارشان نمودند ، حتی گروهی از آنها پیمان ترک‌مخاصمه با مسلمانان بسته بودند ، نیکی کردن و اظهار محبت به این دسته بی‌مانع بود و اگر معاهده‌ای با آنها بسته بودند ، باید به آن وفا کنند و در اجرای عدالت بکوشند.

مصدق این گروه طایفه « خزاعه » بودند که با مسلمین پیمان ترک‌مخاصمه داشتند . به هر حال از این آیات یک اصل کلی و اساسی در چگونگی رابطه مسلمانان با غیر مسلمانان استفاده می‌شود ، نه تنها برای آن زمان که برای امروز و فردا نیز ثابت است و آن این‌که مسلمانان موظفند در برابر هر گروه و جمعیت و هر کشوری که موضع خصمانه با آنها داشته باشند و بر ضد اسلام و مسلمین قیام کنند ، یا دشمنان اسلام را یاری دهند ، سرسختانه بایستند و هرگونه پیوند محبت و دوستی را با آنها قطع کنند .

اما اگر آنها در عین کافر بودن نسبت به اسلام و مسلمین بی طرف بمانند و یا تمایل داشته باشند ، مسلمین می توانند با آنها رابطه دوستانه برقرار سازند ، البته نه در آن حد که با برادران مسلمان دارند و نه در آن حد که موجب نفوذ آنها در میان مسلمین گردد .

﴿ ۱۰ ﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا جَاءَكُمْ الْمُؤْمِنَاتُ مُهَاجِرَاتٍ فَأَمْتَحِنُوهُنَّ / اللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِهِنَّ / فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ / لَا هُنَّ حِلٌّ لَّهُمْ وَلَا هُمْ يَحِلُّونَ لَهُنَّ / وَأَتُوهُنَّ مَا أَنْفَقُوا / وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ / وَلَا تُمْسِكُوا بِعِصَمِ الْكَوَافِرِ / وَاسْأَلُوا مَا أَنْفَقْتُمْ وَلْيَسْأَلُوا مَا أَنْفَقُوا / ذَلِكَ حُكْمُ اللَّهِ / يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ / وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ

ای کسانی که ایمان آورده اید! هنگامی که زنان باایمان به عنوان هجرت نزد شما آیند ، آنها را آزمایش کنید - خداوند از ایمان آنها آگاه تر است - هرگاه آنان را مؤمن یافتید ، آنها را به سوی کفار بازنگردانید، نه آنها برای کفار حلالند و نه کفار برای

آنها حلال و آنچه را همسران آنها (برای ازدواج با این زنان) پرداخته‌اند، به آنها بپردازید و گناهی بر شما نیست که با آنها ازدواج کنید، هرگاه مهرشان را به آنها بدهید و هرگز همسران کافر را در همسری خود نگه ندارید (و اگر کسی از زنان شما کافر شد و به بلاد کفر فرار کرد) حق دارید مهری را که پرداخته‌اید، مطالبه کنید، همان‌گونه که آنها حق دارند مهر زنانشان را که از آنان جدا شده‌اند، از شما مطالبه کنند، این حکم خداوند است که در میان شما حکم می‌کند و خداوند دانا و حکیم است.

جبران زیان‌های مسلمین و کفار

در آیات قبل سخن از «بُغْضُ فِی اللَّهِ» و قطع پیوند با دشمنان خدا بود و در این آیه و آیه بعد سخن از «حُبُّ فِی اللَّهِ» و برقراری پیوند با کسانی است که از کفر جدا می‌شوند و به ایمان می‌پیوندند.

در این آیه از زنان مهاجر سخن می‌گوید و جمعاً هفت دستور در این آیه وارد شده که عمدتاً درباره زنان مهاجر و قسمتی نیز درباره زنان کافر است.

﴿ ۱ - اولین دستور دربارهٔ آزمایش «زنان مهاجرات» است . دستور به امتحان ، با این که آن‌ها را مؤمنان نامیده ، به خاطر آن است که آن‌ها ظاهراً شهادتین را بر زبان جاری می‌کردند و در سِلک اهل ایمان بودند ، اما امتحان برای این بود که اطمینان حاصل شود که این ظاهر با باطن هماهنگ است .

اما نحوهٔ این امتحان به این ترتیب بود که آن‌ها را سوگند به خدا می‌دادند که مهاجرتشان جُز برای قبول اسلام نبوده و آن‌ها باید سوگند یادکنند که به خاطر دشمنی با همسر و یا علاقه به مرد دیگری ، یا علاقه به سرزمین مدینه و مانند آن هجرت ننموده‌اند . البته ممکن است کسانی در آن سوگند و این بیعت نیز خلاف بگویند ، اما مقید بودن بسیاری از مردم حتی مشرکان در آن زمان به مسألة بیعت و سوگند به خدا سبب می‌شد که افراد کمتر دروغ بگویند و به این ترتیب امتحان مزبور ، گرچه همیشه دلیل قاطعی بر ایمان واقعی آن‌ها نبود ، اما غالباً می‌توانست بیانگر این واقعیت باشد .

﴿ ۲ - در دستور بعد می‌فرماید : « فَالْأَنْ عِلْمُهُمْ هُنَّ ... » .

با وجود این که یکی از مواد تحمیلی پیمان حدیبیه این بود که افرادی را که به عنوان مسلمان از مکه به مدینه هجرت می کنند ، به مکه بازگردانند ، اما این ماده شامل زنان نمی شد ، لذا پیامبر هرگز آن ها را به کفار بازنگرداند ، کاری که اگر انجام می شد ، با توجه به ضعف فوق العاده زنان در آن جامعه سخت خطرناک بود .

﴿ ۳ - در سومین مرحله که در حقیقت دلیلی است برای حکم قبل ، می گوید : « لَاهُنَّ جَلٌّ لَهُمْ وَ لَاهُمْ يَجْلُونَ لَهُنَّ » .

باید هم چنین باشد چراکه ایمان و کفر در یک جا جمع نمی شود و پیمان مقدس ازدواج نمی تواند میان مؤمن و کافر رابطه ای برقرار سازد ، چراکه این ها در دو خط متضاد قرار دارند ، در حالی که پیمان ازدواج باید نوعی وحدت در میان دو زوج برقرار سازد و این دو با هم سازگار نیست .

﴿ ۴ - از آن جا که معمول عرب بود که مهریه زنان خود را قبلاً می پرداختند ، در چهارمین دستور می افزاید : « وَ اتَّوَهُمُ مَا أَنْفَقُوا » .

درست است که شوهرشان کافر است اما چون اقدام بر جدایی به وسیله ایمان از طرف زن شروع شده ، عدالت اسلامی ایجاب می کند که خسارات همسرش خصوصاً مهریه وی پرداخته شود . البته این پرداخت مهر در مورد مشرکانی بود که با مسلمانان پیمان ترک مخاصمه در حدیبیه یا غیر آن امضاء کرده بودند .

اما چه کسی باید این مهر را بپردازد ؟ ظاهر این است که این کار بر عهده حکومت اسلامی و بیت المال است ، چراکه تمام اموری که مسئول خاصی در جامعه اسلامی ندارد ، بر عهده حکومت است و خطاب جمع در آیه مورد بحث گواه این معنی است (همان گونه که در آیات حد سارق و زانی دیده می شود) .
 ۵- در حکم دیگر می فرماید : «وَلَا جُنَاحَ عَلَیْكُمْ ...» .

مبادا تصور کنید که چون قبلاً مهری از شوهر سابق گرفته اند و معادل آن از بیت المال به شوهرشان پرداخته شده ، اکنون که با آنها ازدواج می کنید ، دیگر مهری در کار نیست و برای شما مجانی تمام می شود ، نه ، حرمت زن ایجاب می کند که در ازدواج جدید نیز مهر مناسبی

برای او در نظر گرفته شود .

باید توجه داشت که در این جا زن بدون طلاق از شوهر کافر جدا می شود ، ولی باید عده نگه دارد .

﴿ ۶ - اما هرگاه قضیه برعکس باشد ، یعنی شوهر اسلام را بپذیرد و زن بر کفر باقی بماند ، در این جا نیز رابطه زوجیت به هم می خورد و نکاح فسخ می شود ، چنان که در ادامه همین آیه می فرماید : « وَ لَا تُنْفِكُوا بَعْضَ الْكُوفِرِ » . «عِصْمَ» جمع «عصمت» در اصل به معنی "منع" و در این جا به معنی "نکاح و زوجیت" است (البته بعضی تصریح کرده اند که منظور نکاح دائم است و تعبیر به عصمت نیز مناسب همین معنی است ، چرا که زن را از ازدواج با هر شخص دیگری برای همیشه منع می کند) . «كُؤَافِر» جمع «کافرة» به معنی "زنان کافر" است . در این که آیا این حکم مخصوص زنان مشرک است و یا اهل کتاب مانند زنان مسیحی و یهودی را نیز شامل می شود ، در میان فقهاء محل بحث است ، ولی ظاهر آیه مطلق است و همه زنان

کافر را شامل می شود .

﴿ ۷ - در آخرین حکم که در آیه ذکر شده ، سخن از مَهر زنانی است که از اسلام جدا می شوند و به اهل کفر می پیوندند ، می فرماید : « وَ اسْأَلُوا مَا أَنْفَقْتُمْ وَ لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَ اِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اِلَآهَآ فَاَتُوا بِمِثْلِ مَا أَنْفَقْتُمْ وَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ » . و در پایان آیه به عنوان تأکید بر آن چه گذشت ، می فرماید : « ذَلِكُمْ حُكْمُ اللّٰهِ ... » . احکامی است که همه از علم الهی سرچشمه گرفته و آمیخته با حکمت است و حقوق همه افراد در آن منظور شده است و با اصل عدالت و قسط اسلامی کاملاً هماهنگ است و توجه به این حقیقت که همه از سوی خدا است ، بزرگترین ضمانت اجرایی برای این احکام محسوب می شود .

﴿ ۱۱ ﴾ وَ اِنْ فَاتَكُمْ شَيْءٌ مِنْ اَزْوَاجِكُمْ اِلَى الْكُفَّارِ فَعَاقِبْتُمْ فَاتُوا الَّذِيْنَ ذَهَبَتْ اَزْوَاجُهُمْ مِّثْلَ مَا أَنْفَقْتُمْ وَ اتَّقُوا اللّٰهَ الَّذِيْ اَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ
و اگر بعضی از همسران شما از دستان بروند (و به سوی کفار بازگردند) و شما در جنگی

بر آنان پیروز شدید و غنایمی گرفتید ، به کسانی که همسرانشان رفته‌اند ، همانند مهری را که پرداخته‌اند ، بدهید و از مخالفت خداوندی که همه به او ایمان دارید ، پرهیزید .

در عین این‌که مسلمانان به حکم عادلانه ذکر شده در آیه قبل عمل کردند ، مشرکان مکه سرباز زدند ، لذا دستور داده شد برای عدم تضییع حق این افراد ، هرگاه غنایمی به دست آمد ، اول حق آن‌ها را پردازند سپس غنایم را تقسیم کنند . این احتمال نیز وجود دارد که حکم فوق مربوط به اقوامی باشد که مسلمانان با آن‌ها پیمان نداشتند و طبعاً حاضر نبودند مهر این‌گونه زنان را به مسلمانان بازپس دهند ، جمع میان هر دو معنی نیز ممکن است . « عَاقَبْتُمْ » از ماده « مُعَاقَبَة » در اصل از « عَقِبَ » به معنی "پاشنه پا" است و به همین مناسبت کلمه « عُقْبَى » به معنی "جزا" و « عُقُوبَت » به معنی "کیفر کار خلاف" آمده است و روی همین جهت « مُعَاقَبَة » به معنی "کیفر دادن" و "قصاص کردن" به

کار می‌رود و گاه این واژه به معنی "تناوب" در امری نیز استعمال شده ، زیرا افرادی که متناوباً کاری را انجام می‌دهند ، هر یک عقب سر دیگری فرامی‌رسند . لذا « عَاقِبْتُمْ » در آیه فوق به معنی "پیروز شدن" مسلمانان بر کفار و کفر و مجازات آن‌ها و ضمناً گرفتن غنائم تفسیر شده است و هم به معنی "تناوب" ، چراکه یک روز نوبت کفار است و روز دیگری نوبت به مسلمانان می‌رسد و بر آن‌ها غالب می‌شوند . در تواریخ و روایات آمده است که این حکم اسلامی تنها شامل شش زن شد که از همسران مسلمان خود بریدند و به کفار پیوستند و پیامبر مهر همه آن‌ها را از غنائم جنگی به شوهرانشان بازگرداند .

عدالت حتی درباره دشمنان

دقت در آیات فوق و لطافت و ظرافت و نکته سخن خاصی که در احکام مزبور به کار رفته ، نشان می‌دهد که اصل عدالت و قسط تا چه حد در تشریع احکام اسلامی مورد توجه بوده است که حتی در مواقع بحرانی و طوفانی نیز تلاش می‌شود ضرر و زیان به کسی حتی به کفار نرسد .

این در حالی است که معمول دنیا این است که در بحران‌ها همه می‌گویند شرایط فوق‌العاده است و باید به آن تن در داد و جای احقاق حق نیست و هر گونه نابسامانی را باید تحمل کرد، قرآن می‌گوید: حتی در سخت‌ترین شرایط باید تلاش کرد که حق بر باد نرود، نه تنها از دوستان که اگر دشمنان هم حق داشته باشند، باید رعایت گردد. این‌گونه احکام اسلامی نوعی اعجاز و نشانه حقانیت دعوت پیامبر است که در چنان محیطی که نه مال احترامی داشت و نه جان ارزشی، تا این حد در احقاق حقوق، کوشش به خرج می‌دهد.

﴿۱۲﴾ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يُبَايِعْنَكَ عَلَى أَنْ لَا يُشْرِكْنَ بِاللَّهِ شَيْئًا وَلَا يَسْرِقْنَ وَلَا يَزْنِينَ وَلَا يَقْتُلْنَ أَوْلَادَهُنَّ وَلَا يَأْتِينَ بِبُهْتَانٍ يَفْتَرِينَهُ بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَأَرْجُلِهِنَّ وَلَا يَعْصِيَنَّكَ فِي مَعْرُوفٍ فَبَايِعْنَهُنَّ وَاسْتَغْفِرْ لَهُنَّ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ

ای پیامبر! هنگامی که زنان مؤمن نزد تو آیند و با تو بیعت کنند که چیزی را شریک

خدا قرار ندهند ، دزدی نکنند ، آلوده زنا نشوند ، فرزندان خود را نکشند ، تهمت و افتزایی پیش دست و پای خود نیاورند و در هیچ کارشایسته‌ای مخالفت فرمان تو نکنند ، با آنها بیعت کن و برای آنها از درگاه خداوند طلب آموزش نما که خداوند آموزنده و مهربان است .

شرایط ششگانه بیعت زنان

به طوری که مفسران نوشته‌اند ، این آیه روز فتح مکه نازل شد ، هنگامی که پیامبر بر کوه صفا قرار گرفته بود ، از مردان بیعت گرفت ، زنان مکه که ایمان آورده بودند ، برای بیعت خدمتش آمدند ، آیه فوق نازل شد و کیفیت بیعت با آنان را شرح داد و به دنبال این ماجرا ، پیامبر از آنها بیعت گرفت .

در مورد چگونگی بیعت ، بعضی نوشته‌اند که : پیامبر دستور داد ظرف آبی آوردند و دست خود را در آن ظرف آب گذارد و زنان هم دست خود را در ظرف دیگر ظرف می‌گذارند و بعضی گفته‌اند : پیامبر از روی لباس با آنها بیعت می‌کرد .

قابل توجه این که در آیه فوق شش شرط برای بیعت زنان ذکر شده که آن‌ها باید همه را بپذیرا شوند :

- ۱- ترک هرگونه شرک و بت پرستی؛ که این شرط در واقع اساس اسلام و ایمان است.
- ۲- ترک سرقت؛ و شاید بیشتر ناظر به اموال شوهر باشد، چراکه وضع بد مالی آن زمان، سخت گیری مردان و پایین بودن سطح فرهنگ سبب می شد که زنان از اموال همسران خود سرقت کنند و احتمالاً به بستگان خود دهند، ولی به هر حال مفهوم آیه وسیع و گسترده است.
- ۳- ترک آلودگی به زنا؛ چراکه تاریخ می گوید: در عصر جاهلیت، انحراف از جاده عفت بسیار زیاد بود.
- ۴- عدم قتل اولاد؛ که به دو صورت انجام می شد، گاه به صورت «سقط جنین» بود و گاه به صورت «وئاد» (زنده به گور کردن دختران و پسران).
- ۵- ترک بهتان و افتراء؛ بعضی آن را چنین تفسیر کرده اند که فرزندان مشکوکی را از سر راه برمی داشتند و مدعی می شدند که این فرزند از همسرشان است (این امر در غیبت های

طولانی شوهر بیشتر امکان پذیر بود). تعبیر «بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ أَرْجُلِهِمْ» (پیش دست و پاهایشان) ممکن است اشاره به همان فرزندان سرراهی باشد که به هنگام شیر دادن در دامن آنها قرار می گرفت و طبعاً پیش پا و دست آنها بود.

۶- نافرمانی نکردن از دستورهای سازنده پیامبر ؛ این حکم نیز گسترده است و تمام فرمان های پیامبر را شامل می شود.

در این جا این سؤال پیش می آید که چرا بیعت با زنان مشروط به این شرایط بود ، در حالی که بیعت با مردان ، تنها بر اسلام و جهاد بود؟ در پاسخ می توان گفت : آنچه در مورد مردان در آن محیط از همه مهم تر بوده، همان ایمان و جهاد بوده است و در مورد زنان، چون جهاد، مشروع نبود، شرایط دیگری ذکر شده که مهم تر از همه بعد از توحید، اموری بوده که زنان در آن جامعه گرفتار انحراف از آن بودند.

رابطه بیعت زنان با شخصیت اسلامی آنها

بر خلاف گفته بی خبران یا مغرضانی که می گویند : اسلام برای نیمی از جامعه انسانی

یعنی زنان ، ارزشی قائل نشده و آنها را به حساب نیاورده است ، دقیقاً آنها را در مهم ترین مسائل به حساب آورده است ، از جمله مسأله « بیعت »^(۱) است که یکبار در حدیثیه (در سال ششم هجرت) و یکبار در فتح مکه انجام گرفت و آنها نیز دوش به دوش مردان پذیرا گشتند ، شرایطی که هویت انسانی را زنده می کرد و او را از این که تبدیل به متاع بی ارزش یا وسیله ای برای کامجویی مردان بوالهوس گردد ، نجات می داد .

اطاعت در معروف

از نکته های جالبی که از آیه فوق استفاده می شود ، این است که اطاعت از پیامبر را مقید به معروف کرده ، با این که پیامبر معصوم است و هرگز امر به منکر نمی کند ، ولی این تعبیر ممکن است به عنوان الگویی برای تمام اوامری باشد که از زمامداران

۱- در جلد ۲۲ تفسیر نمونه صفحه ۶۹ تا ۷۸ (ذیل آیه ۱۸ سورة فتح) بحث مشروحی پیرامون بیعت و شرایط آن در اسلام آمده است که در صورت تمایل می توانید به آن مراجعه فرمایید .

اسلامی صادر می‌شود. این اوامر در صورتی محترم و قابل اجرا است که با تعلیمات قرآن و اصول شریعت اسلام سازگار باشد و مصداق "لَا يَعْصِيَنَّكَ فِي مَعْرُوفٍ" گردد. و چه دورند کسانی که اوامر زمامداران را واجب‌الاطاعه می‌دانند، هر چه باشد و از هر کس باشد، چیزی که نه با عقل سازگار است و نه با حکم شرع و قرآن. امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در نامه معروف خود که به مردم مصر درباره فرمانروایی مالک اشتر نوشت، باتمام توصیف‌های والایی که در مورد مالک فرمود، در پایان چنین گفت: « فَاسْمَعُوا لَهُ وَ اطِيعُوا أَمْرَهُ فِيمَا طَابَقَ الْحَقَّ، فَإِنَّهُ سَيُوفِ اللَّهُ: سخنی را بشنوید و فرمانش را اطاعت کنید، در آنچه مطابق حق است که او شمشیری از شمشیرهای خدا است » (۱).

۱- « نهج البلاغه »، نامه ۳۸ (نامه کوتاهی است که امام به مردم مصر نوشته و غیر از فرمان معروف مالک اشتر می‌باشد).

﴿۱۳﴾ **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ قَدْ يَئِسُوا مِنَ الْآخِرَةِ
كَمَا يَيْئِسُ الْكُفَّارُ مِنْ أَصْحَابِ الْقُبُورِ**

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! با قومی که خداوند آنها را مورد غضب قرار داده، دوستی نکنید، آنها از آخرت مأیوسند همان‌گونه که کفار مدفون در قبرها مأیوس می‌باشند.

با قومی که مورد غضب خدا هستند، طرح دوستی نریزید!

در این‌که «قوم مغضوبٌ علیهم»، چه کسانی هستند، بعضی صریحاً آن‌را ناظر به «یهود» می‌دانند، زیرا در آیات دیگر قرآن از آن‌ها به این عنوان یاد شده است (چنان‌که در آیه ۹۰ سوره بقره درباره یهود می‌خوانیم: «فَبَاءُوا بِغَضَبٍ عَلَى غَضَبٍ»).

این تفسیر با شأن نزولی که برای آیه ذکر کرده‌اند، نیز سازگار است، چراکه گفته‌اند: جمعی از فقراء مسلمین بودند که اخبار مسلمانان را برای یهود می‌بردند و در مقابل، آن‌ها

از میوه‌های درختان خود به آنان هدیه می‌کردند ، آیه فوق نازل شد و آن‌ها را نهي کرد .^(۱) ولی با این همه تعبیرات آیه مفهوم وسیع و گسترده‌ای دارد که همه کفار و مشرکین را شامل می‌شود و تعبیر به غضب در قرآن مجید منحصر به «یهود» نیست ، بلکه در مورد منافقان نیز آمده است (۶ / فتح) و شأن نزول نیز مفهوم آیه را محدود نمی‌کند . بنابراین آنچه در آیه آمده است ، هماهنگ با مطلب گسترده‌ای است که در نخستین آیه سوره تحت عنوان دوستی با دشمنان خدا آمده است .

سپس به ذکر مطلبی می‌پردازد که در حکم دلیل بر این نهي است ، زیرا مردگان کفار در جهان برزخ نتایج کار خود را می‌بینند و راه بازگشت برای جبران ندارند ، لذا به کلی مأیوسند ، این گروه از زندگان نیز به قدری آلوده گناهند که هرگز امیدی به نجات خویش ندارند ،

۱- « مجمع البیان » ، جلد ۹ ، صفحه ۲۷۶ .

درست همانند مردگان از کفار .

چنین افرادی مسلماً افرادی خطرناک و غیر قابل اعتمادند ، نه به قول آنها اعتمادی است و نه برای صداقت و صمیمیتشان اعتباری ، آنها مأیوس از رحمت حقند و به همین دلیل دست به هر جنایتی می زنند ، با این حال چگونه بر آنها اعتماد می کنید و طرح دوستی با آنان می ریزید ؟

پایان سوره ممتحنه

سورة صف

فضیلت تلاوت این سوره « صف »

در فضیلت تلاوت این سوره ، از پیغمبر گرامی اسلام نقل شده : « هرکس سوره " عیسی " (صف) را بخواند ، حضرت مسیح علیه السلام بر او درود می فرستد و تا در دنیا زنده است ، برای او استغفار می کند و در قیامت ، رفیق او است . » (۱)

در حدیث دیگری از امام باقر علیه السلام می خوانیم : « هرکس سوره " صف " را بخواند و در نمازهای واجب و مستحب به آن ادامه دهد ، خداوند او را در صف فرشتگان و پیامبران مرسل قرار می دهد . » (۲)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده بخشنده

① سَبِّحْ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

آنچه در آسمان‌ها و زمین است، همه تسبیح خدای گویند و او قدرتمند و آگاه است.

توجه به مسأله تسبیح عمومی موجودات که با زبان حال و قال صورت می‌گیرد و نظام شگفت‌انگیز حاکم بر آن‌ها که بهترین دلیل بر وجود خالق عزیز و حکیم است، پایه‌های ایمان را در قلوب مستحکم ساخته و راه را برای فرمان جهاد استوار می‌کند.

② يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! چرا سخنی می‌گویید که عمل نمی‌کنید؟

گرچه مطابق شأن نزول، این آیات در مورد گفتگوهای جهاد و سپس فرار در روز جنگ اُخذ نازل شده، ولی می‌دانیم "هیچ‌گاه شأن نزول‌ها، مفهوم گسترده آیات را محدود نمی‌کند"، بنابراین هرگونه گفتار بی‌عمل در خور سرزنش و ملامت است، خواه در

رابطه با پایمردی در میدان جهاد باشد و یا در هر عمل مثبت و سازنده دیگر .

گفتار بی عمل

زبان ، ترجمان دل است و اگر راه این دو از یکدیگر جدا شود ، نشانه نفاق است و می دانیم یک انسان منافق از سلامت فکر و روح برخوردار نیست . از بدترین بلاهایی که ممکن است بر یک جامعه مسلط شود ، بلای سلب اطمینان است و عامل اصلی آن جدایی گفتار از کردار است ، مردمی که می گویند و عمل نمی کنند ، هرگز نمی توانند به یکدیگر اعتماد کنند و در بر ابر مشکلات هماهنگ باشند ، هرگز برادری و صمیمیت در میان آن ها حاکم نخواهد شد و هرگز ارزش و قیمتی نخواهند داشت و هیچ دشمنی از آن ها حساب نمی برد .

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم که فرمود : « يَغْنِي بِالْعُلَمَاءِ مَنْ صَدَّقَ فِعْلُهُ قَوْلُهُ وَمَنْ لَمْ يُصَدِّقْ فِعْلُهُ قَوْلُهُ فَلَيْسَ بِعَالِمٍ عَالِمٌ كَيْسِي » گفتارش را تصدیق کند و هر کس

عملش ، گفتارش را تصدیق نکند ، علالم نیست .^(۱)

﴿ ۳ ﴾ كِبْرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ

زَد خدا بسیار موجب خشم است که سخنی بگویید که عمل نمی‌کنید .
 « مَقْتٌ » در اصل به معنی " بغض شدید " است نسبت به کسی که کار قبیحی انجام داده
 است و در جمله « كِبْرَ مَقْتًا » ، واژه « مَقْتٌ » با « كِبْرٌ » که آن نیز دلیل بر شدت و عظمت
 است ، توأم شده و دلیل بر خشم عظیم خدا نسبت به گفتار خالی از عمل است .
 از نشانه‌های مهم مؤمنان راستین این است که گفتار و کردارشان صد درصد
 هماهنگ باشد و هر قدر انسان از این اصل دور شود ، از حقیقت ایمان دور شده است .
 آیه فوق هرگونه تخلف از عهد و پیمان و وعده و حتی به گفته بعضی نذر را نیز شامل می‌شود .

۱- « اصول کافی » ، جلد ۱ ، باب صفة العلماء ، حدیث ۲ .

در حدیثی از امام صادق علیه السلام آمده : « عِدَّةُ الْمُؤْمِنِ أَخَا نَذْرٍ لَا كَفَّارَةَ فِيهِ ، فَمَنْ أَخْلَفَ فَبِخْلَفِ اللَّهِ بَدْأً وَ لِمَقْتَبِهِ تَعَرَّضَ وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ : يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ : وعدۀ مؤمن به برادرش نوعی نذر است ، هر چند کفاره ندارد و هرکس خلف وعده کند ، با خدا مخالفت کرده و خویش را در معرض خشم او قرار داده و این همان است که قرآن در این آیات می گوید . (۱)

﴿ ٤ 〉 إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَأَنَّهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُورٌ
خداوند کسانی را دوست می دارد که در راه او پیکار می کنند همچون بنائی آهنین .
پیکارگرانی همچون سَدّ فولادین

« صَف » در اصل معنی مصدری دارد و به معنی "قرار دادن چیزی در خط صاف" است ،

ولی این جا معنی اسم فاعل را دارد .

« مَرْصُوص » از ماده « رَصَّاص » به معنی "سرب" است و از آن جاکه گاه برای استحکام و یکپارچگی بناها سرب را آب کرده و در لابلای قطعات آن می ریختند ، به طوری که فوق العاده محکم و یکپارچه می شد ، به هر بنای محکمی « مَرْصُوص » اطلاق می شود و در این جا منظور این است که مجاهدان راه حق در برابر دشمن یک دل و یک جان و مستحکم و استوار بایستند ، گویی همه یک واحد به هم پیوسته اند که هیچ شکافی در میان آن نیست . در حدیثی آمده است که امیر مؤمنان علی علیه السلام در میدان « صفین » هنگامی که می خواست یاران خود را آماده پیکار کند ، فرمود : « خداوند عز و جل شما را به این وظیفه راهنمایی کرده است ... و فرموده : إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَأَنَّهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُوصٌ ، بنابراین صفوف خود را همچون یک بنای آهنین محکم کنید ، آن ها که زره پوشند ، مقدم شوند و آن ها که بی زره هستند ، پشت سر آنان قرار گیرند ، دندان ها را محکم به هم بفشارید که ... و در برابر نیزه ها در پیچ و خم باشید که برای رد کردن نیزه دشمن مؤثرتر است ، به انبوه دشمن خیره نگاه نکنید تا قلبتان قوی تر و روحتان

آرام‌تر باشد ، سخن کمتر بگوئید که سستی را دور می‌کند و با وقار شما مناسب‌تر است ،
 بر چم‌های خود را کج نکیند و آن‌ها را از جا تکان ندهید و جز به دست دلیران مسپارید .^(۱)
 از آیه بالا استفاده می‌شود که نفس پیکار مطرح نیست ، بلکه مهم این است
 که پیکار «فی سبیل الله» باشد و آن هم با اتحاد و انسجام کامل همانند سدّی فولادین .

ضرورت وحدت صفوف

از مهم‌ترین عوامل پیروزی در برابر دشمنان ، به هم پیوستگی و انسجام صفوف در
 میدان نبرد است ، نه تنها در نبردهای نظامی ، که در نبرد سیاسی و اقتصادی نیز جز از
 طریق وحدت کاری ساخته نیست .
 در حقیقت قرآن دشمنان را به سیلاب ویرانگری تشبیه می‌کند که تنها با سدّ فولادین

۱- «نور الثقلین» ، جلد ۵ ، صفحه ۳۰۱ .

آن‌ها را می‌توان مهار کرد ، تعبیر به « بُنیان مَرصوص » جالب‌ترین تعبیری است که در این زمینه وجود دارد ، در یک بنا یا سدّ عظیم هر کدام از اجزاء نقشی دارند ، ولی این نقش در صورتی مؤثر می‌شود که هیچ‌گونه فاصله و شکاف در میان آن‌ها نباشد و چنان متحد گردند که گویی یک واحد بیش نیستند ، همگی تبدیل به یک دست و یک مُشت عظیم و محکم شوند که فرق دشمن را درهم می‌کوبد و متلاشی می‌کند .

افسوس که این تعلیم بزرگ اسلام امروز فراموش شده و جامعه بزرگ اسلامی نه تنها شکل « بُنیان مَرصوص » ندارد ، بلکه به صفوف پراکنده‌ای تبدیل گشته که در مقابل هم ایستاده‌اند و هر کدام هوایی در سر و هوسی در دل دارند .

باید توجه داشت که وحدت صفوف با گفتار و شعار به دست نمی‌آید ، نیاز به « وحدت هدف » و « وحدت عقیده » دارد و این چیزی است که بدون خلوص نیت و معرفت واقعی و تربیت صحیح اسلامی و احیای فرهنگ قرآن ممکن نیست .

اگر خدا مجاهدینی را دوست دارد که همچون بنیان مَرصوص هستند ، پس این

جمعیت‌های پراکنده را دشمن می‌دارد و هم‌اکنون آثار خشم خدا و غضب الهی را در این جامعه چندصد میلیونی با چشم خود می‌بینیم که یک نمونه آن تسلط گروه کوچک «صهیونیست‌ها» بر سرزمین‌های اسلامی است. (خدایا! به ما آگاهی و بیداری و آشنایی با قرآن و تعلیمات حیات‌بخش آن را مرحمت فرما).

﴿ ۵ ﴾ **وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ لِمَ تَدْعُونََنِي وَقَدْ تَعْلَمُونَ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ**
 به یاد آورید هنگامی را که موسی به قومش گفت: ای قوم من! چرا مرا آزار می‌دهید با این که می‌دانید من فرستاده خدا به سوی شما هستم. هنگامی که آن‌ها از حق منحرف شدند، خداوند قلوبشان را منحرف ساخت و خدا فاسقان را هدایت نمی‌کند.
 با توجه به آن چه در آیه ۶۹ سورة احزاب وارد شده، به نظر می‌رسد که منظور از ایذاء و آزار اشاره شده در فراز نخست آیه بالا، نسبت‌های ناروایی است که به موسی می‌دادند و خداوند موسی را از آن مبرا ساخت، در این آیه می‌خوانیم: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید!

همانند کسانی نباشید که موسی را آزار دادند و خداوند او را ((از آنچه در حق او می گفتند) مبرا ساخت « . این نسبت ها بسیار بود ، گاه او را متهم به قتل برادرش هارون کردند و گاه (الْعِيَاذُ بِاللّٰهِ) به روابط نامشروع با یک زن بدکار (توطئه ای که توسط قارون حيله گر چیده شده بود تا زیر بار فرمان زکات نرود) و گاه او را متهم به سحر و جنون و یا پاره ای از عیوب جسمانی که شرح آن ذیل آیه فوق در سورة احزاب آمده است ، کردند .^(۱)

چگونه ممکن است کسی مدعی ایمان به پیامبری باشد و چنین نسبت هایی را به او بدهد ؟ آیا این روشن ترین نمونه جدایی گفتار از کردار نیست ؟ و لذا موسی می گوید : با این که شما یقین دارید من رسول خدا هستم ، این سخنان ناروا چیست ؟ ولی این عمل بدون مجازات نماند ، چنان که در پایان آیه مورد بحث می خوانیم : « فَلَمَّا زَاغُوا... » .

۱- « تفسیر نمونه » ، جلد ۱۷ ، صفحه ۴۴۴ تا ۴۴۶ .

« زَاغُوا » از ماده « زَاغَ » به معنی « انحراف از طریق مستقیم » است . چه مصیبتی از این بزرگتر که انسان از هدایت الهی محروم گردد و قلبش از حق منحرف شود ؟ از این تعبیر استفاده می شود که هدایت و ضلالت ، هر چند از ناحیه خداوند است ، اما زمینه ها و مقدمات و عوامل آن ، از ناحیه خود انسان است ، زیرا از یک سو می فرماید : « هنگامی که آن ها از حق منحرف شدند ، خداوند قلوب آن ها را منحرف ساخت » ، یعنی گام اول را آن ها برداشتند و از سوی دیگر می گوید : « خداوند ، قوم فاسق را هدایت نمی کند » ، نخست فسق و گناهی سر می زند که انسان مستحق سلب توفیق و هدایت الهی می گردد و سپس گرفتار این محرومیت بزرگ می شود .

﴿ ٦ ﴾ وَ إِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَ مُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُبِينٌ
و به یاد آورید هنگامی را که عیسی پسر مریم گفت : ای بنی اسرائیل ! من فرستاده

خدا به سوی شما هستم، در حالی که تصدیق‌کننده کتابی که قبل از من فرستاده شده یعنی تورات می‌باشم و بشارت دهنده به رسولی هستم که بعد از من می‌آید و نام او احمد است، هنگامی که او (احمد) با معجزات و دلایل روشن به سراغ آنها آمد، گفتند: این سحری است آشکار.

عیسی علیه السلام بشارت ظهور احمد را می‌دهد

بنابراین من حلقهٔ اتصالی هستم که امت موسی و کتاب او را به امت پیامبر آینده (پیامبر اسلام) و کتاب او پیوند می‌دهم.

به این ترتیب حضرت مسیح علیه السلام ادعایی جز رسالت الهی، آن هم در مقطع خاصی از زمان نداشت و آنچه به او دربارهٔ الوهیت یا فرزند خدا بودن، بسته‌اند، همه کذب و دروغ است. گرچه جمعی از بنی اسرائیل به این پیامبر موعود ایمان آوردند، اما گروه عظیمی سرسختانه در برابر او ایستادند و حتی معجزات آشکار او را انکار کردند. عجیب این‌که طایفهٔ یهود قبل از مشرکان عرب، این پیامبر را شناخته بودند و

حتی برای شوق دیدار او ترک وطن نموده و طوایفی از آن‌ها در سرزمین مدینه ساکن شدند، اما با این همه بسیاری از بیت پرستان، سر انجام این پیامبر موعود را شناخته و ایمان آوردند ولی بسیاری از یهود بر لجاج و عناد و انکار باقی ماندند.

رابطه بشارت و تکامل دین

تعبیر «بشارت» در مورد خبر دادن مسیح علیه السلام از ظهور اسلام، اشاره لطیفی به تکامل این آیین نسبت به آیین‌های پیشین است، بررسی آیات قرآن و مقایسه معارف و تعلیمات اسلام در زمینه عقاید، احکام، قوانین و مسائل اخلاقی و اجتماعی با آنچه در کتب عهدین (تورات و انجیل) آمده است، این برتری را به وضوح نشان می‌دهد. گرچه در آیه فوق ذکر از این سخن به میان نیامده که این بشارت در متن کتاب آسمانی مسیح بوده یا نه، ولی آیات دیگر قرآن گواه بر ذکر آن در خود انجیل است، در آیه ۱۵۷ اعراف می‌خوانیم: «الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْنُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ ... : آن‌ها که از فرستاده خدا، پیامبر اُمّی پیروی می‌کنند، همان کس که

صفاتش را در تورات و انجیلی که نزدشان است، مکتوب می‌بینند...» و بعضی دیگر از آیات قرآن. (۱)

مگر نام پیامبر اسلام، «احمد» است؟

سؤال مهمی که در این جا مطرح می‌شود، این است که نام معروف پیامبر اسلام، «محمد» می‌باشد، در حالی که در آیه مورد بحث، به عنوان «احمد» ذکر شده، این دو چگونه با هم سازگار است؟

در پاسخ به این سؤال، لازم است به نکات زیر توجه شود:
 الف- در تواریخ آمده است که پیامبر اسلام از کودکی دو نام داشت و حتی مردم او را با هر دو نام خطاب می‌کردند؛ یکی «محمد» و دیگری «احمد»، اولی را جدش عبدالمطلب برای او برگزیده بود و دومی را مادرش آمنه.

ب - از کسانی که مکرر پیامبر اسلام را با این نام یاد کردند ، عمومی گرامیشان ابوطالب بود ، هم امروز در کتابی به نام « دیوان ابوطالب » که در دست ما است ، اشعار زیادی دیده می شود که در آن پیغمبرگرامی اسلام به عنوان « احمد » یاد شده است ، مانند :

وَأَنْ كَانَ أَحْمَدُ قَدْ جَاءَهُمْ

بِحَقٍّ وَلَمْ يَأْتِهِم بِالْكَذِبِ

« قطعاً احمد آیین حقی برای آنها آورد * و هرگز آیین دروغ نیارورد ». (۱)

در غیر دیوان ابوطالب نیز اشعاری از ابوطالب در این زمینه نقل شده است ، مانند :

لَقَدْ أَكْرَمَ اللَّهُ النَّبِيَّ مُحَمَّدًا

فَاكْرَمَ خَلْقَ اللَّهِ فِي النَّاسِ أَحْمَدُ

« خداوند، پیامبر خود محمد را گرامی داشت * و لذا گرامی‌ترین خلق خدا در میان مردم، احمد است ». (۱)
 ج - اشعاری که از ابوطالب یا غیر او نام احمد (به جای محمد) در آن آمده، آن‌قدر فراوان است که مجال نقل همه آن‌ها در این جا نیست، این بحث را با شعر جالب دیگری از فرزند ابوطالب یعنی علی علیه السلام پایان می‌دهیم:

« من برای خاطر خدا در یاری احمد می‌کوشم * همان پیامبر هدایت که در طفولیت و جوانی پیوسته محمود و ستوده بود ». (۲)

د - در روایاتی که مسئله معراج وارد شده، بسیار می‌خوانیم که خداوند پیامبر اسلام را در شب معراج بارها به عنوان «احمد» خطاب کرد و شاید از این جا است که

۱- «تاریخ ابن عساکر»، جلد ۱، صفحه ۲۷۵.

۲- «الغدیر»، جلد ۷، صفحه ۳۵۸.

مشهور شده نام آن حضرت در آسمان‌ها «احمد» و در زمین «محمد» است .
در حدیثی از امام باقر علیه السلام نیز آمده که: «پیامبر اسلام ده نام داشت که پنج نام آن در قرآن آمده ؛
"محمد"، "احمد"، "عبدالله"، "یس" و "ن" ^(۱).

هـ- هنگامی که پیامبر آیات فوق (آیات سورة صف) را برای مردم مدینه و مکه خواند و قطعاً به گوش اهل کتاب نیز رسید ، هیچ‌کس از مشرکان و اهل کتاب ایراد نکردند که انجیل ، بشارت از آمدن «احمد» داده ، نام تو «محمد» است ، این سکوت خود دلیل بر شهرت این اسم در آن محیط است ، زیرا اگر اعتراضی شده بود، برای ما نقل می‌شد، چراکه اعتراض‌های دشمنان ، حتی در مواردی که بسیار زننده بود ، نیز در تاریخ ثبت است .
از مجموع این بحث نتیجه می‌گیریم که نام «احمد» از نام‌های معروف پیامبر اسلام بوده است.

۱- «نور النقلین» ، جلد ۵ ، صفحه ۳۱۳ .

﴿ ۷ ﴾ وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَ هُوَ يُدْعَى إِلَى الْإِسْلَامِ وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ

چه کسی ظالم‌تر است از آن کس که بر خدا دروغ می‌بندد (و تکذیب کند) در حالی که دعوت به اسلام می‌شود و خداوند قوم ظالم را هدایت نمی‌کند. کسی که دعوت پیامبر الهی را دروغ، معجزه او را سحر و آیین او را باطل می‌شمرد، ستمکارترین مردم است، چراکه راه هدایت و نجات را به روی خود و سایر بندگان خدا می‌بندد و آن‌ها را از این سرچشمه فیض الهی که ضامن سعادت ابدی آن‌ها است، محروم می‌سازد. تعبیر به «مَنْ أَظْلَمُ» (چه کسی ستمکارتر است...) پانزده بار در قرآن مجید تکرار شده که آیه مورد بحث آخرین آن‌ها است، گرچه موارد آن‌ها ظاهراً متفاوت است و همین امر ممکن است منشأ این سؤال شود که مگر «ظالم‌ترین مردم» بیش از یک گروه می‌تواند باشد؟ اما دقت در این آیات نشان می‌دهد که همه بازگشت به تکذیب آیات الهی و مانع شدن مردم از راه حق است و در واقع ستمی بالاتر از این نیست که مردم را از رسیدن به چنین برنامه‌ای

که راه خوشبختی در همه زمینه‌هاست ، بازدارند .

جمله « وَ هُوَ يُدْعَى إِلَى الْإِسْلَامِ » در واقع اشاره به این است که دعوت پیامبر متضمن سلامت دنیا و آخرت و نجات انسان‌ها است ، با این حال چگونه انسان تیشه بر ریشه سعادت خویش می‌زند ؟

فراز پایان آیه بار دیگر تأکیدی بر این حقیقت است که هدایت و ضلالت هرچند از ناحیه خدا است ، ولی مقدمات آن از ناحیه خود انسان شروع می‌شود و لذا هرگز جبر لازم نمی‌آید .

﴿ ۸ ﴾ يُرِيدُونَ لِيُطْفِقُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَهِهِمْ وَ اللَّهُ مُنِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ
 آن‌ها می‌خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش سازند، ولی خدا نور خود را کامل می‌کند، هرچند کافران خوش نداشته باشند .

دشمنان حق می‌خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش کنند
 این مضمون دوبار در آیات قرآن مجید ذکر شده است ، با این تفاوت که در یک جا،

«يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا» آمده (۳۲ / توبه) ولی در این جا « يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا » می باشد .
 «راغب» در « مفردات » در توضیح این تفاوت می گوید : آیه نخست اشاره به خاموش کردن بدون مقدمه است و دومی اشاره به خاموش کردن با توسل به مقدمات است .
 یعنی خواه آن ها مقدمه چینی کنند یا نکنند ، قادر به خاموش کردن نور الهی نیستند .
 آن ها به کسی می مانند که می خواهد نور آفتاب عالمتاب را با پف کردن خاموش سازد ، آن ها خفاشانی هستند که گمان می کنند اگر چشم از آفتاب فروپوشند و خود را در پرده های ظلمت شب فروبرند ، می توانند به مقابله با این چشمه نور برخیزند .
 تاریخ اسلام سند زنده ای است بر تحقق آن پیشگویی بزرگ قرآن ، چراکه از نخستین روز ظهور اسلام توطئه های گوناگون برای نابودی آن چیده شد :
 گاه از طریق سخریه و ایذاء و آزار دشمنان .
 گاه از طریق محاصره اقتصادی و اجتماعی .
 گاه از طریق تحمیل جنگ های گوناگون در میدان های اُحد و احزاب و حنین و ...

گاه از طریق توطئه‌های داخلی منافقان .
 گاه از طریق ایجاد اختلاف در میان صفوف مسلمین .
 گاه از طریق برنامه تغییر خط و بریدن جوانان اسلام از فرهنگ کهن خویش .
 گاه از طریق نشر فحشاء و وسایل فساد اخلاق و انحراف عقیده در میان قشرهای جوان .
 ولی همان‌گونه که خداوند اراده کرده بود ، این نور الهی روز به روز در گسترش است و دامنۀ اسلام هر زمان نسبت به گذشته وسیع تر می شود و آمارها نشان می دهد که جمعیت مسلمانان جهان علی رغم تلاش های مشترک « صهیونیست ها » و « صلیبی ها » و « ماتریالیست های شرق » رو به افزایش است ، آری آن ها پیوسته می خواهند که نور خدا را خاموش سازند ولی خداوند اراده دیگری دارد . و این یک معجزه جاودانی قرآن است .

﴿ ۹ ﴾ هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ

او کسی است که رسول خود را با هدایت و دین حق فرستاد تا او را بر همه ادیان غالب

سازد ، هر چند مشرکان کراحت داشته باشند .

تعبیر به « أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ » به منزله بیان رمز پیروزی و غلبهٔ اسلام است ، زیرا در طبیعت « هدایت » و « دین حق » این پیروزی نهفته است ، اسلام و قرآن نور الهی است و نور هر جا باشد ، آثار خود را نشان می‌دهد و مایهٔ پیروزی است و کراحت مشرکان و کافران نمی‌تواند سدی در این راه ایجاد کند .

این تأکید در زمانی بود که هنوز اسلام در شبه‌جزیرهٔ عربستان جا نیفتاده بود ، تا چه رسد به نقاط دیگر جهان ، اما قرآن در همان وقت مؤکداً روی این مسأله تکیه کرد و حوادث آینده صدق این پیشگویی بزرگ را ثابت نمود و سرانجام اسلام هم از نظر منطق و هم از نظر پیشرفت علمی بر مذاهب دیگر غالب شد و دشمنان را از قسمت‌های وسیعی از جهان عقب زد و جای آن‌ها را گرفت و هم‌اکنون نیز در حال پیشروی است . البته مرحلهٔ نهایی این پیشروی به عقیدهٔ ما با ظهور حضرت مهدی "عج" تحقق می‌یابد که این آیات خود دلیلی بر آن ظهور عظیم است .

درباره محتوای این آیه و این که منظور غلبه منطقی یا غلبه قدرت است و ارتباط آن با ظهور حضرت مهدی علیه السلام چگونه است؟ بحث های بیشتری ذیل آیه ۲۳ سورة توبه آورده ایم. (۱)

﴿۱۰﴾ **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ**

ای کسانی که ایمان آورده اید! آیا شما را به تجارتی که از عذاب دردناک شما را

رهایی می بخشد، راهنمایی کنم؟

﴿۱۱﴾ **تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ**

ذَلِكَ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

به خدا و رسول او ایمان بیاورید و در راه خداوند با اموال و جان هایتان جهاد کنید، این برای

شما از هر چیز بهتر است، اگر بدانید.

۱- به تفسیر نمونه جلد ۷ صفحه ۳۶۸ تا ۳۸۹ مراجعه شود.

ایمان و جهاد، تجارتی پرسود و بی نظیر

با این که «ایمان» و «جهاد» از واجبات قطعیه اند ولی در این جا آن را نه به صورت امر، بلکه به صورت پیشنهاد تجارت، مطرح می کند، آن هم آمیخته با تعبیراتی که از لطف بی پایان خدا حکایت می کند.

بدون شک نجات از عذاب الیم، از مهم ترین خواسته های هر انسانی است و لذا این سؤال که آیا می خواهید شما را به تجارتی رهنمون شوم که شما را از عذاب الیم رهایی می بخشد؟ برای همه جالب توجه است.

هنگامی که با این سؤال دل ها را به سوی خود جذب کرد، بی آن که منتظر پاسخ آن ها باشد، به شرح آن تجارت پرسود پرداخته و می افزاید: «تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ...». بدون شک خدا نیازی به این تجارت پرسود ندارد، بلکه تمام منافع آن در بست به مؤمنان تعلق می گیرد.

ایمان به پیامبر از ایمان به خدا جدا نیست، همان گونه که جهاد با جان از جهاد با

مال نمی‌تواند جدا باشد ، زیرا تمام نبردها نیاز به وسایل و امکاناتی دارد که از طریق کمک‌های مالی باید تأمین شود ، بعضی قادر بر هر دو نوع جهادند و بعضی تنها قادر بر جهاد با مال و در پشت جبهه‌اند و گاه تنها جان دارند و آماده بذل جان . اما به هر صورت باید این دو نوع جهاد با یکدیگر توأم گردد تا پیروزی فراهم شود و اگر می‌بینیم که جهاد با مال مقدم داشته شده ، نه به خاطر آن است که از جهاد با جان مهم‌تر می‌باشد ، بلکه به خاطر این است که مقدمه آن محسوب می‌شود ، چراکه ابزار جهاد از طریق کمک‌های مالی فراهم می‌گردد .

﴿۱۲﴾ يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَ يُدْخِلْكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَ مَسَاكِينٍ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتٍ عَذْنٍ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ

اگر این کار را کنید ، گناهانتان را می‌بخشد و شما را در باغ‌هایی از بهشت داخل می‌کند که نه‌ها از زیر درختانش جاری است و در مسکن‌های پاکیزه در بهشت جاویدان جای می‌دهد و این پیروزی عظیمی است .

در مرحله پاداش آخروی نخست به سراغ آموزش گناهان می‌رود، چراکه بیشترین ناراحتی فکر انسان از گناهان او است، وقتی آموزش و غفران مسلم شد، غصه‌ای ندارد. این تعبیر نشان می‌دهد که نخستین هدیه الهی به شهیدان راهش، این است که تمام گناهان آنها را مورد بخشش قرار می‌دهد.

مساکن طیبه چیست؟

در میان نعمت‌های بهشتی در این جا به خصوص روی مسأله مسکن پاکیزه و مرفه، آن‌هم مسکنی در باغ‌های بهشت جاویدان تکیه شده است و این به خاطر آن است که یکی از شروط اساسی آسایش و آرامش انسان همان مسأله مسکن است، آن‌هم مسکنی پاک و پاکیزه از هرگونه آلودگی ظاهری و باطنی که انسان با خیال راحت در آن پیارامد. «راغب» در «مفردات» می‌گوید: معنی «طیب» در اصل چیزی است که حواس ظاهر و باطن از آن لذت می‌برد و این معنی جامعی است که همه شرایط مناسب یک مسکن را در بر می‌گیرد.

قرآن سه چیز را مایه آرامش می‌داند

در قرآن سه چیز مایه آرامش و آسایش انسان شمرده شده است :

❧ ۱- تاریکی شب (وَ جَعَلَ اللَّيْلَ سَكَنًا » ۹۶ / انعام) .

❧ ۲- خانه‌های مسکونی (وَ اللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ بُيُوتِكُمْ سَكَنًا » ۸۰ / نحل) .

❧ ۳- همسران یکدل (وَ مِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا » ۲۱ / روم) .

❧ ۱۳ (وَ أُخْرَى تُحِبُّونَهَا نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ وَ فَتْحٌ قَرِيبٌ وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ)

و نعمت دیگری که آن را دوست دارید ، به شما می‌بخشد و آن یاری خداوند و

پیروزی نزدیک است و مؤمنان را بشارت‌ده .

چه تجارت پرسود و پربرکتی که سراسرش فتح و پیروزی و نعمت و رحمت است و به

همین دلیل از آن به عنوان «فوز عظیم» و پیروزی بزرگ یاد کرده است .

سپس به همین دلیل در فراز پایانی آیه به مؤمنان درباره این تجارت

بزرگ تبریک می‌گوید و بشارت می‌دهد .

« فتح قریب » کدام است ؟

پیروزی موعود در این آیات هم در جنبه‌های منطقی و هم در میدان‌های نبرد به طور مکرر عاید مسلمانان شد. و از آن‌جا که مخاطب تنها اصحاب و یاران پیامبر نیستند ، بلکه همه مؤمنان در طول تاریخ مخاطب این خطاب می‌باشند ، جمله « نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ » معنی وسیع و گسترده‌ای دارد و بشارتی است به همه آن‌ها هرچند در عصر پیامبر و به هنگام نزول این آیات مصداق روشن آن فتح مکه بود .

ارکان چهارگانه تجارت مؤمن با خدا

بر اساس چهار آیه فوق‌الاشاره ، ارکان اساسی چهارگانه تجارت بزرگ و بی‌نظیر بین خدا و بندگان به شرح زیر است :

❧ ۱- "خریدار" ، خدا است .

❧ ۲- "فروشنده" ، انسان مؤمن است .

❧ ۳- "کالا" ، اموال و جان‌های مؤمنین است .

﴿ ۴ - "بهای معامله"، به دو دسته به شرح زیر تقسیم شده و توسط خداوند مَنّان به "مؤمنین مجاهد" پرداخت می‌شود :

﴿ الف - بهای دنیوی: "یاری خداوند" و "پیروزی نزدیک".

﴿ ب - بهای اخروی: "آمرزش گناهان" و "دخول در بهشت جاودان".

دنيا، تجارتخانه اولیاء خدا است

در نهج البلاغه آمده: علی علیه السلام در مقابل شخص پر ادعایی که به اصطلاح «جانماز، آب می‌کشید» و پشت سر هم مذمت دنیا می‌کرد، فرمود: «اشتیاه کردی، دنیا برای آنها که بیدار و آگاهند، سرمایه بزرگی است و سپس شرحی در این زمینه بیان فرمود از جمله این که: دنیا «تجارتخانه دوستان خدا» (مَتَجَرُّؤُاْ لِیَآءِ اللّٰهِ) است» (۱).

بنابراین اگر در یک جا دنیا به «مزرعه» آخرت تشبیه شده، در این جا به تجارتخانه تشبیه

۱- «نهج البلاغه»، کلمات قصار، جمله ۱۳۱ (با تلخیص).

گردیده است که انسان سرمایه‌هایی را که از خدا گرفته ، به گران‌ترین قیمت به خود او می‌فروشد و در برابر متاع ناچیزی که همان مال و جان او است ، بزرگترین نعمت را از او دریافت می‌دارد .

﴿۱۴﴾ **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا أَنْصَارَ اللَّهِ كَمَا قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ لِلْحَوَارِيِّينَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ فَأَمَنَتْ طَائِفَةٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَكَفَرَتْ طَائِفَةٌ فَأَيَّدْنَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَى عَدُوِّهِمْ فَأَصْبَحُوا ظَاهِرِينَ**

ای کسانی که ایمان آورده‌اید ! یاوران خدا باشید همان‌گونه که عیسی بن مریم به حواریون گفت: چه کسانی در راه خدا یاوران من هستید؟ حواریون گفتند: ما یاوران خدا هستیم و در این هنگام گروهی از بنی اسرائیل ایمان آوردند و گروهی کافر شدند، ما کسانی را که ایمان آورده بودند، در برابر دشمنانشان تأیید کردیم و سرانجام بر آن‌ها پیروز شدند .

همچون حواریون باشید

در فراز نخست آیه خداوند بندگان را به یاری خود طلبیده است ، خداوندی که قدرتش بی‌پایان و شکست‌ناپذیر است و این افتخاری است بی‌مانند ، هرچند معنی و مفهومش

همان یاری پیامبر و آیین او است ولی لطف و رحمت شگرفی در آن نهفته است . سپس به یک نمونه تاریخی اشاره می‌کند تا بدانند که این راه بی‌رهرو نبوده و نیست ، می‌افزاید : (کَمَا قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ لِلْحَوَارِيِّينَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ ...) شما هم حواریون محمد هستید و به این افتخار مفتخريد که یاوران الله باشید و همان‌طور که حواریون بر دشمنان غلبه کردند ، شما هم پیروز می‌شوید و افتخار و سربلندی در این جهان و جهان دیگر از آن شما خواهد بود . این موضوع منحصر به یاران و اصحاب رسول الله نبود و همیشه طرفداران حق که در یک درگیری مستمر در برابر اهل باطل قرار دارند از یاوران خداوند و سرانجام پیروزی نصیب آن‌ها خواهد بود .

حواریون چه کسانی هستند ؟

در قرآن مجید پنج بار از حواریون مسیح عليه السلام یاد شده که دو بار در همین سوره است ، این تعبیر اشاره به دوازده نفر از یاران خاص حضرت مسیح عليه السلام است که نام آن‌ها در انجیل‌های کنونی (انجیل متی و لوقا باب ۶) ذکر شده است و به طوری که قبلاً نیز اشاره

کرده‌ایم ، این واژه از ماده « حَوْر » به معنی " شستن و سفید کردن " است و چون آن‌ها قلبی پاک و روحی باصفا داشتند و در شستشوی روح و جان خود و دیگران تلاش و کوشش می‌کردند ، این واژه بر آن‌ها اطلاق شده است. در بعضی از روایات آمده است که حضرت مسیح علیه السلام هر یک از آن‌ها را به نمایندگی خود به یکی از مناطق مختلف جهان فرستاد ، آن‌ها افرادی مخلص ، ایثارگر، مجاهد و مبارز بودند و سخت به مسیح علیه السلام عشق می‌ورزیدند . در حدیثی آمده که پیغمبر گرامی اسلام هنگامی که در عقبه با جمعی از اهل مدینه که برای بیعت آمده بودند ، روبرو شد ، فرمود : « دوازده نفر از خودتان را انتخاب و به من معرفی کنید که این‌ها نماینده قوم خود باشند، همان‌گونه که خواریون نسبت به عیسی بن مریم بوده‌اند » ^(۱) و این نیز اهمیت مقام آن بزرگواران را نشان می‌دهد .

پایان سورة صف

سورة جمعه

فضیلت تلاوت سورة «جمعه»

در فضیلت تلاوت این سوره ، پیغمبر اکرم فرموده‌اند : «هرکس سورة "جمعه" را بخواند ، خداوند به تعداد کسانی که در نماز جمعه شرکت می‌کنند و کسانی که شرکت نمی‌کنند ، در تمام بلاد مسلمین به او ده حسنه می‌بخشد .» (۱)

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام آمده است : «بر هر مؤمنی از شیعیان ما لازم است در شب جمعه ، سورة "جمعه" و "سیح اسم ربك الاعلی" را بخواند و در ظهر جمعه ، سورة "جمعه" و "منافقین" را و هرگاه چنین کند ، گویی عمل رسول الله را انجام داده و پاداش و ثوابش بر خدا ، بهشت است .» (۲)

این‌ها نشانه اهمیت فوق‌العاده این سورة قرآن مجید است .

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده بخشنده

① يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمُوتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ

آنچه در آسمان‌ها و زمین است، همواره تسبیح خدا می‌گویند، خداوندی که مالک و حاکم است و از هر عیب و نقصی مبرا و عزیز و حکیم است. نخست بر «مالکیت و حاکمیت» و سپس «منزه بودن خداوند از هرگونه ظلم و ستم و نقص» تأکید می‌کند، زیرا با توجه به مظالم بی‌حساب ملوک و شاهان، واژه «مَلِك» تداعی معانی نامقدسی می‌کند که با کلمه «قُدُّوس» همه شستشو می‌شود. و از طرفی روی «قدرت» و «علم» که دو رکن اصلی حکومت است، تکیه می‌نماید. این صفات ارتباط نزدیکی به بحث‌های آینده این سوره دارد و نشان می‌دهد که انتخاب اوصاف حق در آیات مختلف قرآن روی حساب و نظم و رابطه خاصی است. درباره تسبیح عمومی موجودات جهان، به تفسیر نمونه جلد ۱۲ صفحه ۱۳۳ ذیل آیه

۴۴ سورة اسراء و جلد ۱۴ صفحه ۴۹۷ ذیل آیه ۴۱ سورة نور مراجعه کنید ، ضمناً خلاصه مطالب مذکور درباره تسبیح موجودات جهان ذیل آیه ۱ سورة تغابن در همین جلد منتخب تفسیر نمونه آمده است .

﴿ ۲ ﴾ هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ
او کسی است که در میان جمعیت درس نخوانده ، رسولی از خودشان برانگیخت تا آیاتش را بر آن ها بخواند و آن ها را پاکیزه کند و کتاب و حکمت بیاموزد، هرچند پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند .

اهداف سه گانه بعثت پیامبر

«أُمِّيَّينَ» جمع «أُمِّي» به معنی "درس نخوانده" است ، منسوب به «أُم» (مادر) یعنی مکتبی جز دامن مادرش را ندیده است .
می گوید : پیامبر اسلام از میان همین گروه و همین قشر درس نخوانده برخاسته تا

عظمت رسالت او را روشن سازد و دلیلی باشد بر حقانیت او ، چراکه کتابی مثل قرآن با این محتوای عمیق و عظیم و فرهنگی چون فرهنگ اسلام ، محال است زائیده فکر بشر باشد ، آن هم بشری که نه خود درس خوانده و نه در محیط علم و دانش پرورش یافته است ، این نوری است که از ظلمت برخاسته و باغ سرسبزی است که از دل کویر سربرآورده و این خود معجزه‌ای است آشکار و سندی است روشن بر حقانیت او . در آیه فوق هدف از این بعثت را در سه امر به شرح زیر خلاصه کرده است :

﴿ ۱ - جنبه مقدماتی دارد و آن تلاوت آیات الهی است .

﴿ ۲ - تهذیب و تزکیه نفوس .

﴿ ۳ - تعلیم کتاب و حکمت .

دو مورد اخیر ، دو هدف بزرگ و نهایی را تشکیل می‌دهد. آری پیامبر آمده است که انسان‌ها را هم در زمینه علم و دانش و هم اخلاق و عمل ، پرورش دهد تا به وسیله این دو بال بر اوج آسمان سعادت پرواز کنند و مسیر الی الله را پیش گیرند و به مقام قرب او نایل شوند .

این نکته نیز شایان توجه است که در بعضی از آیات قرآن «تزکیه» مقدم بر «تعلیم» و در بعضی «تعلیم» مقدم بر «تزکیه» شمرده شده، یعنی از چهار مورد در سه مورد تربیت بر تعلیم مقدم است و در یک مورد تعلیم بر تربیت مقدم.

این تعبیر ضمن این که نشان می دهد این دو امر در یکدیگر تأثیر متقابل دارند (اخلاق زائیده علم است همان گونه که علم زائیده اخلاق است) اصالت تربیت را مشخص می سازد، البته منظور علوم حقیقی است نه اصطلاحی در لباس علم.

«حکمة» در اصل به معنی «منع کردن به قصد اصلاح» است، بنابراین مفهوم آن دلایل عقلی است و از این جا روشن می شود که ذکر «کتاب» و «حکمة» پشت سر یکدیگر می تواند اشاره به دو سرچشمه بزرگ شناخت یعنی «وحی» و «عقل» بوده باشد، یا به تعبیر دیگر احکام آسمانی و تعلیمات اسلام در عین این که از وحی الهی سرچشمه می گیرد با ترازوی عقل قابل سنجش و درک می باشد (منظور کلیات احکام است).

و اما «ضلال مبین» (گمراهی آشکار) که در ذیل آیه به عنوان سابقه قوم عرب بیان شده،

اشارهٔ سربسته و پرمعنایی است به عصر جاهلیت که گمراهی بر سراسر جامعهٔ آن‌ها حکمفرما بود، چه گمراهی از این بدتر و آشکارتر که بت‌هایی از سنگ و چوب با دست خود می‌تراشیدند، پرستش می‌کردند و در مشکلات خود به این موجودات بی‌شعور پناه می‌بردند. دختران خود را با دست خویش زنده به گور می‌کردند، سهل است به این عمل فخر و مباحات نیز می‌کردند که نگذاریم ناموسمان به دست بیگانگان بیفتد.

مراسم نماز و نیایش آن‌ها کف زدن و سوت کشیدن در کنار خانهٔ کعبه بوده و حتی زنان به صورت برهنهٔ مادرزاد بر گرد خانهٔ خدا طواف می‌کردند و آن را عبادت می‌شمردند. انواع خرافات و موهومات بر افکار آن‌ها حاکم بود و جنگ و خونریزی و غارتگری مایهٔ مباحاتشان، زن در میان آن‌ها متاع بی‌ارزشی بود که حتی روی آن قمار می‌زدند و از ساده‌ترین حقوق انسانی محروم بود، کینه‌ها و عداوت‌ها را پدران به ارث به فرزندان‌شان منتقل می‌کردند و به همین دلیل خونریزی و کُشت و کُشتار یک امر عادی محسوب می‌شد. آری پیامبر آمد و آن‌ها را از این ضلال مبین به برکت کتاب و حکمت نجات داد و

تعلیم و تربیت نمود و به راستی نفوذ در چنین جامعه گمراهی خود یکی از دلایل عظمت اسلام و معجزه آشکار پیامبر بزرگ ما است .

﴿ ۳ 〉 وَ آخِرِينَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

و رسول بر گروه دیگری که هنوز به آنها ملحق نشده اند و او عزیز و حکیم است .
پیامبر اسلام تنها مبعوث به این قوم « اُمّی » نبود ، بلکه دعوتش همه جهانیان را در بر می گیرد . اقوام دیگری که بعد از یاران پیامبر اسلام پا به عرصه وجود گذاردند ، در مکتب تعلیم و تربیت پیامبر پرورش یافتند و از سرچشمه زلال قرآن و سنت محمدی سیراب گشتند ، آری آنها نیز مشمول این دعوت بزرگ بودند .
به این ترتیب آیه فوق تمام اقوامی را که بعد از صحابه پیامبر به وجود آمدند از عرب و عجم شامل می شود ، در حدیثی می خوانیم ؛ هنگامی که پیامبر این آیه را تلاوت فرمود ، سؤال کردند : « این ها چه کسانی هستند ؟ » پیامبر دست خود را بر شانه سلمان گذارد و فرمود : « لَوْ كَانَ الْإِيمَانُ فِي الثُّرَيَّا لَنَالَتْهُ رِجَالٌ مِنْ هَؤُلَاءِ : اگر ایمان در ثریا

(ستاره دوردستی که در این زمینه ضرب‌المثل است) باشد، مردانی از این گروه (ایرانیان) به آن دست می‌یابند.»

﴿۴﴾ ذَٰلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ

این فضل خدا است که به هر کس بخواهد (و شایسته بداند) می‌بخشد و خداوند صاحب فضل عظیم است.

هم رهبری پیامبر ، برای امت فضل الهی است و هم مقام نبوت برای شخص پیامبر . ناگفته پیدا است که تعبیر «مَنْ يَشَاءُ» (هرکس را بخواهد) مفهومش این نیست که خدا بی حساب ، فضل و مرحمت خود را به کسی می‌دهد ، بلکه مشیت در این جا توأم با حکمت است ، همان‌گونه که توصیف خداوند را به عزیز و حکیم در نخستین آیه سوره این مطلب را روشن ساخته است .

فضل الهی روی حساب است

در حدیثی آمده است که جمعی از فقرای امت خدمت رسول خدا رسیدند و

عرض کردند: «ای رسول خدا! ثروتمندان اموالی برای انفاق دارند و ما چیزی نداریم، وسیله‌ای برای حج دارند و ما نداریم و امکانات برای آزاد کردن بندگان دارند و ما نداریم.»

پیامبر فرمود: «هر کسی که صد بار «تکبیر» بگوید، افضل است از آزاد کردن یک برده و کسی که صد بار «تسبیح خدا» بگوید، افضل است از این که یکصد اسب را برای جهاد زین و لجام کند و کسی که صد بار «لا اله الا الله» بگوید، عملش از تمام مردم در آن روز برتر است، مگر این که کسی بیشتر بگوید.»

این سخن به گوش اغنیاء رسید، آنها نیز به سراغ این اذکار رفتند، فقرای امت خدمت پیامبر رسیدند و عرض کردند: «سخن شما به گوش این‌ها رسیده و آن‌ها نیز مشغول ذکر شده‌اند.»

پیغمبر اکرم فرمود: «ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ: این فضل الهی است به هر کس بخواهد، می‌دهد» (اشاره به این که این برای امثال شما است که اشتیاق انفاق دارید و وسیله آن را در اختیار ندارید و اما برای آن‌ها که ثروتمندند، راه وصول به فضل الهی

از طریق انفاق از ثروت‌هایشان است و البته در این ثواب شما هم شریک شده‌اند). (۱)



مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَاراً
بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ

کسانی که مکلف به تورات شدند ولی حق آن را اداء ننمودند ، مانند درازگوشی هستند که کتاب‌هایی را حمل می‌کند ، قومی که آیات الهی را تکذیب کردند ، مثال بدی دارند و خداوند جمعیت ظالمان را هدایت نمی‌کند.

چهارپایی بر او کتابی چند

در بعضی از روایات آمده است که یهود می‌گفتند : « اگر محمد به رسالت مبعوث شده ، رسالتش شامل حال ما نیست » ، لذا نخستین آیه مورد بحث به آن‌ها گوشزد می‌کند که اگر کتاب آسمانی

خود را دقیقاً خوانده و عمل می‌کردید ، این سخن را نمی‌گفتید ، چراکه بشارت ظهور پیامبر اسلام در آن آمده است .

او از کتاب چیزی جز سنگینی احساس نمی‌کند و برایش تفاوت ندارد که سنگ و چوب بر پشت دارد یا کتاب‌هایی که دقیق‌ترین اسرار آفرینش و مفیدترین برنامه‌های زندگی در آن است . این گویاترین مثالی است که برای عالم بی‌عمل می‌توان بیان کرد که سنگینی مسئولیت علم را بر دوش دارد بی‌آن‌که از برکات آن بهره گیرد و افرادی که با الفاظ قرآن سر و کار دارند ولی از محتوا و برنامه عملی آن بی‌خبرند (و چه بسیارند این افراد در بین صفوف مسلمین) مشمول همین آیه‌اند .

این آیه هشداری است به همه مسلمانان که مراقب باشند سرنوشتی همچون یهود پیدا نکنند ، این فضل عظیم الهی که شامل حال آن‌ها شده و این قرآن مجید که بر آن‌ها نازل گردیده ، برای این نیست که تنها در خانه‌ها خاک بخورد ، یا به عنوان « تعویذ چشم زخم » حمایت کنند یا برای حفظ از حوادث به هنگام سفر از زیر آن رد شوند ، یا برای میمنت و

شگون خانه جدید همراه آئینه به خانه تازه بفرستند و تا این حد آن را تنزل ندهند و یا آخرین همت آن‌ها تلاش و کوشش برای رعایت تجوید و تلاوت زیبا و ترتیل و حفظ آن باشد، ولی در زندگی فردی و اجتماعی کمترین انعکاسی نداشته باشد و در عقیده و عمل از آن اثری به چشم نخورد.

سپس در ادامه این مثل می‌افزاید: «بُنُسْ مَثْلُ الْقَوْمِ...» چگونه آن‌ها تشبیه به «حمار حامل اسفار» نشوند در حالی که نه تنها با عمل که با زبان هم آیات الهی را انکار کردند؟ و در پایان آیه در یک جمله کوتاه و پرمعنی می‌فرماید: «خداوند، قوم ستمگر را هدایت نمی‌کند». درست است که هدایت کار خدا است، اما زمینه لازم دارد و زمینه آن که روح حق‌طلبی و حق‌جویی است، باید از ناحیه خود انسان‌ها فراهم شود و ستمگران از این مرحله دورند.

﴿۶﴾ قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِنْ زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ

بگو ای یهودیان! اگر گمان می‌کنید که شما دوستان خدا غیر از مردم هستید، آرزوی

مرگ کنید، اگر راست می‌گویید (تابه لقای محبوبتان برسید).
 اگر شما راست می‌گویید و دوست خاص او هستید، پس چرا این قدر به زندگانی دنیا
 چسبیده‌اید؟ چرا این قدر از مرگ وحشت دارید؟ این دلیل بر این است که شما در این
 ادعای خود صادق نیستید.

قرآن همین معنی را به تعبیر دیگری در آیه ۹۶ سورة بقره بازگو کرده است، می‌گوید:
 «آنها را حریص‌ترین مردم بر زندگی این دنیا می‌یابی، حتی حریص‌تر از مشرکان، تا آن‌جا که هریک از آنها
 دوست دارد هزار سال عمر کند، در حالی که این عمر طولانی او را از عذاب الهی باز نخواهد داشت و خداوند
 به اعمال آنها بینا است».

عالم بی‌عمل

بدون شک تحصیل علم، مشکلات فراوانی دارد، ولی این مشکلات هر قدر باشد، در
 برابر برکات حاصل از علم، ناچیز است. بیچارگی انسان روزی خواهد بود که زحمت
 تحصیل علم را بر خود هموار کند، اما چیزی از برکاتش عاید او نشود، درست بسان

چهارپایی است که سنگینی یک بار کتاب را به پشت خود احساس می‌کند، بی‌آنکه از محتوای آن بهره گیرد.

در بعضی از تعبیرات، عالم بی‌عمل به «شَجَرٌ بِالْأَثَرِ» (درخت بی‌میوه) یا «سَحَابٌ بِالْمَطَرِ» (ابر بی‌باران) یا شمعی که می‌سوزد و اطراف خود را روشن می‌کند ولی خودش از بین می‌رود، یا چهارپایی که به آسیاب می‌بندند و دائماً زحمت می‌کشد و طی طریق می‌کند، اما چون به دور خود می‌گردد، هرگز راهی را طی نمی‌کند و به جایی نمی‌رسد و مانند این تشبیهات که هر کدام بیانگر گوشه‌ای از سرنوشت شوم عالم بی‌عمل است، تشبیه شده است. در روایات اسلامی نیز در نکوهش این‌گونه عالمان، تعبیرات تکان‌دهنده‌ای آمده است: از جمله؛ از پیامبر نقل شده: «هرکس علمش افزوده شود ولی بر هدایتش نیفزاید، این علم جز دوری از خدا، برای او حاصلی ندارد» (مَنْ أُرْدَاهُ عِلْمًا وَلَمْ يَزِدَّهُ هُدًى لَمْ يَزِدَّهُ مِنَ اللَّهِ إِلَّا بُعْدًا).^(۱)

۱- «محجة البیضاء»، جلد ۱، صفحه ۱۲۵ و ۱۲۶.

در جای دیگر از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می خوانیم: «علم باعمل توأم است ، هر کس چیزی را می داند ، باید به آن عمل کند و علم فریاد می زند و عمل را دعوت می کند ، اگر به او پاسخ مثبت نداد ، از آنجا کوچ می کند» (الْعِلْمُ مَقْرُونٌ بِالْعَمَلِ، فَمَنْ عَلِمَ عَمِلَ وَالْعِلْمُ يَهْتِفُ بِالْعَمَلِ فَإِنْ أَجَابَهُ وَالْأَرْضُ تَحُلُّ عَنْهُ) .^(۱)

﴿ ۷ ﴾ وَلَا يَتَمَنَّوْنَ لَهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ

ولی آنها هرگز تمنای مرگ نمی کنند ، به خاطر اعمالی که از پیش فرستاده اند و خداوند ظالمان را به خویی می شناسد .

در حقیقت ترس انسان از مرگ به خاطر یکی از دو عامل است ؛ یا به زندگی بعد از مرگ ، ایمان ندارد و مرگ را هیولای فنا و نیستی و ظلمتکده عدم می پندارد و طبیعی است که انسان از نیستی و عدم بگریزد .

۱- «نهج البلاغه» ، کلمات قصار ، جمله ۳۶۶ .

و یا این‌که به جهان پس از مرگ معتقد است ، اما پرونده اعمال خود را چنان تاریک و سیاه می‌بیند که از حضور در آن دادگاه بزرگ ، سخت بیمناک است .
و از آن‌جا که یهود معتقد به معاد و جهان پس از مرگ بودند ، طبعاً علت وحشت آن‌ها از مرگ ، عامل دوم بود .

﴿ ۸ ﴾ قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ
بگو این مرگی که از آن فرار می‌کنید ، سرانجام با شما ملاقات خواهد کرد ، سپس به سوی کسی که از پنهان و آشکار باخبر است ، برده می‌شوید و شمارا از آنچه انجام می‌دادید ، خبر می‌دهد .

ولی مسلماً این وحشت و اضطراب ، مشکلی را حل نمی‌کند چون مرگ ، شتری است که بر درِ خانه همه خوابیده است .

قانون مرگ ، از عمومی‌ترین و گسترده‌ترین قوانین این عالم است ، انبیاء بزرگ الهی و

فرشتگان مقربین همه می‌میرند و جُز ذات پاک خداوند در این جهان باقی نمی‌ماند .
تنها راه برای پایان دادن به این وحشت ، پاک‌سازی اعمال و شستشوی دل
از آلودگی گناه می‌باشد که هرکس حسابش پاک است ، از محاسبه‌اش چه باک است ؟

علل سه گانه ترس انسان از مرگ

معمولاً غالب مردم از مرگ می‌ترسند ، تنها گروه اندکی هستند که بر چهره
مرگ لبخند می‌زنند و آن را در آغوش می‌فشارند ، دلّقی^(۱) رنگ رنگ را می‌دهند
و جانی جاودان را می‌گیرند .

چرا مرگ و مظاهرش و حتی نام آن برای عده‌ای دردآور است ؟
۱- دلیل عمده‌اش این است که به زندگی بعد از مرگ ، ایمان ندارند و یا اگر ایمان

۱- دلّقی یعنی جامه کهنه و صله‌دار ، آن‌هم وصله‌های غیرهم‌رنگ .

دارند، این ایمان به صورت یک باور عمیق درنیامده و بر افکار و عواطف آن‌ها حاکم نشده است . وحشت انسان از فناء و نیستی ، طبیعی است . انسان حتی از تاریکی شب می‌ترسد چرا که ظلمت ، نیستی نور است و گاه از مرده نیز می‌ترسد چراکه آن هم در مسیر فناء قرار گرفته است . اما اگر انسان با تمام وجودش باور کند که دنیا ، زندان مؤمن و بهشت کافر است (الدُّنْيَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ وَ جَنَّةُ الْكَافِرِ) .^(۱)

اگر باور کند که این جسم خاکی ، قفسی است برای مرغ روح او که وقتی این قفس شکست ، آزاد می‌شود و به هوای کوی دوست پَر و بال می‌زند ، اگر باور کند که « حجاب چهره جان می‌شود غبار تنش » ، مسلماً در آرزوی آن دم است که از این چهره پرده برفکند . اگر باور کند که مرغ باغ ملکوت است و از عالم خاک نیست و تنها « دو سه روزی قفسی

۱- «سفينة البحار»، جلد ۱، صفحه ۶۰۳ .

ساخته‌اند از بدنش»، آری اگر دیدگاه انسان دربارهٔ مرگ چنین باشد، هرگز از مرگ وحشت نمی‌کند، در عین این‌که زندگی را برای پیمودن مسیر تکامل خواهان است.

﴿۲﴾ - علت دیگر برای ترس از مرگ، دلبستگی بیش از حد به دنیا است، چراکه مرگ میان او و محبوبش جدایی می‌افکند و دل‌کنند از آن همه امکاناتی که برای زندگی مرفه و پُر عیش و نوش فراهم ساخته، برای او طاقت‌فرسا است.

﴿۳﴾ - عامل سوم خالی بودن ستون حسنات و پُر بودن ستون سیئات نامهٔ عمل است. در حدیثی می‌خوانیم: کسی خدمت پیامبر آمد و عرض کرد: «یا رسول الله من چرا مرگ را دوست نمی‌دارم؟» فرمود: «آیا ثروتی داری؟» عرض کرد: «آری»، فرمود: «چیزی از آن راپیش از خود فرستاده‌ای؟» عرض کرد: «نه»، فرمود: «به همین دلیل است که مرگ را دوست نداری (چون نامهٔ اعمال از حسنات خالی است)». (۱)

دیگری نزد ابوذر آمد و همین سؤال را کرد که : « چرا از مرگ منتفریم ؟ » فرمود : « لَا تُكْمَ عَمَرَتُمُ الدُّنْيَا وَ حَرَبْتُمُ الْآخِرَةَ فَتَكْرَهُوْنَ اَنْ تَنْتَقِلُوْا مِنْ عُمْرَانٍ اِلَى خَرَابٍ : برای این که شما دنیا را آباد کرده اید و آخرتتان را ویران، طبعی است که دوست ندارید از نقطه آبادی به نقطه ویرانی منتقل شوید . » (۱)

﴿ ۹ ﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ وَ ذَرُوا الْبَيْعَ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ای کسانی که ایمان آورده اید ! هنگامی که برای نماز روز جمعه اذان گفته می شود ، به سوی ذکر خدا بشتابید و خرید و فروش را رها کنید که این برای شما بهتر است اگر می دانستید .

بزرگترین اجتماع عبادی سیاسی هفته

« نودی » از ماده « نداء » به معنی « بانگ برآوردن » است و در اینجا به

معنی "اذان" است ، زیرا در اسلام ندایی برای نماز جز اذان نداریم . البته ترک خرید و فروش مفهوم وسیعی دارد که هر کار مزاحمی را شامل می شود . اما این که چرا روز «جمعه» را به این نام نامیده اند ؟ به خاطر اجتماع مردم در این روز برای نماز است .

﴿ ۱۰ ﴾ فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ

و هنگامی که نماز پایان گرفت ، شما آزادید در زمین پراکنده شوید و از فضل الهی طلب کنید و خدا را بسیار یاد نمایید تا رستگار شوید . گرچه جمله «ابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ» (فضل خدا را طلب کنید) یا تعبیرات مشابه آن در قرآن مجید شاید غالباً به معنی " طلب روزی و کسب و تجارت " آمده است ، ولی روشن است که مفهوم این جمله گسترده است و کسب و کار یکی از مصادیق آن است ، لذا بعضی آن را به معنی " عیادت مریض " و " زیارت مؤمن " یا " تحصیل علم و دانش " تفسیر کرده اند ، هر چند

منحصر به این‌ها نیز نمی‌باشد .

جمله « وَ اذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيراً » مفهوم گسترده‌ای دارد که اشاره به یاد خدا و فکر و توجه به خدا در بازارها و به هنگام معاملات و عدم انحراف از اصول حق و عدالت ، مصادیقی از آن است . این نیز مسلّم است که روح « ذکر » ، « فکر » است و ذکر بی فکر ، لقلقه زبانی بیش نیست و آنچه مایه فلاح و رستگاری است ، همان ذکر آمیخته با تفکر در جمیع حالات است . اصولاً ادامه « ذکر » سبب می‌شود که یاد خدا در اعماق جان انسان رسوخ کند و ریشه‌های غفلت و بی‌خبری که عامل اصلی هر گونه گناه است ، را بسوزاند و انسان را در مسیر فلاح و رستگاری قرار دهد و حقیقت « لَعَلَّكُمْ تَفْلِحُونَ » حاصل گردد .

﴿ ۱۱ ﴾ وَ اِذَا رَاَوْا تِجَارَةً اَوْ لَهْوًا اَنْفَضُوْا اِلَيْهَا وَ تَرَكُوْكَ قَائِمًا قُلْ مَا عِنْدَ اللّٰهِ خَيْرٌ مِنَ اللّٰهُوِّ وَ مِنَ التِّجَارَةِ وَ اللّٰهُ خَيْرُ الرَّازِقِيْنَ

هنگامی که تجارت یا سرگرمی و لهوی را ببینند ، پراکنده می‌شوند و به سوی آن می‌روند و تو را ایستاده به حال خود رها می‌کنند ، بگو آنچه نزد خدا است ،

بهرتر از لهُو و تجارت است و خداوند بهترین روزی‌دهندگان است .
 تعبیر به «لَهُو» اشاره به طبل و سایر آلات لهُوی است که به هنگام ورود قافله تازه‌ای به مدینه می‌زدند که هم نوعی اخبار و اعلام بود و هم وسیله‌ای برای سرگرمی و تبلیغ کالا .
 تعبیر به «إِنْفُضُوا» به معنی "پراکنده شدن" و "انصراف از نماز جماعت" و "روی آوردن به کاروان" است که طبق شأن نزول آیه هنگامی که کاروان «دحیه» وارد مدینه شد ، با صدای طبل و سایر آلات لهُو مردم را به بازار فراخواند ، مردم مدینه حتی مسلمانانی که در مسجد مشغول استماع خطبه نماز جمعه پیامبر بودند ، به سوی او شتافتند و تنها سیزده نفر و به روایتی کمتر در مسجد باقی ماندند .
 تعبیر به «قَائِمًا» نشان می‌دهد که پیامبر ایستاده ، خطبه نماز جمعه را می‌خواند .
 ثواب و پاداش الهی و برکاتی که از حضور در نماز جمعه و شنیدن مواعظ و اندرزهای پیامبر و تربیت معنوی و روحانی عاید شما می‌شود ، قابل مقایسه با هیچ چیز دیگر نیست و اگر از این می‌ترسید که روزی شما بریده شود ، اشتباه می‌کنید ، خداوند

بهترین روزی دهندگان است .

نخستین نماز جمعه در اسلام

در بعضی از روایات اسلامی آمده است که مسلمانان مدینه ، پیش از آنکه پیامبر هجرت کند ، با یکدیگر صحبت کردند و گفتند : یهود در یک روز هفته اجتماع می کنند (روز شنبه) و نصاری نیز روزی برای اجتماع دارند (یکشنبه) ، خوب است ما هم روزی را قرار دهیم و در آن روز جمع شویم و ذکر خدا گوئیم و شکر او را به جا آوریم ، آن ها روز قبل از شنبه را که در آن زمان « یَوْمُ الْعَرُوبَةِ » نامیده می شد ، برای این هدف برگزیدند و به سراغ « اسعد بن زراره » (یکی از بزرگان مدینه) رفتند ، او نماز را به صورت جماعت با آن ها به جا آورد و به آن ها اندرز داد و آن روز ، روز « جمعه » نامیده شد ، زیرا روز اجتماع مسلمین بود . « اسعد » دستور داد گوسفندی را ذبح کردند و نهار و شام همگی از همان یک گوسفند بود ، چراکه تعداد مسلمانان در آن روز بسیار کم بود ... و این نخستین جمعه ای بود که در اسلام تشکیل شد .

اما اولین جمعه‌ای که رسول خدا با اصحابش تشکیل دادند ، هنگامی بود که به مدینه هجرت کرد ، وارد مدینه شد و آن روز ، روز دوشنبه دوازدهم ربیع‌الاول هنگام ظهر بود ، حضرت چهار روز در «قبا» ماندند و مسجد قبا را بنیان نهادند ، سپس روز جمعه به سوی مدینه حرکت کرد (فاصله میان قبا و مدینه بسیار کم است و امروز قبا یکی از محله‌های داخل مدینه است) و به هنگام نماز جمعه به محله « بنی سالم » رسید و مراسم نماز جمعه را در آنجا برپاداشت و این اولین جمعه‌ای بود که رسول خدا در اسلام به‌جا آورد ، خطبه‌ای هم در این نماز جمعه خواند که اولین خطبه حضرت در مدینه بود .^(۱)

اهمیت نماز جمعه

بهترین دلیل بر اهمیت این فریضه بزرگ اسلامی قبل از هر چیز آیات همین سوره است که به‌همه مسلمانان و اهل ایمان دستور می‌دهد به محض شنیدن اذان جمعه به سوی آن

۱- «مجمع‌البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۲۸۶ .

بشتابند و هرگونه کسب و کار و برنامه مزاحم را ترک گویند تا آن جا که اگر در سالی که مردم گرفتار کمبود مواد غذایی هستند، کاروانی بیاید و نیازهای آن ها را با خود داشته باشد، به سراغ آن نروند و برنامه نماز جمعه را ادامه دهند .

در احادیث اسلامی نیز تأکیدهای فراوانی در این زمینه وارد شده است از جمله : در خطبه ای که موافق و مخالف آن را از پیامبر گرامی اسلام نقل کرده اند ، آمده است : «خداوند نماز جمعه را بر شما واجب کرده ، هر کس آن را در حیات من یا بعد از وفات من از روی استخفاف یا انکار ترک کند ، خداوند او را پیریشان می کند و به کار او برکت نمی دهد، بدانید نماز او قبول نمی شود، بدانید زکات او قبول نمی شود، بدانید حج او قبول نمی شود ، بدانید اعمال نیک او قبول نخواهد شد تا از این کار توبه کند» . (۱)

۱- «وسائل الشیعه» ، جلد ۵ ، باب وجوب صلوٰة الجمعة ، حدیث ۲۸ .

روایات در این زمینه بسیار است که ذکر همه آنها به طول می انجامد ، در این جا با اشاره به یک حدیث دیگر این بحث را پایان می دهیم .

کسی خدمت پیامبر آمد ، عرض کرد : « یا رسول الله ! من بارها آماده حج شده ام ، اما توفیق نصیب نشده » ، فرمود : « عَلَيْكَ بِالْجُمُعَةِ فَإِنَّهَا حَجُّ الْمَسَاكِينِ : بر تو باد به نماز جمعه که حج مستمندان است » ^(۱) (اشاره به این که بسیاری از برکات کنگره عظیم اسلامی حج در اجتماع نماز جمعه وجود دارد) .

البته باید توجه داشت که مذمت های شدیدی که در مورد ترک نماز جمعه آمده است و تارکان نماز جمعه در ردیف منافقان شمرده شده اند ، در صورتی است که نماز جمعه واجب عینی باشد ، یعنی در زمان حضور امام معصوم و مبسوط الید ، ولی در زمان غیبت

۱- « وسائل الشیعه » ، جلد ۵ ، صفحه ۵ ، حدیث ۱۷ .

بنابراین که واجب مخیر باشد (تخیر میان نماز جمعه و نماز ظهر) و از روی استخفاف و انکار انجام نگیرد، مشمول این مذمت‌ها نخواهد شد، هر چند عظمت نماز جمعه و اهمیت فوق‌العاده آن در این حال نیز محفوظ است (توضیح بیشتر درباره این مسأله را در کتب فقهی باید مطالعه کرد).

فلسفه نماز عبادی سیاسی جمعه

نماز جمعه قبل از هر چیز یک عبادت بزرگ دستجمعی است و اثر عمومی عبادات را که تلطیف روح و جان و شستن دل از آلودگی‌های گناه و زدودن زنگار معصیت از قلب می‌باشد، دربردارد، خصوصاً این که مقدمتاً دو خطبه دارد که مشتمل بر انواع مواعظ و اندرزها و امر به تقوا و پرهیزگاری است.

و اما از نظر اجتماعی و سیاسی، یک کنگره عظیم هفتگی است که بعد از کنگره سالانه حج، بزرگترین کنگره اسلامی می‌باشد و به همین دلیل در روایتی که قبلاً از پیغمبر اکرم نقل کردیم، آمده بود که جمعه، حج کسانی است که قادر به شرکت در مراسم حج نیستند.

در حقیقت اسلام به سه اجتماع بزرگ اهمیت می‌دهد ؛
 اجتماعات "روزانه" که در نمازجماعت حاصل می‌شود .
 اجتماع "هفتگی" که در مراسم نماز جمعه است .
 و اجتماع حج که در کنار خانه خدا "هر سال یک بار" انجام می‌گیرد .
 نقش نماز جمعه در این میان بسیار مهم است ، خصوصاً این که یکی از برنامه‌های
 خطیب در خطبه نماز جمعه ، ذکر مسائل مهم سیاسی و اجتماعی و اقتصادی است و
 به این ترتیب این اجتماع عظیم و پرشکوه می‌تواند منشأ برکات زیر شود :
 الف : آگاهی بخشیدن به مردم در زمینه معارف اسلامی و رویدادهای مهم اجتماعی و سیاسی .
 ب : ایجاد همبستگی و انسجام هرچه بیشتر در میان صفوف مسلمین
 به گونه‌ای که دشمنان را به وحشت افکند و پشت آن‌ها را بلرزاند .
 ج : تجدید روح دینی و نشاط معنوی برای توده مردم مسلمان .
 د : جلب همکاری برای حل مشکلات عمومی .

به همین دلیل همیشه دشمنان اسلام ، از یک نماز جمعه جامع شرایط که دستورهای اسلامی دقیقاً در آن رعایت شود ، بیم داشته‌اند .

و نیز به همین دلیل نماز جمعه همیشه به عنوان یک اهرم نیرومند سیاسی در دست حکومت‌ها بوده‌است ، منتها حکومت‌های عدل همچون حکومت پیغمبر اکرم از آن بهترین بهره‌برداری‌ها را به نفع اسلام و حکومت‌های جور همانند بنی‌امیه از آن سوءاستفاده برای تحکیم پایه‌های قدرت خود می‌کردند .

در طول تاریخ مواردی را مشاهده می‌کنیم که هرکس می‌خواست بر ضدّ حکومتی قیام کند ، نخست از شرکت در نماز جمعه او خودداری می‌کرد ، چنان‌که در داستان عاشوراء می‌خوانیم که گروهی از شیعیان در خانه « سلیمان بن صرد خزاعی » جمع شدند و نامه‌ای خدمت امام حسین علیه السلام از کوفه فرستادند که در نامه آمده بود : « نعمان بن بشیر » والی بنی‌امیه بر کوفه ، مزوی شده و مادر نماز جمعه او شرکت نمی‌کنیم و چنان‌چه بدانیم شما به سوی ما حرکت

کرده‌اید، او را از کوفه بیرون خواهیم کرد» (۱).

توجه به این نکته که طبق فقه شیعه در محدوده یک فرسخ در یک فرسخ، بیش از یک نماز جمعه جایز نیست و حتی کسانی که در دو فرسخی (تقریباً ۱۱ کیلومتری) از محل انعقاد نماز جمعه قرار دارند، در آن نماز شرکت می‌کنند، روشن می‌شود که عملاً در هر شهر کوچک یا بزرگ و حومه آن یک نماز جمعه بیشتر منعقد نخواهد شد، بنابراین چنین اجتماعی عظیم‌ترین اجتماع آن منطقه را تشکیل می‌دهد.

شرایط وجوب نماز جمعه

در این‌که امام جمعه مانند هر امام جماعت دیگر باید عادل باشد، تردیدی نیست ولی سخن در این است که شرایطی افزون بر این دارد یا نه؟

۱- «بحار الانوار»، جلد ۴۴، صفحه ۳۳۳.

جمعی معتقدند این نماز از وظایف امام معصوم یا نماینده خاص او است و به تعبیر دیگر مربوط به زمان حضور امام معصوم علیه السلام است. در حالی که بسیاری از محققین معتقدند که این شرط وجوب عینی نماز جمعه است، ولی برای وجوب تخییری این شرط لازم نیست و در زمان غیبت نیز می توان نماز جمعه را برپاداشت و جانشین نماز ظهر می شود و حق هم همین است، بلکه هرگاه حکومت اسلامی با شرایط آن از طرف نایب عام امام علیه السلام تشکیل گردد، احتیاط این است که امام جمعه منصوب از طرف او باشد و مسلمانان در نماز جمعه شرکت کنند. سایر مسائل مربوط به نماز جمعه را باید در کتب فقهی و حدیثی جستجو نمود. ^(۱)

پایان سورة جمعه

سورة منافقين

فضیلت تلاوت سورة « منافقين »

پیرامون فضیلت تلاوت این سوره ، از پیغمبر اکرم نقل شده که فرمودند : « کسی که سورة "منافقین" را بخواند ، از هرگونه نفاق ، پاک می شود » .^(۱)

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم : « بر هر مؤمنی از شیعیان ما لازم است در شب جمعه ، سورة "جمعه" و "سبح اسم ربك الاعلی" را بخواند و در ظهر جمعه ، سورة "جمعه" و "منافقین" را و هرگاه چنین کند ، گویی عمل رسول الله را انجام داده و پاداش و ثوابش بر خدا ، بهشت است » .^(۲)

۱- « مجمع البیان » ، آغاز سورة منافقین .
 ۲- « نور الثقلین » ، جلد ۵ ، صفحه ۳۳۱ .

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِنام خداوند بخشنده بخشایشگر

﴿ ۱ ﴾ إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ

هنگامی که منافقان نزد تو می آیند ، می گویند : ما شهادت می دهیم که حتماً تو رسول
خدایی - خداوند می داند که تو قطعاً رسول او هستی - ولی خداوند شهادت
می دهد که منافقان دروغگو هستند .

« مُنَافِقٌ » در اصل از ماده « نَفَقَ » به معنی « نفوذ و پیشروی » است و « نَفَقَ » به معنی
« کانال ها و نقب هایی است که زیر زمین می زنند تا برای استتار یا فرار از آن استفاده کنند » .
و به این ترتیب « منافق » کسی است که طریقی مرموز و مخفیانه برای خود برگزیده تا با
مخفی کاری و پنهان کاری در جامعه نفوذ کند و به هنگام خطر از طریق دیگر فرار نماید .
نخستین نشانه نفاق ، دوگانگی ظاهر و باطن است که با زبان مؤکداً اظهار ایمان

می‌کنند ولی در دل آن‌ها مطلقاً خبری از ایمان نیست ، این دروغ‌گویی و کذب ، این دوگانگی درون و بیرون محور اصلی نفاق را تشکیل می‌دهد . قابل توجه این‌که صدق و کذب دو گونه است ؛ « صدق و کذب خبری » و « صدق و کذب مخبری » . در قسم اول معیار ، موافق و مخالف واقع بودن است ، ولی در قسم دوم موافقت و مخالفت با اعتقاد ، مطرح است ، یعنی اگر انسان خبری می‌دهد که مطابق با واقع است ولی بر خلاف عقیده او ، آن را کذب (مخبری) می‌نامیم و اگر موافق عقیده او است ، صدق می‌باشد .

روی این حساب ، شهادت منافقان به رسالت پیامبر گرامی اسلام از نظر اخبار ، هرگز کذب نبود ، یک واقعیت بود ، ولی از نظر گوینده و مخبر چون بر خلاف عقیده آن‌ها بود ، کذب محسوب می‌شد ، لذا قرآن می‌گوید: تو پیغمبر خدا هستی اما این‌ها دروغ می‌گویند . به تعبیر دیگر منافقان نمی‌خواستند خبر از رسالت پیامبر اسلام بدهند ، بلکه می‌خواستند از اعتقاد خود به نبوت او خبر دهند و مسلماً در این خبر دروغگو بودند .

سرچشمه نفاق و نشانه‌های منافقان

مسأله نفاق و منافقان در اسلام از زمانی مطرح شد که پیامبر اسلام به مدینه هجرت فرمود و پایه‌های اسلام، قوی و پیروزی آن آشکار شد و گرنه در مکه تقریباً منافقی وجود نداشت، زیرا مخالفان قدرتمند هر چه می‌خواستند، آشکارا بر ضد اسلام می‌گفتند و انجام می‌دادند و از کسی پروا نداشتند و نیازی به کارهای منافقانه نبود. اما هنگامی که نفوذ و گسترش اسلام در مدینه دشمنان را در ضعف و ناتوانی قرار داد، دیگر اظهار مخالفت به طور آشکار مشکل و گاه غیر ممکن بود و لذا دشمنان شکست‌خورده برای ادامه برنامه‌های تخریبی خود تغییر چهره داده، ظاهراً به صفوف مسلمانان پیوستند، ولی در خفاء به اعمال خود ادامه می‌دادند.

اصولاً طبیعت هرانقلابی این است که بعد از پیروزی چشمگیر با صفوف منافقان روبرو خواهد شد و دشمنان سرسخت دیروز به صورت عوامل نفوذی امروز در لباس دوستان ظاهری جلوه‌گر می‌شوند و از این‌جا است که می‌توان فهمید چرا این‌همه آیات مربوط

به منافقین در مدینه نازل شده نه در مکه .
این نکته نیز قابل توجه است که مسئله نفاق و منافقان خاص عمر پیامبر نبود ، بلکه هر جامعه‌ای - مخصوصاً جوامع انقلابی - با آن روبرو هستند ، به همین دلیل باید تحلیل‌ها و موشکافی‌های قرآن را روی این مسئله نه به عنوان یک مسئله تاریخی ، بلکه به عنوان یک مسئله مورد نیاز فعلی، مورد بررسی دقیق قرارداد و از آن برای مبارزه با روح نفاق و خطوط منافقین در جوامع اسلامی امروز الهام گرفت .
و نیز باید نشانه‌های آن‌ها را که قرآن به طور گسترده بازگو کرده است ، دقیقاً شناخت و از طریق این نشانه‌ها به خطوط و نقشه‌های آن‌ها پی برد .
نکته مهم دیگر این‌که خطر منافقان برای هر جامعه از خطر هر دشمنی بیشتر است ، چراکه از یک سو شناخت آن‌ها غالباً آسان نیست و از سوی دیگر دشمنان داخلی هستند و گاه چنان در تار و پود جامعه نفوذ می‌کنند که جدا ساختن آن‌ها کار بسیار مشکلی است و از سوی سوم روابط مختلف آن‌ها با سایر اعضای جامعه کار مبارزه با آن‌ها را دشوار می‌سازد .

به همین دلیل اسلام در طول تاریخ خود بیشترین ضربه را از منافقان خورده و نیز به همین دلیل قرآن سخت‌ترین حملات خود را متوجه منافقان ساخته و آن‌قدر که آن‌ها را کوبیده، هیچ دشمنی را نکوبیده است.

﴿۲﴾ **إِتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ**
 آن‌ها سوگندهایشان را سپر ساخته‌اند تا مردم را از راه خدا بازدارند، آن‌ها کارهای بسیار بدی انجام می‌دهند.

«جُنَّة» از ماده «جن» در اصل به معنی «پنهان کردن چیزی از حس» است و «جن» به‌خاطر این‌که موجودی ناپیدا است، این واژه بر او اطلاق می‌شود و از آن‌جا که «سپر» انسان را از ضربات اسلحه دشمن مستور می‌دارد، در لغت عرب به آن «جُنَّة» گفته می‌شود و باغ‌های پردرخت را نیز به‌خاطر مستور شدن زمین‌هایشان، «جَنَّت» گویند. به هر حال این یکی از آثار نفاق است که خود را در زیر پوششی از نام مقدس خداوند و سوگندهای غلاظ و شداد قرار می‌دهند تا چهره واقعی خویش را مکتوم دارند، عواطف

مردم را به سوی خود جلب کرده و از این طریق به اغفال آنها پردازند و « صَدَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ » کنند .

این تعبیر ضمناً نشان می‌دهد که آنها دائماً با مؤمنان در حال جنگ و ستیز هستند و هرگز نباید فریب این ظاهرسازی و چرب‌زبانی آنها را خورد ، زیرا انتخاب سپر مخصوص میدان‌های نبرد است .

درست است که در بعضی از مواقع ، انسان چاره‌ای جز سوگند ندارد و یا لاقلاً سوگند کمک به بیان اهمیت موضوع مورد نظر می‌کند ، ولی نه سوگند دروغ و نه سوگند برای هر چیز و هر کار که این شیوه منافقان است . آنها نه فقط برای مردم سوگند دروغین یاد می‌کنند ^(۱) ، بلکه همان‌گونه که در آیه ۱۸

۱- برای اطلاع بیشتر از سوگندهای دروغین منافقین ، به آیات ۴۲ ، ۷۴ و ۱۰۷ سورة توبه مراجعه کنید .

سوره مجادله آمده ، در عرصه محشر نیز در پیشگاه خداوند متوسل به سوگند دروغ می شوند و این نشان می دهد که این عمل جزء بافت وجودشان شده است که حتی در عرصه محشر و در پیشگاه خدا نیز دست بردار نیستند .

﴿ ۳ ﴾ ذٰلِكَ بِاَنَّهُمْ اٰمَنُوْا ثُمَّ كَفَرُوْا فَطُبِعَ عَلٰی قُلُوْبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُوْنَ
این به خاطر آن است که آن ها نخست ایمان آوردند سپس کافر شدند ، لذا بر دل های آن ها مهر نهاده شده و حقیقت را درک نمی کنند .

ظاهر آیه نشان می دهد که آن ها در آغاز حقیقتاً مؤمن شدند و بعد از آن که طعم ایمان را چشیدند و نشانه های حقانیت اسلام و قرآن را دیدند ، راه کفر را پیش گرفتند اما کفری توأم با نفاق نه آشکارا و با صراحت و همین سبب شد که خدا حس تشخیص را از آن ها سلب کند و از درک حقایق محروم بمانند ، زیرا اگر از اول حق را تشخیص نداده بودند ، عذری داشتند ، اما بعد از تشخیص حق و ایمان آوردن ، اگر به آن پشت پا بزنند ، خداوند توفیق را از آن ها سلب می کند .

در حقیقت منافقان دو گروهند: گروهی از اول ایمانشان صوری و ظاهری بوده و گروه دیگر در آغاز ایمان حقیقی داشته‌اند، سپس راه ارتداد و نفاق را پیش گرفته‌اند، ظاهر آیه مورد بحث، گروه دوم را می‌گوید.

در حقیقت این آیه شبیه آیه ۷۴ سورة توبه است که می‌گوید: «وَ كَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ: آن‌ها پس از اسلام، کافر شدند».

به هر حال این سومین نشانه از نشانه‌های آن‌ها است که از درک حقایق روشن غالباً محرومند و ناگفته پیدا است که این هرگز منتهی به جبر نمی‌شود، چراکه مقدمات آن را خودشان فراهم کرده‌اند.

وَ إِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ وَ أَنْ يَقُولُوا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِمْ كَانَتْهُمْ حُشْبٌ مُسْنَدَةٌ يَخْسَبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ هُمُ الْعَدُوُّ فَاحْذَرْهُمْ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنْى يُؤْفَكُونَ

هنگامی که آن‌ها را می‌بینی، جسم و قیافه آنان تو را در شگفتی فرومی‌برد و اگر سخن

بگویند ، به سخنانشان گوش فرامی دهی اما گویی چوب های خشکی هستند که بر دیوار تکیه داده شده ، هر فریادی از هرجا بلند شود ، بر ضد خود می پندارند ، آنها دشمنان واقعی تو هستند ، از آنان بر حذر باش ، خداوند آنها را بکشد چگونه از حق منحرف می شوند؟

در این آیه نشانه های بیشتری از منافقین را ارائه می دهد و می گوید : « ظاهری آراسته و قیافه هایی جالب دارند » .

علاوه بر این چنان شیرین و جذاب سخن می گویند که « وقتی حرف می زنند ، تو نیز به سخنانشان گوش فرامی دهی » .

و اما از نظر باطن « گویی چوب های خشکی هستند که بر دیوار تکیه داده شده است » . اجسامی بی روح ، صورت هایی بی معنی و هیكل هایی تو خالی دارند ، نه از خود استقلال ، نه از درون نور و صفایی و نه اراده و تصمیم محکم و ایمانی دارند ، درست همچون چوب های خشک تکیه زده بر دیوار .

بعضی مفسران روایت کرده‌اند که «عبدالله بن ابی» سرکرده منافقان، مردی درشت اندام، خوش قیافه، فصیح و چرب زبان بود. وقتی که با گروهی از یارانش وارد مجلس رسول خدا می‌شد، اصحاب از ظاهر آنها تعجب کرده و به سخنانشان گوش فرامی‌دادند ولی آنها (به خاطر غرور و نخوتی که داشتند) کنار دیوار رفته، به آن تکیه کرده و مجلس را تحت تأثیر قیافه و سخنان خود قرار می‌دادند^(۱) و آیه ناظر به حال آنها است. سپس می‌افزاید: آنها چنان توخالی و فاقد توکل بر خدا و اعتماد به نفس هستند که «هر فریادی از هر جا بلند شود، آن را بر ضد خود می‌پندارند». ترس و وحشتی عجیب همیشه بر قلب و جان آنها حکمفرما است و یک حالت سوء ظن و بدبینی جانکاه سراسر روح آنها را فراگرفته و به حکم «الخائن خائف» از همه چیز

۱- «کشاف»، جلد ۴، صفحه ۵۴۰.

حتی از سایه خود می ترسند و این نشانه دیگری از نشانه های منافقان است .
و در پایان آیه به پیامبر هشدار می دهد که « این ها دشمنان واقعی تو هستند ، از آنها
بر حذر باش . سپس می افزاید : « خدا آنها را بکشد ، چگونه از حق منحرف می شوند ؟ »
روشن است که این تعبیر ، اخبار نیست ، بلکه به صورت نفرین است و
برای مذمت و سرزنش و تحقیر این گروه ، ذکر شده ، شبیه تعبیرات روزمره ای
که انسان ها درباره یکدیگر دارند که قرآن با زبان خود مردم با آنها سخن می گوید .
به این ترتیب در این آیه نشانه های دیگری از منافقان از جمله ؛ وضع فربنده ظاهری
توأم با خالی بودن درون ، همچنین ترس و وحشت و بدگمانی نسبت به
هر چیز و هر حادثه ای ذکر شده است .

﴿ ۵ ﴾ **وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ لَوَّاْ رُؤُسَهُمْ وَ رَأَتْهُمْ
يَصْذُوبُونَ وَ هُمْ مُسْتَكْبِرُونَ**

هنگامی که به آنها گفته شود بیایید تا رسول خدا برای شما استغفار کند ، سرهای

خود را (از روی استهزاء و کبر و غرور) تکان می دهند و آن ها را می یینی که از سخنان تو اعراض کرده و تکبر می ورزند .

«لَوْؤًا» از ماده «لَوَّی» در اصل به معنی "تاییدن طناب" است و به همین مناسبت به معنی "برگرداندن سر" و یا "تکان دادن سر" نیز آمده است .

«يَصُدُّونَ» در دو معنی به کار می رود : "منع کردن" و "اعراض نمودن" ، که معنی دوم مناسب این آیه و معنی اول مناسب آیه دوم این سوره است .

در برابر لغزش هایی که از منافقین سر می زند و فرصت توبه و جبران آن را دارند ، کبر و غرور به آنان اجازه نمی دهد که در مقام جبران برآیند ، نمونه بارز این مطلب همان «عبدالله بن ابی» منافق معروف بود ، هنگامی که آن سخن بسیار زشت و ناروا را درباره پیامبر و مؤمنان مهاجر گفت که : « وقتی به مدینه بازگردیم ، عزیزان (اشاره به خودش و انصار) ، ذیلان (اشاره به مهاجرین) را بیرون خواهند کرد » و آیات قرآن نازل شد و سخت او را نکوهش نمود ، به او پیشنهاد کردند که نزد رسول خدا بیاید تا برای او از درگاه خداوند آمرزش

بطلبید ، سخن ناروای دیگری گفت که حاصلش این بود : « گفتید ایمان بیاورم ، آوردم ، گفتید زکات بده ، دادم ، چیزی نمانده بود که بگویند برای محمد سجده کن » . روشن است که روح اسلام ، تسلیم در برابر حق است و کبر و غرور ، همیشه مانع این تسلیم است ، به همین دلیل یکی از نشانه‌های منافقان ، بلکه یکی از انگیزه‌های نفاق را همین خودخواهی و خودبرتربینی و غرور می‌توان شمرد .

﴿ ۶ ﴾ سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ

برای آن‌ها تفاوت نمی‌کند خواه استغفار برایشان کنی یا نکنی ، هرگز خداوند آن‌ها را نمی‌بخشد ، زیرا خداوند قوم فاسق را هدایت نمی‌کند . استغفار پیامبر علت تامه برای آمرزش نیست ، بلکه مقتضی است و تنها در صورتی اثر می‌گذارد که زمینه مساعد و قابلیت لازم فراهم شود ، اگر به راستی آن‌ها توبه کنند و تغییر مسیر دهند و از مرکب کبر و غرور پیاده شوند و سر تسلیم در مقابل حق فرود

آورند، استغفار پیامبر و شفاعت او مسلماً مؤثر است و در غیر این صورت کمترین اثری نخواهد داشت .

منظور از « فاسیق » ، هرگونه گناهکاری نیست ، چراکه پیغمبر گرامی برای نجات گناهکاران آمده است ، بلکه منظور آن دسته از گناهکاران است که در گناه اصرار می ورزند و لجاجت دارند و در برابر حق ، مستکبرند .

﴿ ۷ ﴾ هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنْفِقُوا عَلَىٰ مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّىٰ يَنْفَضُوا وَلِلَّهِ خَزَائِنُ السَّمٰوٰتِ وَ الْأَرْضِ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَفْقَهُونَ

آن ها کسانی هستند که می گویند : به افرادی که نزد رسول خدا هستند ، انفاق نکنید تا پراکنده شوند (غافل از این که) خزائن آسمان ها و زمین از آن خدا است ، ولی منافقان نمی فهمند .

این بینواها نمی دانند که همه ، هرچه دارند ، از خدا دارند و همه بندگان از خوان گسترده او روزی می خورند ، اگر « انصار » به « مهاجرین » پناه می دهند و آن ها را در

اموال خود سهم می‌کنند ، این بزرگترین افتخاری است که نصیبشان شده است ، نه تنها نباید متی بگذارند ، بلکه باید خدا را بر این توفیق بزرگ شکر گویند .

﴿ ۸ ﴾ يَقُولُونَ لَنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لِيُخْرِجَنَا الْأَعْرَابُ مِنْهَا الْأَذَلَّ وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آنها می‌گویند : اگر به مدینه بازگردیم ، عزیزان ، ذیلان را بیرون می‌کنند ، در حالی که عزت مخصوص خدا و رسول او و مؤمنان است ، ولی منافقان نمی‌دانند .

تنها منافقان مدینه نبودند که این سخن را در برابر مؤمنان مهاجر گفتند ، بلکه قبل از آنها نیز سران قریش در مکه می‌گفتند : اگر این گروه اندک مسلمان فقیر را در محاصره اقتصادی قرار دهیم ، یا از مکه بیرونشان کنیم ، مطلب تمام است .

امروز نیز دولت‌های استعماری به پندار این که خزائن آسمان و زمین را در اختیار دارند ، می‌گویند : ملت‌هایی را که در برابر ما تسلیم نمی‌شوند ، باید در محاصره اقتصادی قرار داد تا بر سر عقل آیند و تسلیم شوند .

این کوردلان تاریخ که شیوه آن‌ها دیروز و امروز یکسان بوده و هست ، خبر ندارند که با یک اشاره خداوند تمام ثروت‌ها و امکاناتشان بر باد می‌رود و عزت پوشالی آن‌ها دستخوش فنا می‌گردد .

به هر حال این طرز تفکر (خود را عزیز دانستن و دیگران را ذلیل و خود را ولی نعمت و دیگران را محتاج شمردن) ، یک تفکر منافقانه است که از غرور و تکبر از یک سو و گمان استقلال در برابر خدا از سوی دیگر ناشی می‌شود ، اگر آن‌ها به حقیقت عبودیت آشنا بودند و مالکیت خدا بر همه چیز را مسلم می‌دانستند ، هرگز گرفتار این اشتباهات خطرناک نمی‌شدند .

نشانه‌های دهگانه منافقین

- ۱- دروغگویی صریح و آشکار (وَاللّٰهُ يَشْهَدُ اِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ) .
- ۲- استفاده از سوگندهای دروغین برای گمراه ساختن مردم (اِتَّخَذُوا اَيْْمَانَهُمْ جُنَّةً) .
- ۳- عدم درک واقعیات بر اثر رهاکردن آیین حق ، بعد از شناخت آن (لَا يَفْقَهُوْنَ) .
- ۴- داشتن ظاهری آراسته و زبانی چرب ، علی‌رغم تهی بودن درون و باطن

(وَ إِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَانُهُمْ).

۵- بیهودگی در جامعه و عدم انعطاف در مقابل حق ، همچون یک قطعه چوب خشک (كَانَتْهُمْ خَشَبٌ مُسْنَدَةٌ).

۶- بدگمانی و ترس و وحشت از هر حادثه و هر چیز به خاطر خائن بودن (يَحْسَبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ).

۷- حق را به باد سخریه و استهزاء گرفتن (لَوْؤَا رُؤُسَهُمْ).

۸- فسق و گناه (إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ).

۹- خود را مالک همه چیز دانستن و دیگران را محتاج به خود پنداشتن (هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنْفِقُوا عَلَيْنَا مِمَّا كَسَبَ اللَّهُ حَتَّىٰ يَنْقَضُوا).

۱۰- خود را عزیز و دیگران را ذلیل تصور کردن (لِيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ).

بدون شک نشانه‌های منافق منحصر به این‌ها نیست و از آیات دیگر قرآن و روایات اسلامی و نهج البلاغه نیز نشانه‌های متعدد دیگری برای آن‌ها استفاده می‌شود ، حتی در

معاشرت‌های روزمره می‌توان به اوصاف و ویژگی‌های دیگری از آنها پی برد ، ولی آنچه در آیات این سوره آمده است ، قسمت مهم و قابل توجهی از این اوصاف است . در نهج‌البلاغه خطبه‌ای مخصوص توصیف منافقان است ، در قسمتی از آن خطبه چنین آمده است : « ای بندگان خدا ! شما را به تقوا و پرهیزگاری سفارش می‌کنم و از منافقان برحذر می‌دارم ، چراکه آنها گمراه و گمراه‌کننده‌اند ، خطاکار و غلط‌اندازند . هر روز به رنگ تازه‌ای درمی‌آیند و به قیافه‌ها و زبان‌های مختلف خودنمایی می‌کنند . از هر وسیله‌ای برای فریفتن و درهم‌شکستن شما بهره می‌گیرند و در هر کمینگاهی به کمین شما نشسته‌اند . بدبایان و خوش‌ظاهرند و پیوسته مخفیانه برای فریب مردم گام برمی‌دارند و از پیراهه‌ها حرکت می‌کنند . گفتارشان به ظاهر شفاف‌بخش اما کردارشان دردی است درمان‌ناپذیر . بر رفاه و آسایش مردم حسد می‌ورزند و اگر کسی گرفتار بلایی شود ، خوشحالند . همواره امیدواران را مأیوس می‌کنند و همه جا آیه یأس می‌خوانند . آنها در هر راهی کشته‌ای دارند و برای نفوذ در هر دلی ، راهی و برای هر مصیبتی اشک ساختگی می‌ریزند .

مدح و ثناء به یکدیگر قرض می‌دهند و از یکدیگر انتظار پاداش دارند . در تقاضاهای خود

اصرار می‌ورزند و در ملامت پرده‌داری می‌کنند و هر گاه حکمی کنند، از حد تجاوز می‌نمایند. در برابر هر حقی باطلی ساخته و در مقابل هر دلیلی شبهه‌ای، برای هر زنده‌ای عامل مرگی، برای هر دری کلبیدی و برای هر شبی چراغی تهیه دیده‌اند.

برای رسیدن به مطامع خویش و گرمی بازار خود و فروختن کالا به گران‌ترین قیمت، تخم یأس در دل‌ها می‌پاشند.

باطل خود را شبیه حق جلوه می‌دهند و در توصیف‌ها راه فریب را در پیش می‌گیرند. طریق وصول به خواسته خود را آسان و طریق خروج از دامشان را تنگ و پریچ و خم جلوه می‌دهند، آن‌ها دار و دسته شیطان و شراره‌های آتش دوزخند، همان‌گونه که خداوند فرموده: **أُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ**: آن‌ها حزب شیطانند، بدانید حزب شیطان زیانکارند^(۱) (۱۹ / مجادله).

۱- «نهج البلاغه»، خطبه ۱۹۴.

در این خطبه غراء ، به اوصاف زیادی از آنها اشاره شده که بحث‌های گذشته را تکمیل می‌کند .

خطرات پنجگانه منافقین

منافقان به دلایل زیر خطرناک‌ترین افراد هر اجتماع هستند ؛

- ۱- در درون جامعه زندگی می‌کنند و از تمام اسرار باخبرند .
- ۲- شناختن آنها همیشه کار آسانی نیست و گاه خود را چنان در لباس دوست نشان می‌دهند که انسان باور نمی‌کند .
- ۳- چون چهره اصلی آنها برای بسیاری از مردم ناشناخته است ، درگیری مستقیم و مبارزه صریح با آنها ، کار بسیار مشکلی است .
- ۴- آنها پیوندهای مختلفی با مؤمنان دارند (پیوندهای سببی و نسبی و غیر این‌ها) و وجود همین پیوندها مبارزه با آنها را پیچیده‌تر می‌سازد .
- ۵- آنها از پشت خنجر می‌زنند و ضرباتشان غافلگیرانه است .

در حدیثی آمده است که پیامبر فرمود: «إِنِّي لَا أَخَافُ عَلَى أُمَّتِي مُؤْمِنًا وَلَا مُشْرِكًا أَمَّا الْمُؤْمِنُ فَيَمْنَعُهُ اللَّهُ بِإِيمَانِهِ وَأَمَّا الْمُشْرِكُ فَيُخْزِيهِ اللَّهُ بِشِرْكِهِ وَلَكِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ كُلَّ مُنَافِقٍ عَالِمِ اللِّسَانِ، يَقُولُ مَا تَعْرِفُونَ وَيَفْعَلُ مَا تُنْكِرُونَ: من بر ائمتن نه از مؤمنان بیمناکم، نه از مشرکان، اما مؤمن ایمانش مانع ضرر او است و اما مشرک، خداوند او را به خاطر شرکش رسوا می‌کند، ولی من از "منافق" بر شما می‌ترسم که از زبانش علم می‌ریزد (و در قلبش کفر و جهل است)، سخنانی می‌گوید که برای شما دلپذیر است، اما اعمالی (در خفا) انجام می‌دهد که زشت و بد است.» (۱)

منافق، خشک و شکننده است

در طول زندگی طوفان‌هایی می‌وزد و امواج خروشان پدیدار می‌گردد. مؤمنان با استفاده از نیروی ایمان و توکل و نقشه‌های صحیح، گاه جنگ و گریز و گاه حمله‌های

پی در پی، آن‌ها را از سر می‌گذرانند و پیروز می‌شوند، اما منافق، یکدنده و لجوج می‌ایستد تا می‌شکند. در حدیثی (از پیغمبر گرامی اسلام) آمده است: «مَثَلُ الْمُؤْمِنِ كَمَثَلِ الزَّرْعِ لَا تَزَالُ الرِّيحُ تُفِيلُهُ وَ لَا يَزَالُ الْمُؤْمِنُ يُصِيبُهُ الْبَلَاءُ وَ مَثَلُ الْمُنَافِقِ كَمَثَلِ شَجَرَةِ الْأَرْزِ لَا تَهْتَرُ حَتَّى تَسْتَحْصِدَ: مؤمن مانند ساقه‌های زراعت است، بادهای او را می‌خواباند اما بعداً به‌بایمی‌خیزد و پیوسته حوادث سخت و بلاها را تحمل کرده از سر می‌گذراند، اما منافق همانند درخت صنوبر است، نرمشی از خود نشان نمی‌دهد و می‌ایستد تا از ریشه کنده شود» (۱).

عزت، مخصوص خدا و دوستان او است

گرچه در فارسی روزمره «عزت» به معنی «احترام»، «آبرو» یا «گران‌بها بودن» است، ولی در لغت عرب چنین نیست، بلکه عزت به معنی قدرت شکست‌ناپذیر است، قابل

۱- «صحیح مسلم»، جلد ۴، باب مثل المؤمن كالزراع، صفحه ۲۱۶۳.

توجه این که در آیات فوق و در آیه ۱۰ سورة فاطر ، «عَزَّتْ» منحصرأ از آن خدا شمرده شده است ، و در آیات مورد بحث می افزاید : « و از آن رسول او و مؤمنان است » ، چراکه اولیاء و دوستان خدا نیز پرتوی از عزت او را دارند و به او متکی هستند. به همین دلیل در روایات اسلامی روی این مسأله تأکید شده است که مؤمن نباید وسایل ذلت خود را فراهم سازد ، خدا خواسته او عزیز باشد ، او هم برای حفظ این عزت باید بکوشد . در حدیثی از امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه ۸ سورة منافقین می خوانیم : « قَالَ الْمُؤْمِنُ يَكُونُ عَزِيزًا وَ لَا يَكُونُ ذَلِيلًا ... الْمُؤْمِنُ أَعَزُّ مِنَ الْجَبَلِ إِنَّ الْجَبَلَ يُسْتَقَلُّ مِنْهُ بِالْمَعَاوِلِ وَ الْمُؤْمِنُ لَا يُسْتَقَلُّ مِنْ دِينِهِ شَيْءٌ : مؤمن عزیز است و ذلیل نخواهد بود ، مؤمن از کوه محکم تر و پرصلابت تر است ، چراکه کوه را با کلنگ ها ممکن است سوراخ کرد ، ولی از دین مؤمن هرگز چیزی کنده نمی شود » . (۱)

در حدیث دیگری از همان امام علیه السلام می خوانیم : « لَا يَنْبَغِي لِمُؤْمِنٍ أَنْ يُذِلَّ نَفْسَهُ ، قَبْلَ لَهُ وَ كَيْفَ يُذِلَّ نَفْسَهُ ، قَالَ يَتَعَرَّضُ لِمَا لَا يُطِيقُ : سزاوار نیست مؤمن خود را ذلیل کند ، سؤال شد: چگونه خود را ذلیل می کند ؟ فرمود: به سراغ کاری می رود که از او ساخته نیست » . (۱)

و باز در حدیث سومی از آن حضرت آمده است : « إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى قَوَّضَ إِلَى الْمُؤْمِنِ أُمُورَهُ كُلَّهَا وَ لَمْ يَقَوِّضْ إِلَيْهِ أَنْ يُذِلَّ نَفْسَهُ أَلَمْ تَرَ قَوْلَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى هِيَئُهَا وَ لِلَّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنُ يَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ عَزِيزاً وَ لَا يَكُونُ ذَلِيباً : خداوند همه کارهای مؤمن را به او واگذار کرده ، جز این که به او اجازه نداده است که خود را ذلیل و خوار کند ، مگر نمی بینی خداوند در این باره فرموده : عزت ، مخصوص خدا و رسول او و مؤمنان است ، سزاوار است مؤمن همیشه عزیز باشد و ذلیل نباشد » . (۲)

﴿ ۹ ﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَمَنْ يَفْعَلْ

۱- «نور الثقلین» ، جلد ۵ ، صفحه ۳۳۶ . ۲- «نور الثقلین» ، جلد ۵ ، صفحه ۳۳۶ .

ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اموال و فرزندان شما را از یاد خدا غافل نکند و هرکس چنین کند، زیانکار است.

تعبیر به «خاسیرُونَ» (زیانکاران) به خاطر آن است که حُبّ دنیا چنان انسان را سرگرم می‌کند که سرمایه‌های وجودی خویش را در راه لذات ناپایدار و گاهی اوهام و پندارها صرف می‌کند و با دست خالی از این دنیا می‌رود، درحالی‌که با داشتن سرمایه‌های بزرگ برای زندگی جاویدانش کاری نکرده است.

اموال و فرزندان شما را از یاد خدا غافل نکنند

از آن‌جا که یکی از عوامل مهم نفاق، حُبّ دنیا و علاقه افراطی به اموال و فرزندان است، در این آیات که آخرین آیات سوره «منافقین» است، مؤمنان را از چنین علاقه افراطی باز می‌دارد. درست است که اموال و اولاد از مواهب الهی هستند، ولی تا آن‌جا که از آن‌ها در راه خدا و برای نیل به سعادت کمک گرفته شود، اما اگر علاقه افراطی به

آن‌ها سدی در میان انسان و خدا ایجاد کند ، بزرگترین بلا محسوب می‌شوند ، یکی از عوامل انحراف منافقین نیز همین حبّ دنیا بود.

در حدیثی از امام باقر علیه السلام این معنی به روشن‌ترین وجهی ترسیم شده است ، آن‌جا که می‌فرماید : « مَا ذُنْبَانِ ضَارِيَانِ فِي غَنَمٍ لَيْسَ لَهَا رَاعٍ ، هَذَا فِي أَوَّلِهَا وَ هَذَا فِي آخِرِهَا بِاسْتِرْعَ فِيهَا مِنْ حُبِّ الْمَالِ وَ الشَّرَفِ فِي دِينِ الْمُؤْمِنِ : دُوْ كَرَكٍ دَرْنَدَه دَر يَكْ كَلَهٗ بِي چوپان كه يكي در اول گله و دیگری در آخر آن باشد ، آن قدر ضرر نمی‌زنند كه مال پرستی و جاه‌طلبی به دین مؤمن ضرر می‌رسانند » . (۱)

﴿ ۱۰ ﴾ وَ انْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ اَنْ يَأْتِيَ اَحَدَكُمْ الْمَوْتُ فَيَقُولَ رَبِّ لَوْلَا اَخَّرْتَنِي اِلَىٰ اَجَلٍ قَرِيبٍ فَاَصَّدَقَ وَ اَكُنْ مِنَ الصّٰلِحِيْنَ
از آن‌چه به شما روزی داده‌ایم ، انفاق کنید ، پیش از آن‌که مرگ یکی از شما فرارسد

۱- «اصول کافی» ، جلد ۲ ، باب حبّ الدنيا ، حدیث ۳ .

و بگوید: پروردگارا! چرا مرا مدت کمی به تأخیر نینداختی تا صدقه دهم و از صالحان باشم؟

منظور از انفاق در این آیه، هرگونه انفاق واجب و مستحب است که وسیله نجات انسان در آخرت می باشد.

تعبیر «مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ» (از آنچه به شما روزی داده ایم) علاوه بر این که منحصر به اموال نیست، بلکه تمام مواهب را دربرمی گیرد، بیانگر این حقیقت است که همه این ها از ناحیه دیگری است و «چندروزی این امانت نزد ما است»، بنابراین بُخل ورزیدن چه معنی دارد؟ جمله «مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ»، اشاره به قرار گرفتن انسان در آستانه مرگ و ظاهرشدن علایم آن است، زیرا سخن را انسان بعد از مرگ نمی گوید، بلکه در آستانه مرگ می گوید. جالب این که در ذیل آیه می گوید: «من انفاق کنم و از صالحان شوم»، این تعبیر بیانگر تأثیر عمیق انفاق در صالح بودن انسان است. به هر حال بسیار هستند کسانی که وقتی چشم برزخی پیدا می کنند و خود را در آخرین

لحظات در آستانه قیامت می بینند و پرده های غفلت و بی خبری از جلوی چشمان آنها کنار می رود و می بینند باید اموال و سرمایه ها را بگذارند و بروند ، بی آنکه بتوانند توشه ای برای سفر طولانی بگیرند ، پشیمان می شوند و آتش حسرت به جانشان می افتد و تقاضای بازگشت به زندگی می کنند ، هرچند بازگشتن کوتاه و گذرا باشد ، تا جبران کنند ، ولی دست رد بر سینه آنها گذارده می شود ، چرا که سنت الهی است که این راه ، بازگشت ندارد .

﴿ ۱۱ ﴾ وَلَنْ يُؤَخِّرَ اللَّهُ نَفْسًا إِذَا جَاءَ أَجْلُهَا وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ
 خداوند هرگز مرگ کسی را هنگامی که اجلش فرارسد ، به تأخیر نمی اندازد و خداوند به آنچه انجام می دهید ، آگاه است .
 حتی یک ساعت پس و پیش در کار نیست ، چنانکه در آیات دیگر قرآن نیز به آن اشاره شده است ، در آیه ۳۴ سورة اعراف می خوانیم: « فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ: هنگامی که مرگ آنها فرارسد، نه یک ساعت پیشی می گیرند و نه یک ساعت تأخیر می کنند » .

نفاق « اعتقادی » و « رفتاری »

نفاق معنی وسیعی دارد که هرگونه دوگانگی ظاهر و باطن را شامل می‌شود، مصداق بارز آن، نفاق عقیدتی است که آیات سوره منافقین معمولاً ناظر به آن است و آن مربوط به کسانی است که در ظاهر اظهار ایمان می‌کنند ولی در دل شرک و کفر را پنهان می‌دارند. اما نفاق رفتاری در مورد کسانی است که اعتقاد باطنی آن‌ها اسلام است ولی اعمالی برخلاف این تعهد باطنی انجام می‌دهند که دوگانگی چهره درون و برون را نشان می‌دهد، مانند پیمان‌شکنی، دروغ، خیانت در امانت و ... لذا در حدیثی از پیامبر اسلام آمده است: «ثَلَاثٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ كَانَ مُنَافِقًا وَاِنْ صَامَ وَصَلَّى وَزَعَمَ اَنَّهُ مُسْلِمٌ؛ مَنْ اِذَا اَتْتُمِنْ خَانَ وَ اِذَا حَدَّثَ كَذَبَ وَ اِذَا وَعَدَ اَخْلَفَ: سه چیز است که در هرکس باشد، منافق است هر چند نماز بخواند و روزه بگیرد و خود را مسلمان بداند؛ کسی که در امانت خیانت می‌کند و به هنگام سخن گفتن دروغ می‌گوید و هرگاه وعده‌ای می‌دهد، تخلف می‌کند.» (۱)

در حدیث دیگری از رسول خدا می خوانیم: «ما زاد خُشوعُ الجَسَدِ علی ما فی القلبِ فَهُوَ عِنْدُنَا نِفَاقٌ: هر مقدار خشوع ظاهر بر آنچه در قلب است، افزون گردد، او در نزد ما نفاق است»^(۱).

و در جای دیگری از امام علی بن الحسین علیه السلام می خوانیم: «إِنَّ الْمُنَافِقَ یَنْتَهِی وَلَا یَنْتَهِی وَ یَأْمُرُ بِمَا لَا یَأْتِی: منافق، نهی از منکر می کند اما خود، آن را ترک نمی گوید و امر به معروف می کند، اما خودش آن را انجام نمی دهد»^(۲). و از شعب مهم نفاق عملی، مسأله شرک و ریاکاری است که در روایات اسلامی نیز به آن اشاره شده است.

پایان سورة منافقین

۱- «اصول کافی»، جلد ۲، باب صفة النفاق، حدیث ۶.

۲- «اصول کافی»، جلد ۲، باب صفة النفاق، حدیث ۳.

سورة تغابن

فضیلت تلاوت سورة « تغابن »

پیغمبر اسلام در فضیلت تلاوت این سوره فرموده‌اند: « هرکس سورة "تغابن" را بخواند، مرگ ناگهانی از او دفع می‌شود ». (۱)

امام صادق علیه السلام نیز در این زمینه فرموده‌اند: « کسی که سورة "تغابن" را در نماز فریضه‌ای بخواند، شفیع او روز قیامت خواهد شد و شاهد عادل است در نزد کسی که شفاعت او را اجازه می‌دهد، سپس از او جدا نمی‌شود تا داخل بهشت گردد ». (۲)

بدیهی است که این تلاوت باید توأم با اندیشه باشد، اندیشه‌ای که محتوای آن را در عمل منعکس کند، تا این همه آثار و برکات بر آن مترتب گردد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

① يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

آنچه در آسمانها و زمین است، برای خدا تسبیح می‌گویید، مالکیت و حکومت از آن او است و ستایش از آن او و بر همه چیز توانا است.

تسبیح و حمد عمومی موجودات جهان

این سوره با تسبیح خداوند آغاز می‌شود، خداوندی که مالک و حاکم بر کل جهان هستی و قادر بر همه چیز است.

این تسبیح و حمد در حقیقت لازمه قدرت او بر همه چیز و مالکیت او نسبت به هر چیز است، زیرا تمام اوصاف جمال و جلالش در این دو امر نهفته است. در آیات مختلف قرآن، سخن از تسبیح و حمد موجودات عالم هستی در برابر خداوند

بزرگ به میان آمده است .

قرآن می‌گوید : عالم هستی یکپارچه زمزمه و غوغا است ، هر موجودی به نوعی به حمد و ثنای حق مشغول است و غلغله‌ای خاموش در پهنه عالم هستی طنین افکنده که بی‌خبران ، توانایی شنیدن آن را ندارند ، اما اندیشمندانی که قلب و و جانشان به نور ایمان زنده و روشن است ، این صدا را از هر سو به خوبی به گوش جان می‌شنوند . ولی در تفسیر حقیقت این حمد و تسبیح در میان دانشمندان و فلاسفه و مفسران بسیار گفتگو است :

بعضی آن را حمد و تسبیح «حالی» دانسته‌اند و بعضی «قالی» ، که خلاصه نظرات آن‌ها را با آن‌چه مورد قبول ما است در ذیل می‌خوانیم :

۱ - جمعی معتقدند که همه ذرات موجودات این جهان اعم از آن‌چه ما آن را عاقل می‌شماریم یابی جان و غیر عاقل، همه دارای یک نوع درک و شعورند و در عالم خود تسبیح و حمد خدا می‌گویند ، هر چند ما قادر نیستیم به نحوه درک و احساس آن‌ها پی ببریم و زمزمه حمد و

تسبیح آن‌ها را بشنویم .

آیاتی مانند «وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ: بعضی از سنگ‌ها از ترس خدا از فراز کوه‌ها به پایین می‌افتند» (۷۴ / بقره) .

و مانند آیه « فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ: خداوند به آسمان و زمین فرمود از روی اطاعت یا کراهت به فرمان من آیید، آن‌ها گفتند ما از در اطاعت می‌آئیم » (۱۱ / فصلت) ... و مانند آن را می‌توان گواه بر این عقیده گرفت .

۲ - بسیاری معتقدند که این تسبیح و حمد ، همان چیزی است که ما آن را « زبان‌حال » می‌نامیم ، حقیقی است نه مجازی ولی به زبان حال است نه قال (دقت کنید) .

توضیح این‌که: بسیار می‌شود که آثار ناراحتی و درد و رنج و بی‌خوابی در چهره و چشم او نمایان است ، می‌گوییم : هر چند تو از ناراحتیت سخن نمی‌گویی اما چشم تو می‌گوید که دیشب به خواب نرفتی و چهره‌ات گواهی می‌دهد که از درد و ناراحتی جانکاهی رنج می‌بری .

این « زبان‌حال » گاهی آن‌قدر قوی و نیرومند است که « زبان‌قال » را تحت‌الشعاع خود

قرار می‌دهد و به تکذیب آن برمی‌خیزد، این همان چیزی است که علی علیه السلام در گفتار معروفش می‌فرماید: « مَا أَضْمَرَ أَحَدُ شَيْئًا إِلَّا ظَهَرَ فِي فَلَتَاتِ لِسَانِهِ وَ صَفَحَاتِ وَجْهِهِ: هرگز کسی رازی را در دل پنهان نمی‌کند مگر این که در لابلاي سخنان ناآگاه و صفحه صورتش آشکار می‌گردد. »^(۱)

از سوی دیگر آیا می‌توان انکار کرد که یک تابلوی بسیار زیبا که شاهکاری از هنر راستین است، گواهی بر ذوق و مهارت نقاش می‌دهد و او را مدح و ثنا می‌گوید؟

آیا می‌توان انکار کرد که دیوان شعر شعرای بزرگ و نامدار از قریحه‌عالی آن‌ها حکایت می‌کند و دائماً آن‌ها را می‌ستاید؟

آیا می‌توان منکر شد که ساختمان‌های عظیم و کارخانه‌های بزرگ و مغزهای پیچیده الکترونیک و امثال آن‌ها، با زبان بی‌زبانی از سازنده و مخترع و

۱- «نهج البلاغه»، حکمت ۲۶.

مبتکر خود سخن می‌گویند و هر یک در حدّ خود از آن‌ها ستایش می‌کنند؟
 بنابراین باید قبول کرد که عالم شگرف هستی با آن نظام عجیبش، با آن همه رازها و اسرار،
 با آن عظمت خیره‌کننده‌اش و با آن ریزه‌کاری‌های حیرت‌آور همگی «تسبیح و حمد» خداوند
 را به‌جا می‌آورند.

مگر «تسبیح» جز به معنی پاک و منزّه شمردن از عیوب می‌باشد؟ ساختمان و نظم
 این عالم هستی همگی می‌گویند خالق آن از هرگونه نقص و عیبی مبرا است.
 مگر «حمد» چیزی جز بیان صفات کمال می‌باشد؟ نظام جهان آفرینش از صفات
 کمال خدا، از علم بی‌پایان و قدرت بی‌انتهای و همچنین از حکمت وسیع و فراگیر او
 سخن می‌گوید.

مخصوصاً با پیشرفت علم و دانش بشر و پرده برداشتن از گوشه‌هایی از اسرار و رازهای
 این عالم پهناور، این حمد و تسبیح عمومی موجودات آشکارتر شده است.
 اگر یک روز آن شاعر نکته‌پرداز، هر برگگی از برگ‌های درختان سبز را دفتری از معرفت

کردگار می‌دانست ، دانشمندان گیاه‌شناس امروز دربارهٔ این برگ‌ها نه یک دفتر ، بلکه کتاب‌ها نوشته‌اند و از ساختمان اسرارآمیز کوچکترین اجزای آن یعنی سلول‌ها گرفته تا طبقات هفتگانه برگ و دستگاه تنفسی آن و رشته‌های آبیاری و تغذیه و سایر مشخصات بسیار پیچیده برگ‌ها در این کتاب‌ها ، بحث‌ها کرده‌اند .

بنابراین هر برگی شب و روز نغمهٔ توحید سرمی‌دهد و آواز رسای تسبیحش را در درون جنگل ، بر فراز کوه‌ها و در خمیدگی دره‌ها پخش می‌کند ، اما بی‌خبران چیزی از آن نمی‌فهمند ، خاموشش می‌شمارند و زبان‌بسته .

این معنی برای تسبیح و حمد عمومی موجودات کاملاً قابل درک است و نیاز به آن ندارد که ما برای همهٔ ذرات عالم هستی درک و شعور قائل شویم ، چراکه دلیل قاطعی برای آن در دست نیست و آیات گذشته نیز به احتمال زیاد همان را بیان می‌کند . ولی در این جا یک سؤال باقی می‌ماند و آن این‌که اگر منظور از تسبیح و حمد ، حکایت نظام آفرینش از پاکی و عظمت و قدرت خدا است و صفات « سلبیه » و « ثبوتیه » او را شرح

می دهد پس چرا قرآن می گوید : شما حمد و تسبیح آنها را نمی فهمید ؟ اگر بعضی نفهمند ، حداقل دانشمندان که می فهمند .

ولی این سؤال ، دو پاسخ دارد :

نخست این که روی سخن با اکثریت مردم نادان و مخصوصاً مشرکان است و دانشمندان با ایمان که در اقلیت قرار دارند ، از این عموم ، مستثنا هستند که هر عامی استثنایی دارد . دیگر این که آنچه ما از اسرار این عالم می دانیم ، در برابر آنچه نمی دانیم ، همانند قطره ای است در برابر دریا و ذره کاهی است در مقابل یک کوه عظیم ، که اگر درست بیندیشیم ، حتی نام علم و دانش نمی توان بر آن گذاشت . بنابراین ما تسبیح و حمد این موجودات را هر چند دانشمند باشیم ، نمی شنویم چرا که آنچه را می شنویم ، تنها یک کلمه است از یک کتاب بزرگ و روی این حساب می توان به صورت یک حکم عمومی خطاب به همه جهانیان گفت شما تسبیح و حمد موجودات عالم هستی را که به زبان حال دارند ، درک نمی کنید ، زیرا آنچه درک می کنید ،

به قدری ناچیز است که به حساب نمی آید .

در روایاتی که از پیامبر و ائمه رسیده ، تعبیرات جالبی در این زمینه دیده می شود ، از جمله ؛ یکی از یاران امام صادق علیه السلام می گوید : از تفسیر آیه « وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ » (۴۴ / اسراء) سؤال کردم ، امام علیه السلام فرمود : « كُلُّ شَيْءٍ يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ إِنَّا لَنَرِي أَنْ يَنْقُضَ الْجِدَارُ وَ هُوَ تَسْبِيحُهَا : آری هر چیز تسبیح و حمد خدا را می گوید ، حتی هنگامی که دیوار می شکافد و صدایی از آن به گوش می رسد ، آن نیز تسبیح است » . (۱)

از امام باقر علیه السلام نقل شده که فرمود : « نَهَى رَسُولُ اللَّهِ عَنْ أَنْ تُوسَمَ الْبَهَائِمُ فِي وُجُوهِهَا وَأَنْ تُضْرَبَ وَجُوهُهَا لِأَنَّهَا تُسَبِّحُ بِحَمْدِ رَبِّهَا : پیامبر فرمود : علامت داغ در صورت حیوانات نگذارید و نازبان به صورت آن ها نزنید ، زیرا آن ها حمد و ثناء خدا می گویند » . (۲)

۱- «نور الثقلین» ، جلد ۳ ، صفحه ۱۶۸ . ۲- «نور الثقلین» ، جلد ۳ ، صفحه ۱۶۸ .

و نیز از امام صادق علیه السلام نقل شده است: « مَا مِنْ طَيْرٍ يُضَادُّ فِي بَرٍّ وَلَا بَحْرٍ وَلَا شَيْءٍ يُضَادُّ مِنَ الْوَحْشِ إِلَّا يَتَضَيَّعُهُ التَّسْبِيحُ: هیچ پرنده‌ای در صحرا و دریا صید نمی‌شود و هیچ حیوان وحشی به دام صیاد نمی‌افتد، مگر به خاطر ترک تسبیح ».^(۱)

امام باقر علیه السلام صدای گنجشکانی را شنید، فرمود: « می‌دانید این‌ها چه می‌گویند؟ ابو حمزه ثمالی که از یاران خاص امام علیه السلام بود، می‌گوید: « عرض کردم: نه »، فرمود: « این‌ها تسبیح خداوند بزرگ را می‌گویند و روزی خودشان را از او می‌خواهند (يُسَبِّحَنَّ رَبَّهُنَّ عَزَّ وَجَلَّ وَيَسْأَلَنَّ قُوَّةَ يَوْمِهِنَّ) ».^(۲)

در حدیث دیگری می‌خوانیم که یک روز پیامبر نزد عایشه آمد و فرمود: « این دو لباس مرا بشوی »، عرض کرد: « ای رسول خدا! دیروز شستم »، فرمود: « أَمَا غَلِقْتَ أَنَّ الثُّوبَ

۱- «نور الثقلین»، جلد ۳، صفحه ۱۶۸. ۲- «المیزان»، ذیل آیه ۴۴ سورة اسراء.

يُسَبِّحْنَ فَإِذَا انْقَطَعَ تَسْبِيحُهُ : آيا نمی دانی که لباس انسان نیز تسبیح خدا می گوید و هنگامی که چرک و آلوده شود ، تسبیح آن قطع می شود . (۱)

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام فرمود : « حیوان بر صاحبش ، شش حق دارد ؛ بیش از توانایی اش بر او بار نکند ، پشت او را مجلسی برای سخن گفتن قرار ندهد (بلکه هنگامی که به دیگری می رسد و می خواهد با او سخن بگوید ، پیاده شود و پس از اتمام سخن سوار شود) ، در هر منزلی وارد می شود ، نخست علف او را آماده کند ، علامت داغ در صورت او نگذارد و او را نزنند ، چرا که تسبیح خدا می گوید و هنگامی که بر چشمه آب و مانند آن می گذرد ، او را به کنار آب برد (تا اگر تشنه است ، بنوشد) . (۲)

مجموعه این روایات که بعضی از آنها معانی دقیق و باریکی دارند ، نشان می دهد که این حکم عمومی تسبیح موجودات ، همه چیز را بدون استثناء دربرمی گیرد و همه این ها با

۱ و ۲- «المیزان» ، ذیل آیه ۴۴ سوره اسراء .

آنچه از تفسیر دوم (تفسیر به معنی زبان حال و تکوین) گفتیم کاملاً سازگار است و این که در این روایات خواندیم هنگامی که لباس آلوده و کثیف می شود ، تسبیح آن قطع می گردد ، ممکن است اشاره به این باشد که موجودات تا چهره پاک طبیعی دارند ، انسان را به یاد خدا می اندازند ، اما هنگامی که چهره پاک طبیعی خود را از دست دادند ، دیگر آن یادآوری از بین می رود . ﴿۲﴾ هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْكُمْ كَافِرٌ وَ مِنْكُمْ مُؤْمِنٌ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ

او کسی است که شما را آفرید (و به شما آزادی و اختیار داد) گروهی از شما کافر و گروهی مؤمن هستند و خداوند به آنچه انجام می دهید ، بینا است . در این آیه به امر خلقت و آفرینش که لازمه قدرت است ، اشاره می کند و می گوید : « گروهی از شما کافر و گروهی مؤمن شدند » یعنی به شما نعمت آزادی و اختیار داد و به این ترتیب بازار امتحان و آزمایش الهی داغ شد .

﴿۳﴾ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَ صَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُورَكُمْ وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ

آسمان ها و زمین را به حق آفرید و شما را تصویر کرد ، تصویر زیبا

و دلیذر و سرانجام بازگشت همه به سوی او است. هم در آفرینش آن نظام حق و دقیقی است و هم دارای هدف حکیمانه و مصالح حقیقی است. بعد به آفرینش «انسان» پرداخته و ما را از سیر آفاقی به سیر آنفوسی دعوت می‌کند. تعبیر به «فَأَحْسَنَ صُورَكُمْ» (صورت شما را نیکو آفرید) هم صورت ظاهر را شامل می‌شود و هم صورت باطن را، هم از نظر جسم و هم از نظر جان و به راستی یک نظر اجمالی در آفرینش جسم و جان انسان، نشان می‌دهد که زیباترین پدیده عالم هستی او است و خدا در آفرینش این موجود، قدرت‌نمایی عجیبی کرده و سنگ تمام گذاشته است.

﴿۴﴾ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَيَعْلَمُ مَا تُسِرُّونَ وَمَا تُغْلِبُونَ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ

آنچه را در آسمان‌ها و زمین است، می‌داند و از آنچه پنهان یا آشکار می‌کنید، باخبر است و خداوند از آنچه در سینه است، آگاه است.

خدا از اسرار نهفته درون سینه‌ها آگاه است

این آیه ترسیمی از علم بی‌پایان خداوند است در سه مرحله: نخست علم او نسبت به تمامی موجودات آسمان‌ها و زمین، سپس علم او به همه اعمال انسان‌ها و آنچه را پنهان می‌دارند یا آشکار می‌سازند و در مرحله سوم مخصوصاً روی عقاید باطنی و چگونگی نیت‌ها و آنچه بر قلب و جان انسان حاکم است، تکیه می‌کند.

معرفت به این علم گسترده الهی، اثربریتی فوق‌العاده‌ای در انسان دارد و به او هشدار می‌دهد که هر که باشی و به هر جا برسی و هر عقیده‌ای در سر و هر نیتی در دل و هر اخلاقی در درون جان تو باشد، همه در پیشگاه علم بی‌پایان حق، آشکار است. مسلماً توجه به این حقیقت در اصلاح و تربیت انسان، فوق‌العاده مؤثر است و این‌ها تعلیماتی است که انسان را برای وصول به هدف آفرینش و قانون و تکامل آماده می‌سازد.

﴿۵﴾ أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبُؤُا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ فَذَاقُوا وَبَالَ أَمْرِهِمْ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ

آیا خبر کسانی که قبل از شما بودند، به شما نرسیده است که چگونه طعم گناهان

بزرگ خود را چشیدند و عذاب دردناک برای آنها است.
 «وَبَال» از ماده «وَبَل» و «وَابِل» به معنی «باران سنگین» است و به هر موضوع مهمی که انسان از زیان آن بیمناک است، نیز گفته می شود.
 از آنجا که یکی از مؤثرترین وسایل تربیت و طُرُق انذار، توجه دادن به سرنوشت اقوام و امت های پیشین است، این آیه یک نگاه اجمالی به زندگی آنها می افکند.
 شما از کنار شهرهای بلادیده و ویران شده آنها در مسیر خود به سوی شام و مناطق دیگر عبور می کنید، نتیجه کفر و ظلم و عصیانگری آنها را با چشم می بینید و اخبار آنها را در تاریخ می خوانید، همان ها که طومار زندگی شان با طوفان و سیلاب درهم پیچیده شد و یا صاعقه ها خرمن عمرشان را آتش زد و یا زلزله های ویرانگر آنها را به کام زمین فروکشید و یا تندباد سنگینی اجسام آنها را چون پر کاه به هر سو پرتاب کرد، این عذاب دنیای آنها بود، در آخرت نیز عذاب دردناکی در انتظارشان است.
 ﴿۶﴾ ذٰلِكَ بِاَنَّهُ كَانَتْ تَأْتِيهِمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَعَالُوا اَبَشْرٌ يَّهْدُوْنَنا فَكَفَرُوْا وَ

تَوَلَّوْا وَاسْتَغْنَى اللَّهُ وَاللَّهُ غَنِيٌّ حَمِيدٌ

این به خاطر آن است که رسولان آنها با دلایل روشن به سراغشان آمدند ، ولی آنها (از روی کبر و غرور) گفتند : آیا بشرهایی می خواهند ما را هدایت کنند؟ و به این ترتیب کافر شدند و روی برگرداندند و خداوند (از ایمان و طاعتشان) بی نیاز بود و خدا غنی و شایسته ستایش است .

در این آیه به منشأ اصلی این سرنوشت دردناک اشاره می کند : « این به خاطر آن بود که رسولان آنها با دلایل روشن و معجزات به سراغشان می آمدند ، ولی آنها از روی کبر و غرور می گفتند : آیا انسان هایی می خواهند ما را هدایت کنند؟ مگر چنین چیزی ممکن است ؟ » اقوام عصیانگر نابود شده بامنطق پوشالی "انسان بودن" رسولان به مخالفت با آنها برخاسته و کافر شدند و از قبول حق سربرداشتند.

در حالی که خداوند هم از ایمان آنها بی نیاز بود و هم از طاعتشان و اگر آنها را موظف به ایمان و اطاعت و پرهیز از گناه فرمود تنها برای منفعت خودشان و سعادت و

نجاتشان در این جهان و جهان دیگر بود .

زَعَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ لَنْ يُبْعَثُوا قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتُبْعَثُنَّ ثُمَّ لَتُنَبَّؤُنَّ بِمَا
عَمِلْتُمْ وَذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ ﴿٧﴾

کافران پنداشتند که هرگز برانگیخته نخواهند شد ، بگو: آری به پروردگارم سوگند که همه شما (در قیامت) مبعوث خواهید شد، سپس آن چه را عمل می کردید، به شما خبر می دهند و این برای خداوند آسان است .

« زَعَمَ » از ماده « زَعَمَ » به معنی سخنی است که احتمال یا یقین دروغ در آن است و گاه به پندار باطل نیز اطلاق می شود و در این آیه منظور همان معنی اول است. از بعضی از کلمات لغوین نیز استفاده می شود که این ماده به معنی اخبار به طور مطلق نیز آمده است ^(۱) ، هر چند از موارد استعمال این لغت و کلمات مفسران استفاده می شود

۱- « مجمع البحرین » ، ماده « زعم » .

که این واژه با مفهوم دروغ آمیخته است و لذا گفته‌اند: «هر چیزی کنیه‌ای دارد و "زعم"، کنیه دروغ است».

سپس با لحن قاطع، ادعای آن‌ها را نفی می‌کند، آن هم بعد با جمله «وَذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ» بر آن استدلال می‌کند، زیرا می‌دانیم مهم‌ترین شبهه منکران معاد، این بود که چگونه استخوان‌های پوسیده و خاک شده به حیات مجدد بازمی‌گردد، آیه فوق می‌گوید: وقتی که کار دست خداوند قادرمتعال است، مشکلی درمیان نخواهد بود، چراکه در آغاز آن‌ها را از عدم به وجود آورد و احیای مردگان نسبت به آن ساده‌تر است، بلکه به عقیده بعضی، همان سوگند «وَرَبِّي» خود اشاره لطیفی به دلیل معاد است، زیرا ربوبیت خداوند ایجاب می‌کند که این حرکت تکاملی انسان را در محدوده زندگی بی‌ارزش دنیا، عقیق نگذارد، به تعبیر دیگر تا مسأله معاد را نپذیریم، ربوبیت خداوند در مورد انسان و تربیت و تکامل او، مفهوم نخواهد داشت.

﴿ ۸ ﴾ فَاٰمِنُوْا بِاللّٰهِ وَرَسُوْلِهِ وَ النُّوْرِ الَّذِيْ اَنْزَلْنَا وَ اللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُوْنَ خَبِيْرٌ
 حال که چنین است، به خدا و رسول او و نوری که نازل کرده ایم، ایمان بیاورید و بدانید
 خدا به آنچه انجام می دهید، آگاه است .

به این ترتیب دستور می دهد که خود را برای رستاخیز از طریق ایمان و عمل صالح آماده
 کنند ، ایمان به سه اصل « خدا » ، « پیامبر » و « قرآن » که اصول دیگر نیز در آن درج است .
 ﴿ ۹ ﴾ يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ لِيَوْمِ الْجَمْعِ ذٰلِكَ يَوْمُ التَّغَابُنِ وَ مَنْ يُؤْمِنُ بِاللّٰهِ وَ يَعْمَلْ
 صَالِحًا يُكَفِّرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ وَ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ
 خَالِدِيْنَ فِيْهَا اَبَدًا ذٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيْمُ

این در زمانی خواهد بود که همه شمارا در آن «روز اجتماع» گردآوری می کند ،
 آن روز ، روز تغابن است (روزی که معلوم می شود چه کسانی مغبون شده اند) و هر کس
 ایمان به خدا آورد ، عمل صالح انجام دهد ، گناهان او را می بخشد و او را در
 باغ هایی از بهشت که نهرها از زیر درختانش جاری است ، وارد می کند ، جاودانه در

آن می مانند و این پیروزی بزرگی است .

قیامت ، روز تغابن و آشکار شدن غبن ها است

این آیه به توصیف روز قیامت می پردازد . یکی از نام های قیامت « یَوْمُ الْجَمْع » است و آن روزی است که « غابین » (پرنده) و « مَغْبُون » (بازنده) شناخته می شوند ، روزی که روشن می شود چه کسانی در تجارت خود در عالم دنیا گرفتار غبن و زیان و خسارت شده اند .

به این ترتیب یکی دیگر از نام های قیامت « یَوْمُ التَّغَابِن » (روز ظهور غبن ها) است ، سپس به بیان حال مؤمنان در آن روز اشاره می کند .

به این ترتیب هنگامی که دو شرط اصلی یعنی « ایمان » و « عمل صالح » حاصل شود ، این مواهب عظیم ، پشت سر آن خواهد بود : بخشودگی گناهان که بیش از همه چیز فکر انسان را به خود مشغول می دارد و بعد از پاک شدن از گناه ، ورود به بهشت جاودان و نیل به فوز عظیم ، بنابراین همه چیز بر محور ایمان و عمل صالح دور می زند و سرمایه های اصلی همین ها

است، این‌ها کسانی هستند که در آن «یَوْمُ التَّغَايُنِ» نه تنها مغبون نیستند، بلکه به پیروزی بزرگ و فوز عظیم رسیده‌اند.

﴿۱۰﴾ **وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ خَالِدِينَ فِيهَا وَبِئْسَ الْمَصِيرُ**
اما کسانی که کافر شدند و آیات ما را تکذیب کردند، آن‌ها اصحاب دوزخند و جاودانه در آن می‌مانند و سرانجام آن‌ها سرانجام بدی است.
در این‌جا نیز عامل بدبختی، دو چیز شمرده شده است؛ «کفر» و «تکذیب آیات الهی» که ضد ایمان و عمل صالح است و در نتیجه در آن‌جا سخن از بهشت جاویدان است و در این‌جا از دوزخ همیشگی، آن‌جا فوز عظیم است و این‌جا بُئْسَ الْمَصِيرُ و سرانجام مرگبار.
﴿۱۱﴾ **مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ يَهْدِ اللَّهُ قَلْبَهُ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ**

هیچ مصیبتی رخ نمی‌دهد مگر به اذن خدا و هر کس به خدا ایمان آورد، خداوند قلبش را هدایت می‌کند و خدا به همه چیز دانا است.

همه مصائب به فرمان خدا است

در آیه مورد بحث به یک اصل کلی در مورد مصائب و حوادث دردناک این جهان اشاره می‌کند، شاید از این جهت که همیشه وجود مصائب دستاویزی برای کفار در مورد نفی عدالت در این جهان بوده است و یا از این نظر که در راه تحقق ایمان و عمل صالح همیشه مشکلاتی وجود دارد که بدون مقاومت در برابر آن‌ها مؤمن به جایی نمی‌رسد و به این ترتیب رابطه این آیات با آیات گذشته روشن می‌شود.

در این جا سؤال مهمی مطرح است و آن این که: بسیاری از این مصائب به وسیله ظلم ظالمان و اراده جباران رخ می‌دهد و یا این که خود انسان بر اثر کوتاهی و ندانم‌کاری و یا ارتکاب خلاف، گرفتار آن می‌شود، آیا این‌ها همه به اذن خدا است؟ در پاسخ به این سؤال باید گفت: از مجموع آیاتی که درباره مصائب در قرآن مجید آمده است، برمی‌آید که مصائب بر دو گونه است: مصائبی که با طبیعت زندگی انسان سرشته شده و اراده بشر کمترین تأثیری در آن ندارد، مانند مرگ و میر و قسمتی از حوادث

دردناک طبیعی .

دوم مصائبی که به نحوی انسان در آن نقش داشته است .
قرآن دربارهٔ دسته اول می‌گوید : همه به اذن خدا روی می‌دهد و دربارهٔ
قسم دوم می‌گوید : به خاطر اعمال خودتان دامن‌تان را می‌گیرد .^(۱)
بنابراین کسی نمی‌تواند به این بهانه که تمام مصائب از سوی خدا است ،
در مقابل ظالمان سکوت کرده ، به مبارزه برنخیزد و نیز نمی‌تواند به
این بهانه دست از مبارزه با بیماری‌ها و آفات و مبارزه با فقر و جهل بردارد .
البته در این جا نکتهٔ دیگری نیز وجود دارد و آن این‌که حتی در مصائبی که خود انسان

۱- مراجعه به آیات ۲۲ سورهٔ حدید و ۳۰ شوری و ۱۶۵ آل‌عمران این مطلب را کاملاً روشن
می‌کند ، شرح بیشتر در این زمینه در جلد ۲۳ تفسیر نمونه ذیل آیات سورهٔ حدید آمده است .

در آن نقشی دارد، تأثیر این اسباب از ناحیه خداوند و به اذن و فرمان او است که اگر او اراده کند ، هر سببی بی رنگ و بی اثر می شود .

سپس در دنباله آیه به مؤمنان بشارت می دهد که هر کس به خدا ایمان آورد ، خدا قلبش را هدایت می کند .

این هدایت الهی هنگامی که به سراغ انسان آید ، در نعمت ها شاکر باشد و در مصیبت ها صابر و در برابر قضای الهی ، تسلیم .

البته هدایت قلبی معنی وسیعی دارد که « صبر » ، « شکر » ، « رضا » ، « تسلیم » و « گفتن اِنَّا لِلّٰه وَاِنَّا اِلَيْه راجعون » هر کدام یکی از شاخه های آن است و این که بعضی از مفسران خصوص یکی از این موضوعات را نقل کرده اند ، در حقیقت تمام مفهوم آیه نیست ، بلکه بیان مصداق روشن است .

و در پایان آیه می فرماید : « خداوند به همه چیز دانا است » . این تعبیر می تواند اشاره اجمالی به فلسفه مصائب و بلاها باشد که خداوند روی علم و آگاهی بی پایانش برای

تریت بندگان و اعلام بیدارباش و مبارزه با هر گونه غرور و غفلت گهگاه در زندگانی آن‌ها مصائبی ایجاد می‌کند تا به خواب فروزنند و موقعیت خویش را در دنیا فراموش نکنند و دست به طغیان و سرکشی زنند .

﴿۱۲﴾ وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَإِنَّمَا عَلَى رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ
و اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیامبر را و اگر روی گردان شوید ، رسول ماجر
ابلاغ آشکار، وظیفه‌ای ندارد .

اطاعت رسول خدا نیز شعبه‌ای از اطاعت خداوند است ، چراکه او از خود چیزی نمی‌گوید و تکرار « أَطِيعُوا » در این‌جا اشاره به همین است که این دو در عرض هم نیست ، بلکه یکی از دیگری سرچشمه می‌گیرد . از این گذشته اطاعت خداوند مربوط به اصول قوانین و تشریع الهی است و اطاعت رسول مربوط به تفسیرها و مسائل اجرایی می‌باشد ، بنابراین یکی اصل و دیگری فرع است .

سپس می‌فرماید: «اگر شما روی گردان شوید و اطاعت نکنید، او هرگز مأمور به اجبار شما نیست، وظیفه

رسول ما تنها ابلاغ آشکار است.»

﴿۱۳﴾ **اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ**
 خداوند کسی است که هیچ معبودی جز او نیست و مؤمنان باید فقط بر او توکل کنند .
 در این آیه به مسأله توحید در عبودیت اشاره می‌کند که به منزله دلیلی
 بر وجوب اطاعت است و چون چنین است ، مؤمنان باید فقط بر او تکیه کنند .
 غیر از او هیچ کس شایسته عبودیت نیست ، چراکه مالکیت و قدرت و علم همه
 از آن او است و دیگران هرچه دارند ، از او دارند و به همین دلیل نباید در برابر غیر
 او سر تسلیم فرود آورند و نیز به همین دلیل برای حل هرگونه مشکل باید از او مدد بگیرند
 و فقط بر او توکل کنند .

﴿۱۴﴾ **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ مِنْ أَرْوَاحِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَكُمْ فَاحْذَرُوهُمْ وَإِنْ تَعَفَّوْا وَتَصَفَّحُوا وَتَغْفِرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ**
 ای کسانی که ایمان آورده‌اید ! بعضی از همسران و فرزندان دشمنان شما هستند ، از

آن‌ها بر حذر باشید و اگر عفو کنید و صرف نظر نمایید و ببخشید (خدا شمارا می‌بخشد) چرا که خداوند بخشنده و مهربان است.

شأن نزول:

در روایتی از امام باقر علیه السلام می‌خوانیم که در مورد این آیه فرمود: «منظور این است که وقتی بعضی از مردان می‌خواستند هجرت کنند، پسر و همسرش دامن او را می‌گرفتند و می‌گفتند: تو را به خدا سوگند هجرت نکن، زیرا اگر بروی، ما بعد از تویی سربوست خواهیم شد، بعضی می‌پذیرفتند و می‌ماندند، آیه فوق نازل شد و آن‌ها را از قبول این‌گونه پیشنهادها و اطاعت فرزندان و زنان در این زمینه‌ها بر حذر داشت، اما بعضی دیگر اعتنا نمی‌کردند و می‌رفتند ولی به خانواده خود می‌گفتند: به خدا اگر با ما هجرت نکنید و بعداً در (دار الهجرة) مدینه نزد ما بیایید، ما مطلقاً به شما اعتنا نخواهیم کرد ولی به آن‌ها دستور داده شد که هر وقت خانواده‌شان به آن‌ها پیوستند، گذشته را فراموش کنند و جمله «وَ إِنْ تَغْفُوا وَ تَصْفَحُوا وَ تَغْفِرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» ناظر به همین معنی است.»

اموال و فرزندانان ، وسیله آزمایش شما هستند

بدون شک نه همه فرزندان چنین هستند و نه همه همسران و لذا در آیه با تعبیر « مِنْ » تبعیضیه به همین معنی اشاره می کند که تنها بعضی از آنها چنین هستند ، مراقب آنها باشید . البته این دشمنی گاه در لباس دوستی است و به گمان خدمت است و گاه به راستی با نیت سوء و قصد عداوت انجام می گیرد و یا به قصد منافع خویشتن . مهم این است که وقتی انسان بر سر دوراهی قرار می گیرد که راهی به سوی خدا می رود و راهی به سوی زن و فرزند و این دو احیاناً از هم جدا شده اند ، نباید در تصمیم گیری تردید به خود راه دهد و رضای حق را بر همه چیز مقدم بشمارد ، زیرا نجات دنیا و آخرت در آن است . ولی از آن جا که ممکن است این دستور ، بهانه ای برای خشونت و انتقامجویی و افراط از ناحیه پدران و همسران گردد ، بلافاصله در ذیل آیه برای تعدیل آنها می فرماید : « و اگر عفو کنید و صرف نظر نمایید و ببخشید ، خداوند نیز شمارا مشمول عفو و رحمتش قرار می دهد » . بنابراین اگر آنها از کار خود پشیمان شدند و در مقام عذرخواهی برآمدند و یا بعد از

هجرت به شما پیوستند ، آن‌ها را از خود نرانید ، عفو و گذشت پیشه کنید ، همان‌طور که انتظار دارید خدا هم با شما چنین کند .

در این‌که فرق میان « عفو » و « صفح » و « غفران » چیست ، با توجه به مفهوم لغوی آن‌ها روشن می‌شود که سلسله مراتب بخشش گناه را بیان می‌کند ، زیرا « عفو » به معنی "صرفنظر کردن از مجازات" است و « صفح » مرتبه بالاتری است یعنی "ترک هرگونه سرزنش" و « غفران » به معنی "پوشاندن گناه و به فراموشی سپردن آن" است . به این ترتیب افراد باایمان در عین قاطعیت در حفظ اصول اعتقادی خویش و عدم تسلیم در مقابل زن و فرزندی که آن‌ها را به راه خطا دعوت می‌کنند ، باید تا آن‌جا که می‌توانند در تمام مراحل از محبت و عفو و گذشت دریغ ندارند . که همه این‌ها وسیله‌ای است برای تربیت و بازگرداندن آنان به خط اطاعت خدا .

(۱۵) **إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَاللَّهُ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ**

اموال و فرزندان شما آزمون و آزمایش شما هستند و اجر و پاداش عظیم نزد خدا است .

در آیه گذشته تنها سخن از عداوت «بعضی» از همسران و فرزندان نسبت به انسان بود که او را از راه اطاعت خدا منحرف ساخته و به گناه و گاهی به کفر می‌کشاند ولی در این جا سخن از «همه» فرزندان و اموال است که وسیله آزمایش انسان هستند. در واقع خداوند برای تربیت انسان، دائماً او را در کوره‌های داغ امتحان قرار می‌دهد و با امور مختلفی او را می‌آزماید، اما این دو (اموال و فرزندان) مهم‌ترین وسایل امتحان او را تشکیل می‌دهند، چراکه جاذبه اموال از یک‌سو و عشق و علاقه به فرزندان از سوی دیگر، چنان کشش نیرومندی در انسان ایجاد می‌کند که در مواردی که رضای خدا از رضای آن‌ها جدایی شود، انسان سخت در فشار قرار می‌گیرد. تعبیر به «انما» که معمولاً برای حصر آورده می‌شود، نشان می‌دهد که این دو موضوع بیش از هر چیز دیگر، وسیله امتحان است.

﴿۱۶﴾ فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ وَاسْمَعُوا وَأَطِيعُوا وَأَنْفِقُوا خَيْرًا لِّأَنْفُسِكُمْ وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ

بنابراین تا آن‌جا که در توان دارید، تقوای الهی را پیشه کنید و گوش دهید و اطاعت

نمایید و انفاق کنید که برای شما بهتر است و آن‌ها که از بخل و حرص خویشتن مصون بمانند، رستگار و پیروزند.

نخست دستور به اجتناب از گناهان می‌دهد (چراکه تقوا بیشتر ناظر به پرهیز از گناه است) و سپس دستور به شنیدنی که مقدمه اطاعت است و از میان طاعات خصوصاً روی مسأله "انفاق" که از مهم‌ترین آزمایش‌های الهی است، تکیه می‌کند و سرانجام هم می‌گوید سود تمام این‌ها عاید خود شما می‌شود. بعضی از مفسران «خَیْراً» را به معنی "مال" تفسیر کرده‌اند که وسیله نیل به کارهای مثبت است، همان‌گونه که در آیه وصیت نیز به همین معنی آمده است: «بر شما مقرر شده هنگامی که مرگ یکی از شما فرارسد، اگر خیری (مالی) از خود به یادگار گذاشته، وصیت به طور شایسته برای پدر و مادر و نزدیکان کند» (۱۸۰ / بقره). «شُحٌّ» به معنی "بخل توأم با حرص" است و می‌دانیم این دو صفت رذیله از بزرگترین موانع رستگاری انسان و بزرگترین سدّ راه انفاق و کارهای خیر است، اگر انسان دست به دامن لطف الهی زند و با تمام وجودش از او تقاضا کند و در خودسازی و

تهذيب نفس بکوشد و از اين دو رذيله نجات يابد ، سعادت خود را تضمين کرده است .
 ﴿۱۷﴾ **إِنْ تَقْرَضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا يُّضَاعِفْهُ لَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ شَكُورٌ حَلِيمٌ**
 اگر به خدا قرض الحسنه دهيد ، آن را براي شما مضاعف مي سازد و شمارا مي بخشد و خداوند ، شکرکننده و بردبار است .

«قَرْض» در اصل به معنی «قطع کردن و بریدن» است و چون با واژه «حَسَن» همراه شود ، اشاره به «جدا کردن مال از خويشتن و دادن آن در راه خير» است .
 «يُّضَاعِفُهُ» از ماده «ضَعَف» تنها به معنی دو برابر نيست ، بلکه چندين برابر را نيز شامل مي شود که در مورد «انفاق» تا هفتصدي برابر و بيش از آن در قرآن آمده (۲۶۱ / بقره) .
 چه تعبير عجيبي که بارها در قرآن مجيد در مورد «انفاق في سبيل الله» تکرار شده است ،
 خدائي که آفريننده اصل و فرع وجود ما و بخشنده تمام نعمت ها و مالک اصلي همه ملک ها است ، از ما وام مي طلبد و در برابر آن وعده «اجر مضاعف» و آمرزش مي دهد و نيز از ما تشکر مي کند ، لطف و محبت بالاتر از اين تصور نمي شود و بزرگواري و رحمت فزاتر از

این ممکن نیست ، ما چه هستیم و چه داریم که به او وام دهیم ؟ و تازه چرا باید این همه پاداش عظیم بگیریم ؟ این ها همه نشانه اهمیت مسأله انفاق از یک سو و لطف بی پایان خدا درباره بندگان از سوی دیگر نیست ؟ ضمناً جمله « یَغْفِرُ لَكُمْ » دلیل بر این است که انفاق یکی از عوامل آمرزش گناه است . تعبیر به « شُكُّورٌ » که یکی از اوصاف خدا است ، دلیل بر این است که خداوند از بندگان به وسیله پاداش های عظیم تشکر می کند و « خَلِیمٌ » بودن او اشاره به مسأله آمرزش گناهان و عدم تعجیل در عقوبت بندگان است .

عَالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿۱۸﴾

او از پنهان و آشکار باخبر است و او عزیز و حکیم است .

از اعمال بندگان خصوصاً انفاق هایشان در نهان و آشکار ، آگاه است و اگر از آن ها وام می خواهد ، به خاطر نیاز و عدم قدرت نیست بلکه به خاطر کمال لطف و محبت است و اگر این همه پاداش در برابر انفاق ها به آن ها وعده می دهد ، این نیز مقتضای حکمت او است .

پایان سوره تغابن

سورة طلاق

فضیلت تلاوت سورة « طلاق »

پیغمبر گرامی اسلام درباره فضیلت تلاوت این سوره فرموده‌اند :
« هرکس سورة " طلاق " را بخواند (و آن را در برنامه‌های زندگی خود به کار بندد) ،
بر سنت پیامبر از دنیا می‌رود » .^(۱)

۱- «مجمع‌البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۳۰۲.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ وَأَحْصُوا الْعِدَّةَ وَاتَّقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ لَا تُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ وَلَا يَخْرُجْنَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُبَيَّنَةٍ وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ لَا تَدْرِي لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا

ای پیامبر! هر زمان خواستید زنان را طلاق دهید، در زمان عدّه طلاق گوید (زمانی که از عادت ماهانه پاک شده و با همسرشان نزدیکی نکرده باشند) و حساب عدّه را نگه دارید و از خدایی که پروردگار شما است، بپرهیزید، نه شما آنها را از خانه‌هایشان بیرون کنید و نه آنها (در دوران عدّه) بیرون روند، مگر این که کار زشت آشکاری انجام دهند، این حدود الهی است و هر کس از حدود الهی تجاوز کند، به خویشتن ستم کرده‌است، تو نمی‌دانی شاید خداوند بعد از این، وضع تازه (و وسیله اصلاحی) فراهم کند.

شرایط طلاق و جدایی

این نخستین حکم از احکام پنجگانه‌ای است که در این آیه آمده است ، منظور این است که صیغه طلاق در زمانی اجرا شود ، که زن از عادت ماهیانه پاک شده و با همسرش نزدیکی نکرده باشد ، زیرا طبق آیه ۲۲۸ سورة بقره ، عِدَّة طلاق باید به مقدار « ثَلَاثَةٌ قُرُوءٍ » (سه بار پاک شدن) بوده باشد و در این جا تأکید می‌کند که طلاق باید با آغاز عِدَّة همراه گردد . این نخستین شرط طلاق است .

سپس به دومین حکم که مسئله نگهداشتن حساب عِدَّة است ، پرداخته و می‌فرماید : «حساب عِدَّة را نگه دارید» (وَ احْصُوا الْعِدَّةَ) .

« اَحْصُوا » از ماده « اِحْصَاء » به معنی "شمارش" است و در اصل از « حصی » به معنی "ریگ" گرفته شده است ، زیرا بسیاری از مردم در زمان‌های قدیم که به خواندن و نوشتن آشنا نبودند ، حساب موضوعات مختلف را با ریگ‌ها نگه می‌داشتند . دقیقاً ملاحظه کنید که زن ، سه بار ایام پاکی خود را به پایان رساند و عادت ماهیانه ببیند ،

هنگامی که سومین دوران پاکی پایان یافت و وارد عادت ماهیانه سوم شد ، ایام عده سرآمده و پایان یافته است .

اگر در این امر دقت نشود ، ممکن است دوران عده بیش از مقدار لازم محسوب گردد و ضرر و زیانی متوجه زن شود ، چراکه او را از ازدواج مجدد بازمی دارد و اگر کمتر باشد ، هدف اصلی از عده که حفظ حریم ازدواج اول و مسئله عدم انعقاد نطفه است ، رعایت نشده . قابل توجه این که مخاطب به نگهداری حساب عده ، مردان هستند ، این به خاطر آن است که مسئله « حق نفقه و مسکن » بر عهده آنها است و همچنین « حق رجوع » نیز از آن آنان است و گرنه زنان موظفند که برای روشن شدن تکلیفشان حساب عده را دقیقاً نگه دارند . بعد به سومین و چهارمین حکم که یکی مربوط به شوهران است و دیگری مربوط به زنان ، می فرماید : « لَا تُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ وَلَا يَخْرُجْنَ » . گرچه بسیاری از بی خبران ، این حکم اسلامی را به هنگام طلاق اصلاً اجرا نمی کنند و به محض جاری شدن صیغه طلاق ، هم مرد به خود اجازه می دهد که زن را بیرون کند و هم

زن خود را آزاد می‌پندارد که از خانه شوهر خارج شود و به خانه بستگان بازگردد ، ولی این حکم اسلامی فلسفه بسیار مهمی دارد ، زیرا علاوه بر حفظ احترام زن ، غالباً زمینه را برای بازگشت شوهر از طلاق و تحکیم پیوند زناشویی ، فراهم می‌سازد . پشت پا زدن به این حکم مهم اسلامی که در متن قرآن مجید آمده است ، سبب می‌شود که بسیاری از طلاق‌ها به جدایی دائم منتهی شود ، در حالی که اگر این حکم اجرا می‌شد ، غالباً به آشتی و بازگشت مجدد منتهی می‌گشت .

ولی از آن‌جا که گاهی شرایطی فراهم می‌شود که نگهداری زن بعد از طلاق در خانه ، طاقت‌فرسا است ، به دنبال آن پنجمین حکم را به صورت استثناء اضافه کرده و می‌گوید : «مگر این که آن‌ها کار زشت آشکاری را انجام دهند » (إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبَيَّنَةٍ) . مثلاً آن قدر ناسازگاری ، بدخلقی و بدزبانی با همسر و کسان او کند که ادامه حضور او در منزل ، باعث مشکلات بیشتر گردد .

این معنی در روایات متعددی که از ائمه اهل بیت نقل شده است، دیده می‌شود.^(۱) البته منظور هر مخالفت و ناسازگاری جزئی نیست، زیرا در مفهوم کلمه «فناجِشَنَة»، کار زشت مهمی نهفته است خصوصاً این‌که با وصف «مُبَيَّنَة» نیز توصیف شده است. چراکه این قوانین و مقررات الهی ضامن مصالح خود مکلفین است و تجاوز از آن خواه از ناحیه مرد باشد، یا زن، لطمه به سعادت خود آنان می‌زند (و تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ).

و در پایان آیه ضمن اشاره لطیفی به فلسفه عِدّه و عدم خروج زنان از خانه و اقامتگاه اصلی، می‌فرماید: (لَا تَدْرِي لَعَلَّ اللَّهَ يُخْدِثُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا). با گذشتن زمان، طوفان خشم و غضب که غالباً موجب تصمیم‌های ناگهانی در امر طلاق و جدایی می‌شود، فرومی‌نشیند و حضور دائمی زن در خانه در کنار مرد در مدت عِدّه و

۱- «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۳۵۰ و ۳۵۱.

یادآوری عواقب شوم طلاق، مخصوصاً در آنجا که پای فرزندی در کار است و اظهار محبت هریک نسبت به دیگری، زمینه ساز رجوع می گردد و ابرهای تیره و تار دشمنی و کدورت را غالباً از آسمان زندگی آنها دور می سازد. به خواست خدا بعداً خواهیم گفت که همه اینها مربوط به «طلاق رجعی» است.

طلاق، منفورترین حلالها

بدون شک قرارداد زوجیت از جمله قراردادهایی است که باید قابل جدایی باشد، چراکه گاه علی پیش می آید که زندگی مشترک زن و مرد را باهم غیرممکن یا طاقت فرسا و مملو از مفاسد می کند و اگر اصرار داشته باشیم که این قرارداد تا ابد بماند، سرچشمه مشکلات زیادی می گردد، لذا اسلام با اصل طلاق موافقت کرده است و هم اکنون نتیجه ممنوع بودن کامل طلاق را در جوامع مسیحی، ملاحظه می کنیم که چگونه زنان و مردان زیادی هستند که به حکم قانون تحریف یافته مذهب مسیح علیه السلام طلاق را ممنوع می شمردند و قانوناً همسر یکدیگرند، ولی در عمل جدا از یکدیگر زندگی کرده و حتی

هرکدام برای خود همسری غیررسمی انتخاب کرده‌اند .
 بنابراین اصل مسأله طلاق ، یک ضرورت است ، اما ضرورتی که باید به حداقل ممکن
 تقلیل یابد و تا آن‌جا که راهی برای ادامه زوجیت است ، کسی سراغ آن نرود .
 به همین دلیل در روایات اسلامی ، شدیداً از طلاق مذمت گردیده و به عنوان
 مبعوض‌ترین حلال‌ها ، از آن یاد شده است ، چنان‌که در روایتی از پیامبر می‌خوانیم :
 « مَا مِنْ شَيْءٍ أَبْغَضُ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ مِنْ بَيْتٍ يَحْرَبُ فِي الْإِسْلَامِ بِالْفُرْقَةِ يَغْنَى الطَّلَاقُ: هِيَ عَمَلِي
 نَزِدْ خَدَاوَنَدَ مَتَعَالٍ مَنُفُورَتَرِ از این نیست که اساس خانهای در اسلام با جدایی یعنی طلاق ویران گردد » . (۱)
 طلاق ، مشکلات زیادی را برای خانواده‌ها، زنان، مردان و خصوصاً فرزندان به وجود می‌آورد
 که آن‌ها را عمدتاً در سه قسمت می‌توان خلاصه کرد ؛
 ۱ - مشکلات عاطفی — بدون شک مرد و زنی که سال‌ها یا ماه‌ها با یکدیگر زندگی

۱- « وسائل الشیعه » ، جلد ۱۵ ، صفحه ۲۶۶ ، حدیث ۱ .

کرده‌اند ، سپس از هم جدا می‌شوند و از نظر عاطفی جریحه‌دار خواهند شد و در ازدواج آینده ، خاطره ازدواج گذشته ، دائماً آن‌ها را نگران می‌دارد و حتی به همسر آینده با یک نوع بدبینی و سوء ظن می‌نگرند ، آثار زیانبار این امر بر کسی مخفی نیست و لذا بسیار دیده شده که این گونه زنان و مردان برای همیشه از ازدواج چشم می‌پوشند .

۲- مشکلات اجتماعی — بسیاری از زنان بعد از طلاق ، شانس زیادی برای ازدواج مجدد ، آن هم به طور شایسته و دلخواه ندارند و از این نظر گرفتار خسران شدید می‌شوند و حتی مردان نیز بعد از طلاق دادن همسر خود ، شانس ازدواج مطلوبشان به مراتب کمتر خواهد بود ، مخصوصاً اگر پای فرزندی در میان باشد ، لذا غالباً ناچار می‌شوند تن به ازدواجی دردهند که نظر واقع آن‌ها را تأمین نمی‌کند و از این نظر تا پایان عمر رنج می‌برند .

۳- مشکلات فرزندان — که از دیگر مشکلات ، مهم‌تر است . کمتر دیده شده است که نامادری‌ها همچون مادر ، دلسوز و مهربان باشند و بتوانند خلأ عاطفی فرزندی را که از آغوش پرمهر مادر بریده شده‌اند ، پُر کنند ، همان‌گونه که اگر زن سابق فرزند خود را با خود

ببرد ، در مورد ناپدیری نیز این مسأله صادق است . البته هستند زنان و مردانی که نسبت به غیر فرزندان خود ، پُرمحبت و وفادارند ، ولی مسلماً تعداد آنها کم است و به همین دلیل فرزندان بعد از طلاق ، گرفتار بزرگترین زیان و خسران می‌شوند و شاید غالب آنها سلامت روانی خود را تا آخر عمر از دست می‌دهند . و این ضایعه‌ای است نه تنها برای آن خانواده ، بلکه برای کل جامعه ، چراکه چنین کودکانی که از مهر مادر یا پدر محروم می‌شوند ، گاه به صورت افرادی خطرناک درمی‌آیند که بدون توجه تحت تأثیر روح انتقام‌جویی قرار گرفته و انتقام خود را از کل جامعه می‌گیرند . اگر اسلام این همه درباره طلاق ، سختگیری کرده ، دلایل همین آثار زیانبار آن در ابعاد مختلف است .

و نیز به همین دلیل قرآن مجید صریحاً دستور می‌دهد که هرگاه اختلافی میان زن و مرد پیدا شود ، بستگان دو طرف در اصلاح میان آن دو بکوشند و از طریق

تشکیل «محکمه صلح خانوادگی»^(۱) از کشیده شدن دو همسر به دادگاه شرع، یا به مسأله طلاق و جدایی، مانع شوند.

و باز به همین دلیل آنچه به خوشبختی زن و مرد و تحکیم پایه‌های علائق خانوادگی کمک کند، از نظر اسلام مطلوب و آنچه آنرا متزلزل و سست سازد، مبعوض و منفور است.

دلایل و انگیزه‌های پنجگانه طلاق

طلاق مانند هر پدیده اجتماعی دیگری دارای ریشه‌های مختلفی است که بدون بررسی دقیق و مقابله با آن جلوگیری از بروز چنین حادثه‌ای مشکل است و لذا قبل از هر چیز باید به سراغ عوامل طلاق برویم و ریشه‌های آن را در جامعه بخشکانیم، این عوامل بسیار زیاد است که امور زیر از مهم‌ترین آنها است؛

۱- شرح «محکمه صلح» را می‌توانید در جلد سوم تفسیر نمونه صفحه ۳۷۵ به بعد ذیل آیه ۳۵ سورة نساء مطالعه فرمایید.

❧ ۱- توقعات نامحدود زن یا مرد یکی از مهم‌ترین عوامل جدایی است و اگر هر کدام دامنه توقع خویش را محدود سازند و از عالم رؤیاها و پندارها بیرون آیند و طرف مقابل خود را به خوبی درک کنند و در حدودی که ممکن است توقع داشته باشند، جلوی بسیاری از طلاق‌ها گرفته خواهد شد.

❧ ۲- حاکم شدن روح تجمل پرستی و اسراف و تبذیر بر خانواده‌ها عامل مهم دیگری است که مخصوصاً زنان را در یک حالت نارضایی دائم نگه می‌دارد و با انواع بهانه‌گیری‌ها راه طلاق و جدایی را صاف می‌کند.

❧ ۳- دخالت‌های بیجای اقوام و بستگان و آشنایان در زندگی خصوصی دو همسر و مخصوصاً در اختلافات آن‌ها، عامل مهم دیگری محسوب می‌شود. تجربه نشان داده است که اگر هنگام بروز اختلافات میان دو همسر، آن‌ها را به حال خود رها کنند و با جانبداری از این یا از آن به آتش این اختلاف دامن نزنند، چیزی نمی‌گذرد که خاموش می‌شود ولی دخالت نزدیکان دو طرف که غالباً با تعصب و محبت‌های ناروا همراه است، کار را روز به

روز مشکل تر و پیچیده تر می سازد .

البته این به آن معنا نیست که نزدیکان همیشه خود را از این اختلافات دور دارند ، بلکه منظور این است که آنها را در اختلافات جزئی به حال خود رها کنند ، ولی هرگاه اختلاف به صورت کلی و ریشه دار درآمد ، با توجه به مصلحت طرفین و اجتناب و پرهیز از هرگونه موضع گیری یک جانبه و تعصب آمیز دخالت کنند و مقدمات صلحشان را فراهم سازند .

۴- بی اعتنایی زن و مرد به خواست یکدیگر ، مخصوصاً آنچه به مسائل عاطفی و جنسی برمی گردد ، مثلاً هر مردی انتظار دارد که همسرش پاکیزه و جذاب باشد ، همچنین هر زن نیز چنین انتظاری را از شوهرش دارد ، ولی این از اموری است که غالباً حاضر به اظهار آن نیستند ، این جاست که بی اعتنایی طرف مقابل و نرسیدن به وضع ظاهر خویش و ترک تزیین لازم و ژولیده و کثیف بودن ، همسر او را از ادامه چنین ازدواجی سیر می کند ، مخصوصاً اگر در محیط زندگی آنها افرادی باشند که این امور را رعایت کنند ولی آنها کاملاً نسبت به این مسأله بی اعتنا باشند .

لذا در روایات اسلامی اهمیت زیادی به این معنی داده شده است ، چنان‌که در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم : « لَا يَتَّبِعِي لِلْمَرْأَةِ أَنْ تُعْطَلَ نَفْسُهَا : سزاوار نیست که زن خود را بدون زینت و آرایش برای شوهرش بنماید » ^(۱) و در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود : « وَ لَقَدْ خَرَجَنَ نِسَاءً مِنَ الْعِفَافِ إِلَى الْفُجُورِ مَا أَخْرَجَهُنَّ إِلَّا قِلَّةٌ تَهَيَّيْنَهُنَّ أَزْوَاجَهُنَّ : زنانی از جاده عفت خارج شدند و علتی جز این نداشت که مردان آنها را به خودشان نمی‌رسیدند » . ^(۲)

۵- عدم تناسب فرهنگ خانوادگی و روحیات زن و مرد با یکدیگر نیز یکی از عوامل مهم طلاق است و این مسأله‌ای است که باید قبل از اختیار همسر دقیقاً مورد توجه قرارگیرد که آن‌دو علاوه بر این‌که « کفو شرعی » یعنی مسلمان باشند ، « کفو عرفی » نیز باشند ، یعنی تناسب‌های لازم از جهات مختلف در میان آن دو رعایت شود ، در غیر این‌صورت نباید از به‌هم خوردن چنین ازدواج‌هایی تعجب کرد .

فلسفه نگهداشتن عده

بدون شک «عده» دو فلسفه اساسی دارد که در قرآن مجید و اخبار اسلامی به آن اشاره شده است: نخست مسئله حفظ نسل و مشخص شدن وضع زن از نظر بارداری و عدم بارداری و دیگر وجود وسیله‌ای برای بازگشت به زندگی اول و از بین بردن عوامل جدایی است که در آیه فوق اشاره لطیفی به آن شده بود، خصوصاً این که اسلام روی این مسئله تأکید می‌کند که زنان در دوران «عده» باید در خانه مرد بمانند و طبعاً یک معاشرت دائمی چندماهه خواهند داشت که به آن‌ها مجال می‌دهد مسئله جدایی را دور از هیجانات زودگذر مجدداً مورد بررسی قرار دهند.

مخصوصاً در مورد طلاق رجعی^(۱) که بازگشت به زوجیت نیازی به هیچ‌گونه

۱- منظور از «طلاق رجعی»، طلاق است که برای اولین بار و یا دومین بار صورت می‌گیرد و تصمیم بر جدایی، از ناحیه مرد است به طوری که زن نه مهر خود را بذل می‌کند نه مال دیگر را.

تشریفات ندارد و هر کار یا سخنی که دلیل بر تمایل مرد به بازگشت باشد، رجوع محسوب می شود، حتی اگر دست بردن زن با شهوت و یا بدون شهوت بگذارد، هر چند قصد رجوع هم نداشته باشد، رجوع محسوب می شود.

به این ترتیب اگر این مدت با شرایطی که در بالا گفتیم، بگذرد و آن دو با هم آشتی نکنند، معلوم می شود به راستی آمادگی ادامه زندگی مشترک را ندارند و مصلحت در این است که از هم جدا شوند.

﴿۲﴾ فَأَذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ فَارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَأَشْهِدُوا ذَوَى عَدْلٍ مِنْكُمْ وَأَقِيمُوا الشَّهَادَةَ لِلَّهِ ذَلِكَ يُوعِظُ بِهِ مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً
و هنگامی که عده آن ها سرآمد یا آن ها را به طرز شایسته ای نگهدارید و یا به طرز شایسته ای از آن ها جدا شوید و دو مرد عادل از خودتان را گواه گیرید و شهادت را برای خدا برپا دارید، این چیزی است که افرادی که به خدا و روز قیامت ایمان دارند،

به آن اندرز داده می‌شوند و هر کس تقوای الهی پیشه کند ، خداوند راه نجاتی برای او فراهم می‌کند .

یا سازش یا جدایی خداپسندانه

در فراز نخست این آیه ، یکی از مهم‌ترین و حساب‌شده‌ترین دستورهای مربوط به زندگی زناشویی مطرح است و آن این‌که زن و مرد یا باید به طور شایسته باهم زندگی کنند و یا به طور شایسته از هم جدا شوند ، همان‌گونه که زندگی مشترک باید روی اصول صحیح و طرز انسانی و شایسته باشد ، جدایی نیز باید خالی از هرگونه جار و جنجال و دعوا و نزاع و بدگویی و ناسزا و اجحاف و تزییع حقوق بوده باشد . این مهم است که همان‌گونه که پیوندها با صلح و صفا انجام می‌گیرد ، جدایی‌ها نیز توأم با تفاهم باشد ، چراکه ممکن است در آینده این زن و مرد بار دیگر به فکر تجدید زندگی مشترک بیفتند ، ولی بدرفتاری‌های هنگام جدایی ، چنان جو فکری آن‌ها را تیره و تار ساخته که راه بازگشت را به روی آن‌ها می‌بندد و به فرض این‌که بخواهند مجدداً باهم ازدواج کنند ، زمینه فکری و عاطفی

مناسبی ندارند ، از سوی دیگر بالاخره هر دو مسلمانند و متعلق به یک جامعه و جدایی توأم با مخاصمه و امور ناشایست نه تنها در خود آن‌ها اثر می‌گذارد ، بلکه در فامیل دو طرف هم اثرات زیانباری دارد و گاه زمینه همکاری‌های آن‌ها را در آینده به کلی بر باد می‌دهد . راستی چه خوب است که نه فقط در زندگی زناشویی ، بلکه در هرگونه دوستی و برنامه مشترک ، انسان تا آن‌جا که می‌تواند به همکاری شایسته ادامه دهد و هرگاه نتوانست ، به طرز شایسته جدا شود ، که « جدایی شایسته » نیز نوعی پیروزی و موفقیت برای طرفین است . از آن‌چه که گفتیم ، معلوم شد که « امساک به معروف » و « جدایی به معروف » معنی وسیعی دارد که هرگونه شرایط واجب و مستحب و برنامه‌های اخلاقی را دربرمی‌گیرد و مجموعه‌ای از آداب اسلامی و اخلاقی را در ذهن مجسم می‌کند .

شاهد گرفتن برای آن است که اگر در آینده اختلافی روی دهد ، هیچ‌یک از طرفین نتوانند واقعیت‌ها را انکار کنند (وَ أَشْهَدُوا نَذْوَىٰ عَذْلِ مِنْكُمْ) .

مبادا تمایل قلبی شما به یکی از دو طرف ، مانع شهادت به حق باشد ، نباید

جُز خدا و اقامه حق ، انگیزه دیگری در آن راه یابد (وَ أَقِيمُوا الشَّهَادَةَ لِلَّهِ) .
 ضمناً تعبیر به «ذَوِی عَدْلٍ مِنْكُمْ» ، دلیل بر این است که دو شاهد
 باید "مسلمان" ، "عادل" و "مرد" باشند .

این تعبیر ، دلیل بر اهمیت فوق العاده این احکام است ، به گونه ای که اگر کسی آن ها را
 رعایت نکند و از آن وعظ و اندرز نگیرد ، گویی به خدا و روز قیامت ایمان ندارد
 (ذَلِكُمْ يُوعَظُ بِهِ مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ) .

و يَرْزُقُهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَ مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ
 بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا ﴿٣﴾

و او را از جایی که گمان ندارد ، روزی می دهد و هر کس بر خداوند توکل کند ،
 کفایت امرش را می کند ، خداوند فرمان خود را به انجام می رساند و خدا برای
 هر چیزی اندازه ای قرار داده است .

به این ترتیب به زنان و مردان و شهود هشدار می دهد که از مشکلات حق نهرا سند و

معجری عدالت باشند و گشایش کارهای بسته را از خدا بخواهند ، چراکه خداوند تضمین کرده است که مشکلات پرهیزکاران را بگشاید و آن‌ها را از جایی که خودشان هم انتظار ندارند ، روزی دهد .

خداوند ضمانت کرده که هر کس بر او توکل نماید ، درنمی‌ماند و خداوند قادر بر انجام این ضمانت است .

جمله « قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا » اشاره لطیفی است به نظامی که حاکم بر تشریع و تکوین است ، یعنی این دستورهایی که خداوند در مورد طلاق و غیر آن صادر فرموده ، همه طبق حساب و اندازه‌گیری دقیق و حکیمانه‌ای است ، همچنین مشکلاتی که در طول زندگی انسان چه در مسأله زناشویی و چه در غیر آن رخ می‌دهد ، هر کدام اندازه و حساب و مصلحت و پایداری دارد ، نباید به هنگام بروز این حوادث دستپاچه شوند و زبان به شکوه بکشایند و یا برای حل مشکلات به بی‌تقوایی‌ها توسل جویند ، بلکه باید با نیروی تقوا و خویشتن‌داری به جنگ آن‌ها رفته و حل نهایی را از خدا بخواهند .

ارتباط بین تقوا و نجات از مشکلات

آیات فوق از امیدبخش ترین آیات قرآن مجید است که تلاوت آن دل را صفا و جان را نور و ضیاء می بخشد ، پرده های یأس و ناامیدی را می برد ، شعاع های حیات بخش امید را به قلب می تاباند و به تمام افراد پرهیزگار بانقوا وعده نجات و حل مشکلات می دهد .

در حدیثی از ابوذر غفاری نقل شده که پیامبر فرمود : «إِنِّي لَأَعْلَمُ آيَةً لَّوْ أَخَذَ بِهَا النَّاسُ لَكَفَتْهُمْ؛ وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً... فَمَا زَالَ يَقُولُهَا وَ يُعِيدُهَا: مَنْ آيَةُهَا رَايَ النَّاسَ» (۱)

می شناسم که اگر تمام انسان هادست به دامن آن زنند، برای حل مشکلات آنها کافی است، پس آیه «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ» را تلاوت فرمود و بارها آن را تکرار کرد . (۱)

و در حدیث دیگری از همان حضرت آمده است : «مَنْ أَكْثَرَ الْإِسْتِغْفَارِ جَعَلَهُ اللَّهُ لَهُ مِنْ كُلِّ فَرْجٍ مَخْرَجاً وَ مِنْ كُلِّ ضِيقٍ مَخْرَجاً: هُوَ كَسِيَ بَسِيْرًا اسْتَغْفَرَ كُنْدَ (و لوح دل را از زنگار

گناه بشوید) خدا برای او از هر اندوهی، گشایشی و از هر تنگنایی، راه نجاتی قرار می‌دهد».^(۱) جمعی از مفسران گفته‌اند که این آیه درباره «عوف بن مالک» نازل شده که از یاران پیامبر بود، دشمنان اسلام فرزندش را اسیر کردند، او به محضر پیامبر آمد و از این ماجرا و فقر و تنگدستی شکایت کرد، ایشان فرمودند: «تقوا رایشه کن و شکیا باش و بسیار ذکر "لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ" را بگو»، او این کار را انجام داد، ناگهان درحالی که در خانه‌اش نشسته بود، فرزندش از درآمد، معلوم شد که از یک لحظه غفلت دشمن استفاده کرده و فرار نموده است و حتی شتری از دشمن را نیز با خود آورده است (این‌جا بود که آیه فوق نازل شد و از گشایش مشکل این فرد باتقوا و رسیدن روزی از جایی که انتظارش را نداشت، خبر داد).

ذکر این مطلب نیز لازم است که هرگز مفهوم آیه این نیست که انسان تلاش و کوشش

برای زندگی را به دست فراموشی بسپارد و بگوید در خانه می‌نشینم و تقوا پیشه می‌کنم و ذکر " لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ " می‌گویم تا از آن‌جا که گمان ندارم به من روزی برسد ، نه هرگز مفهوم آیه چنین نیست ، هدف تقوا و پرهیزگاری توأم با تلاش و کوشش است ، اگر با این حال درها به روی انسان بسته شد ، خداوند گشودن آن‌ها را تضمین فرموده است . و لذا در حدیثی می‌خوانیم که یکی از یاران امام صادق علیه السلام « عمر بن مسلم » مدتی خدمتش نیامد ، حضرت علیه السلام جویای حال او شد ، عرض کردند : « او تجارت را ترک گفته و رو به عبادت آورده است » ، فرمود : « وای بر او ، آیا نمی‌داند کسی که تلاش و طلب روزی را ترک گوید ، دعایش مستجاب نمی‌شود (أَمَا عَلِمَ أَنَّ تَارِكَ الطَّلَبِ لَا يُسْتَجَابُ لَهُ) » .

سپس افزود : جمعی از یاران رسول خدا وقتی آیه وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً وَيُزِدْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ نازل شد ، درها را به روی خود بستند و رو به عبادت آوردند و گفتند : « خداوند روزی ما را عهده‌دار شده » این جریان به گوش پیامبر رسید ، کسی را نزد آن‌ها فرستاد که : « چرا چنین کرده‌اید ؟ » گفتند : « ای رسول خدا ! چون خداوند روزی ما را تکفل

کرده ، ما مشغول عبادت شدیم » پیامبر فرمود : «أَنْتَهُ مَنْ فَعَلَ ذَلِكَ لَمْ يُسْتَجَبْ لَهُ عَلَيْهِمُ بِالطَّلَبِ: هر کس چنین کند ، دعایش مستجاب نمی شود ، بر شما باد که تلاش و طلب کنید » .^(۱)

مفهوم روح توکل بر خدا

منظور از توکل بر خدا ، این است که انسان تلاشگر کار خود را به او واگذارد و حل مشکلات خویش را از او بخواهد ، خدایی که از تمام نیازهای او آگاه است ، خدایی که نسبت به او ، رحیم و مهربان است و خدایی که قدرت حل هر مشکلی را دارد . کسی که دارای روح توکل است ، هرگز یأس و ناامیدی را به خود راه نمی دهد ، در برابر مشکلات ، احساس ضعف و زبونی نمی کند ، در برابر حوادث سخت ، مقاوم است و همین فرهنگ و عقیده چنان قدرت روانی به او می دهد که می تواند بر مشکلات پیروز شود و از سوی دیگر امدادهای غیبی که به متوکلان نوید داده شده است ، به یاری او می آید و او را از

۱- «نور الثقلین» ، جلد ۵ ، صفحه ۳۵۴ ، حدیث ۳۵ .

شکست و ناتوانی رهایی می‌بخشد .

در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام آمده است که فرمود : « از پیک وحی خدا، جبرئیل ، پرسیدم : توکل چیست ؟ گفت : حقیقت توکل این است که انسان بداند مخلوق نه زیان می‌رساند و نه نفع ، نه عطا می‌کند و نه منع ، چشم امید از خلق برداشتن (و به خالق دوختن) هنگامی که چنین شود ، انسان جز برای خدا کار نمی‌کند، به‌غیر او امید ندارد، از غیر او نمی‌ترسد و دل به کسی جز او نمی‌بندد، این روح توکل است » . (۱)

« توکل » با این محتوای عمیق ، شخصیت تازه‌ای به انسان می‌بخشد و در تمام اعمال او اثر می‌گذارد ، لذا در حدیثی می‌خوانیم که پیغمبر اکرم در شب معراج از پیشگاه خداوند سؤال کرد : « پروردگارا ! چه عملی از همه اعمال برتر است (أَيُّ الْأَعْمَالِ أَفْضَلُ) ؟ » خداوند متعال فرمود : « لَيْسَ شَيْءٌ عِنْدِي أَفْضَلَ مِنَ التَّوَكُّلِ عَلَى وَ الرِّضَا بِمَا

۱- «بحار الانوار» ، جلد ۶۹ ، صفحه ۳۷۳ ، حدیث ۱۹ .

فَسَمْتُ: چیزی در نزد من افضل و برتر از توکل بر من و خشودی به آنچه قسمت کرده‌ام، نیست.» (۱)
 بدیهی است توکل به این معنی همیشه توأم با جهاد و تلاش و کوشش است ،
 نه تنبلی و فرار از مسؤولیت‌ها .

﴿ ۴ ﴾ وَاللّٰثِي يَنْسَنَ مِنَ الْمَحِيضِ مِنْ نِسَائِكُمْ اِنْ اَرْتَبْتُمْ فَعِدَّتُهُنَّ ثَلَاثَةَ اشْهُرٍ
 وَاللّٰثِي لَمْ يَحْضَنْ وَاُولَاتِ الْاَحْمَالِ اَجَلُهُنَّ اَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ وَ مَنْ يَتَّقِ اللّٰهَ
 يَجْعَلْ لَهُ مِنْ اَمْرِهٖ يُسْرًا

زنانی از شما که از عادت ماهانه مأیوسند ، اگر در وضع آنها (از نظر بارداری) شک
 کنید ، عِدَّة آنان سه ماه است و همچنین آنها که عادت ماهانه ندیده‌اند و عِدَّة زنان
 باردار این است که بار خود را بر زمین بگذارند و هر کس تقوای الهی پیشه کند ، خداوند
 کار را بر او آسان می‌سازد .

۱- «سفينة البحار» ، جلد ۲ ، صفحه ۶۸۳ (مأدده وکل) .

احکام زنان مطلقه و حقوق آنها

از جمله احکامی که از آیات گذشته استفاده شد، لزوم نگهداشتن عده بعد از طلاق است و از آن جاکه در آیه ۲۲۸ سورة بقره حکم زنانی که عادت ماهیانه می بینند، در مسئله عده روشن شده است که باید سه بار پاکی را پشت سر گذاشته و عادت ماهیانه ببینند، هنگامی که برای بار سوم وارد ماهانه شدند، عده آنها پایان یافته، ولی در این میان افراد دیگری هستند که به عللی عادت ماهیانه نمی بینند و یا باردارند، آیات فوق حکم این افراد را روشن ساخته و بحث عده را تکمیل می کند.

به این ترتیب حکم سه گروه دیگر از زنان در آیه فوق مشخص شده است، دو گروه باید سه ماه عده نگهدارند و گروه سوم یعنی زنان باردار با وضع حمل، عده آنان پایان می گیرد، خواه یک ساعت بعد از طلاق، وضع حمل کنند یا مثلاً هشت ماه. و بالاخره در پایان آیه مجدداً روی مسئله تقوا تکیه می کند و می فرماید: «هر کس تقوای الهی پیشه کند، خداوند کار را بر او آسان می سازد (وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مِنْ أَمْرِهِ يُسْراً)».

هم در این جهان و هم در جهان دیگر مشکلات او را ، چه در رابطه مسأله جدایی و طلاق و احکام آن و چه در رابطه با مسائل دیگر به لطفش حل می کند .

﴿ ۵ ﴾ ذَٰلِكَ أَمْرُ اللَّهِ أَنْزَلَهُ إِلَيْكُمْ وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يُكَفِّرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ وَيُعْظِمْ لَهُ أَجْرًا

این فرمان خدا است که بر شما نازل کرده و هر کس تقوای الهی پیشه کند ، خداوند گناهان او را می بخشد و پاداش او را بزرگ می دارد .

« سَيِّئَاتٍ » گاهی به معنی "گناهان صغیره" آمده ، ولی در بسیاری از آیات قرآن مجید به "عموم گناهان اعم از صغیره و کبیره" اطلاق شده ، مثلاً در آیه ۶۵ سوره مائده آمده : « وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَكَفَّرْنَا عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ » اگر اهل کتاب ایمان بیاورند و تقوا پیشه کنند ، ما تمام گناهان گذشته آنهارا می بخشیم .

مسلم است که ایمان و قبول اسلام ، سبب بخشودگی همه گناهان پیشین می شود .

﴿ ۶ ﴾ أَسْكِنُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ سَكَنْتُمْ مِنْ وَجْدِكُمْ وَلَا تُضَارُّوهُنَّ لِتُضَيِّقُوا عَلَيْهِنَّ وَإِنْ كُنَّ أُولَاتٍ حَمْلٍ فَأَنْفِقُوا عَلَيْهِنَّ حَتَّى يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ فَإِنْ أَرْضَعْنَ لَكُمْ

فَأَتَوْهُنَّ أَجُورَهُنَّ وَانْتَمَرُوا بَيْنَكُمْ بِمَعْرُوفٍ وَإِنْ تَعَاَسَرْتُمْ فَسَتَرْضِيعُ لَهُ أُخْرَى
 آنها (زنان مطلقه) را هر جا خودتان سکونت دارید و در توانایی شما است ، سکونت
 دهید و به آنها زیان نرسانید تا کار را بر آنان تنگ کنید (و مجبور به ترک منزل شوند) و
 هرگاه باردار شوند ، نفقه آنها را بپردازید تا وضع حمل کنند و اگر برای شما فرزند را
 شیر دهند ، پاداش آنها را بپردازید و (درباره فرزندان کار را) با مشاوره شایسته انجام
 دهید و اگر به توافق نرسیدید ، زن دیگری شیر دادن آن بچه را بر عهده می گیرد .
 در فراز نخست آیه درباره چگونگی مسکن زنان مطلقه می فرماید : « أَتَسْكُنُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ سَكَنْتُمْ مِنْ وَجْدِكُمْ » .
 « وَجْدٌ » به معنی "توانایی و تمکن" است . « راعِبٌ » نیز در « مفردات » می گوید : تعبیر به
 « مِنْ وَجْدِكُمْ » مفهومی است که به مقدار توانایی و به اندازه امکانات و غنای خود ،
 مسکن مناسب برای زنان مطلقه در نظر بگیرید .
 سپس به حکم دیگری پرداخته و می گوید : « به آنها زیان نرسانید تا کار را بر

آنها تنگ کنید و مجبور به نقل مکان و ترک نفقه شما شوند» (وَلَا تُضَارُّوهُنَّ لِتُضَيِّقُوا عَلَيْهِنَّ).
 مبدا کینه‌توزی‌ها و عداوت و نفرت، شما را از راه حق و عدالت منحرف سازد و آنها را از حقوق مسلم خود در مسکن و نفقه محروم کنید و آن‌چنان در فشار قرار گیرند که همه چیز را رها کرده و فرار کنند.

در سومین حکم در مورد زنان باردار می‌گوید: «و اگر باردار باشند، مخارج آنها را تا زمانی که وضع حمل کنند، بدهید» (وَإِنْ كُنَّ أُولَاتٍ حَمْلٌ فَأَنْفِقُوا عَلَيْهِنَّ حَتَّى يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ).
 زیرا مادام که وضع حمل نکرده‌اند، در حال عده هستند و نفقه و مسکن بر همسر واجب است.
 و در چهارمین حکم درباره حقوق «زنان شیرده» می‌فرماید: «اگر حاضر شدند بعد از جدایی، فرزندان را شیر دهند، اجر و پاداش آنها را بپردازید» (فَإِنْ أَرْضَعْنَ لَكُمْ فَارْزُقُوهُنَّ أَجْرَهُنَّ).
 اجرتی که متناسب با مقدار و زمان شیردادن برحسب عرف و عادت باشد.
 سپس می‌فرماید: «در باره سرنوشت فرزندان با مشاوری یکدیگر و به طور شایسته‌ای تصمیم بگیرید» (وَائْتَمِرُوا بَيْنَكُمْ بِمَعْرُوفٍ).

جمله «إِنْتَمِرُوا» از ماده «اتمار» به معنی «مشاوره» می باشد و تعبیر «بِمَغْرُوفٍ» تعبیر جامعی است که هرگونه مشاوره ای را که خیر و صلاح در آن باشد، شامل می گردد. مبدا اختلافات دو همسر بر منافع کودکان، ضربه ای وارد سازد و از نظر جسمی و ظاهری گرفتار خسران شوند و یا از نظر عاطفی از محبت و شفقت لازم، محروم بمانند، پدر و مادر موظفند خدا را در نظر بگیرند و منافع نوزاد بی دفاع را فدای اختلافات و أغراض خویش نکنند. و از آنجا که گاهی توافق لازم میان دو همسر بعد از طلاق برای حفظ مصالح فرزند و مسأله شیر دادن حاصل نمی شود، در ششمین حکم می فرماید: «و اگر هرکدام بر دیگری سخت گرفتند و به توافق نرسیدند، زن دیگری (دایه) می تواند شیر دادن آن بچه را بر عهده گیرد تا کشمکش ها ادامه نیابد» (وَإِنْ تَعَاَسَرْتُمَ فَسْتَزِیْعُ لَهُ أُخْرٰی).

لِيُنْفِقَ ذُو سَعَةٍ مِّن سَعَتِهِ وَمَن قَدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُنْفِقْ مِمَّا آتٰهُ اللّٰهُ لَا يَكُلِّفُ اللّٰهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتٰهَا سَيَجْعَلُ اللّٰهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْرًا

آن ها که امکانات وسیعی دارند، باید از امکانات وسیع خود انفاق کنند و آن ها که

تنگدست هستند، از آنچه خدا به آنها داده، انفاق نمایند، خداوند هیچ‌کس را جز به مقدار توانایی که به او داده، تکلیف نمی‌کند، خداوند به زودی بعد از سختی‌ها، آسانی قرار می‌دهد.

این دستور مربوط به ایام عده است که در آیات قبل به طور اجمال به آن اشاره شده بود. می‌گوید: آنها که توانایی کافی دارند، نباید مضایقه و سختگیری کنند و آنها که تمکن مالی ندارند، بیش از توانایی خود مأمور نیستند و زنان نمی‌توانند ایرادی به آنها داشته باشند.

به این ترتیب نه آنها که دارند، بخل کنند و نه آنها که ندارند مستحق ملامتند. و در پایان آیه می‌فرماید: «خداوند به زودی بعد از سختی‌ها، آسانی و راحتی قرار می‌دهد» (سَيَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْرًا).

یعنی غم نخورید، بی‌تابی نکنید، دنیا به یک حالت نمی‌ماند، مبادا مشکلات مقطعی و زودگذر رشته صبر و شکیبایی شما را پاره کند.

احکام « طلاق رجعی »

گفتیم « طلاق رجعی » آن است که شوهر مادام که عده به سر نیامده ، هر زمان بخواهد می تواند بازگردد و پیوند زناشویی را برقرار سازد ، بی آن که نیاز به عقد تازه ای باشد و جالب این که رجوع با کمتر سخن و عملی که نشانه بازگشت باشد ، حاصل می گردد . بعضی از احکامی که در آیات ۴ تا ۷ فوق آمده مانند نفقه و مسکن ، مخصوص عده طلاق رجعی است و همچنین مسأله خروج زن از خانه همسرش در حال عده ولی در « طلاق بائن » یعنی طلاق که قابل رجوع نیست (مانند سومین طلاق) احکام فوق وجود ندارد. تنها در مورد زن باردار حق نفقه و مسکن تا زمان وضع حمل ثابت است . تعبیر « لَا تَذَرِي لَعَلَّ اللَّهَ يُخْدِتْ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا: تو نمی دانی شاید خداوند وضع تازه ای به وجود آورد » نیز اشاره به این است که همه یا قسمتی از احکام فوق ، مربوط به طلاق رجعی است . (۱)

خدا تکلیف مالا یطاق نمی‌کند

نه تنها حکم عقل ، بلکه حکم شرع نیز بر این معنی گواه است که تکالیف انسان‌ها باید در حد توانایی آن‌ها باشد ، جمله « لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا أُتِيهَا » که در ضمن آیه ۷ آمده ، نیز اشاره به همین معنی است .

ولی در بعضی از روایات می‌خوانیم که منظور از «ما اُتِیَها» در واقع "ما اَعْلَمَها" است ، یعنی خداوند هر کس را به مقداری تکلیف می‌کند که به او «اعلام» کرده است. بنابراین آیه می‌تواند مفهوم وسیعی داشته باشد که هم "عدم قدرت" را شامل می‌شود و هم "جهل" را که موجب عدم قدرت بر انجام کار می‌گردد .

اهمیت نظام خانواده

دقت و ظرافتی که در بیان احکام زنان مطلقه و حقوق آن‌ها در آیات فوق به کار رفته و حتی بسیاری از ریزه کاری‌های این مسأله در آیات قرآن که در حقیقت قانون اساسی اسلام است ، بازگو شده ، دلیل روشنی است بر اهمیتی که اسلام برای نظام خانواده و حفظ

حقوق زنان و فرزندان قائل است .

از طلاق تا آنجا که ممکن است ، جلوگیری می‌کند و ریشه‌های آن را می‌خشکاند ، اما هرگاه کار به بن‌بست کشید و چاره‌ای جز طلاق و جدایی نبود ، اجازه نمی‌دهد حقوق فرزندان و یازنان در این کشمکش پایمال گردد، حتی طرح جدایی را طوری می‌ریزد که غالباً امکان بازگشت وجود داشته باشد .

دستوراتی همچون "امساک به معروف و جدایی به معروف" و نیز عدم زیان و ضرر و تضییق و سخت‌گیری نسبت به زنان و همچنین مشاوره شایسته برای روشن ساختن سرنوشت کودکان و مانند این‌ها که در آیات فوق آمده است ، همگی گواه بر این معنی آمده است . اما متأسفانه عدم آگاهی بسیاری از مسلمانان از این امور و یا عدم عمل به آن در عین آگاهی ، سبب شده است که در هنگام جدایی و طلاق مشکلات زیادی برای خانواده‌ها و مخصوصاً فرزندان ، به وجود آید و این نیست جز به خاطر این‌که مسلمانان از چشمه فیض بخش قرآن دور ماندند . مثلاً با این‌که قرآن با صراحت می‌گوید : زنان مطلقه نباید در

دوران عده از خانه شوهر بیرون روند و نه شوهر حق دارد آن‌ها را بیرون بفرستد ، کاری که اگر انجام شود ، امید بازگشت غالب زنان به زندگی زناشویی بسیار زیاد است ، اما کمتر زن و مرد مسلمانی را پیدا می‌کنید که بعد از جدایی و طلاق به این دستور اسلامی عمل کند و این به راستی مایه تأسف است .

﴿ ۸ ﴾ وَ كَايْنٍ مِنْ قَرْيَةٍ عَنَّتْ عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا وَ رُسُلِهِ فَحَاسَبْنَاهَا حِسَاباً شَدِيداً وَ عَذَّبْنَاهَا عَذَاباً نُكْراً

چه بسیار شهرها و آبادی‌ها که اهل آن از فرمان خدا و رسولانش سرپیچی کرده‌اند و ما حساب آن‌ها را به شدت رسیدیم و به مجازات کم‌نظیری گرفتار ساختیم .

سرانجام دردناک سرکشان

منظور از « قَرْيَةٍ » ، « محل اجتماع انسان‌ها اعم از شهر و روستا » است و در این جا منظور « اهل آن‌ها » می‌باشد .

« عَنَّتْ » از ماده « عَنَّوْ » به معنی « سرپیچی از اطاعت » است .

« جَسَاباً شَدِيداً » یا به معنی "حساب دقیق و توأم با سخت‌گیری" است و یا به معنی "مجازات شدید" است که نتیجه حساب دقیق می‌باشد و در هر حال اشاره به عذاب این اقوام سرکش در این دنیا است که گروهی با طوفان، گروهی با زلزله‌های ویرانگر، گروهی با صاعقه و مانند آن ریشه‌کن شدند و شهرها و دیار ویران شده‌آنها به صورت درس عبرتی برای آیندگان باقی ماند.

«نُكْر» به معنی "کار مشکل و بی سابقه یا کم سابقه" می‌باشد. شیوه قرآن این است که در بسیاری از موارد بعد از ذکر یک سلسله از دستورات عملی، اشاره به وضع امت‌های پیشین می‌کند تا مسلمانان نتیجه «اطاعت» و «عصیان» را در سرگذشت آن‌ها با چشم ببینند و مسأله شکل حسی به‌خودگیرد.

﴿ ٩ 〉 فَذَاقَتْ وَبَالَ أَمْرِهَا وَكَانَ عَاقِبَةُ أَمْرِهَا خُسْرًا

آن‌ها وبال کار خود را چشیدند و عاقبت کارشان خسران بود.

چه زیانی از این بدتر که سرمایه‌های خداداد را از کف دادند و در این بازار تجارت

دنیا نه تنها متاعی نخریدند ، بلکه سرانجام با عذاب الهی نابود شدند .

﴿ ۱۰ ﴾ اَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذَاباً شَدِيداً فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِيَ الْأَلْبَابِ الَّذِينَ آمَنُوا قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْراً

خداوند عذاب شدیدی برای آنها فراهم ساخته ، از مخالفت فرمان خدا پرهیزید ، ای صاحبان خردا ای کسانی که ایمان آورده اید ! (زیرا) خداوند چیزی را که مایه تذکر شما است ، بر شما نازل کرده است .

فکر و اندیشه از یک سو و ایمان و آیات الهی از سوی دیگر ، به شما هشدار می دهد که سرنوشت اقوام متمرّد و طغیانگر را ببینید و از آن عبرت بگیرید ، مبدا در صف آنها واقع شوید که خداوند هم در این جهان شما را به مجازات هولناک و بی سابقه ای گرفتار می کند و هم عذاب شدید آخرت در انتظار شما است .

﴿ ۱۱ ﴾ رَسُولًا يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ مُبَيِّنَاتٍ لِيُخْرِجَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَيَعْمَلْ صَالِحاً يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ

تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا قَدْ أَحْسَنَ اللَّهُ لَهُ رِزْقًا

رسولی به سوی شما فرستاده که آیات روشن الهی را بر شما تلاوت می کند تا آن ها را که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده اند ، از تاریکی ها به نور هدایت کند و هر کس به خدا ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد ، او را در باغ هایی از بهشت وارد سازد که از زیر درختانش نهرها جاری است ، جاودانه در آن می مانند و خداوند روزی نیکویی برای او قرار داده است .

هدف نهایی از ارسال این رسول و انزال قرآن ، این است که با تلاوت آیات الهی آن ها را از ظلمت های کفر و جهل و گناه و فساد اخلاق بیرون آورده ، به سوی نور ایمان و توحید و تقوا رهنمون گردد و در حقیقت تمام اهداف بعثت پیغمبر و نزول قرآن در همین یک جمله خلاصه شده ؛ « خارج کردن از ظلمت ها به نور » و قابل توجه این که « ظُلمات » به صیغه جمع و « نُور » به صیغه مفرد ذکر شده است ، زیرا شرک و کفر و فساد ، عامل پراکندگی و چندگانگی است ، در حالی که ایمان و توحید و تقوا عامل وحدت و یگانگی می باشد .

تعبیر به «يُؤْمِنُ» و «يَعْمَلُ» به صورت فعل مضارع اشاره به این است که ایمان و عمل صالح آن‌ها محدود به زمان خاصی نیست، بلکه استمرار و تداوم دارد. و تعبیر به «خَالِدِينَ» دلیل بر جاودانگی بهشت است، بنابراین ذکر کلمه «أَبَدًا» بعد از آن تأکیدی برای "خلود" محسوب می‌شود. تعبیر به «رِزْقًا» به صورت «نکره» اشاره به عظمت و اهمیت روزی‌های نیکویی است که خداوند برای این جمعیت فراهم می‌سازد و مفهوم وسیعی دارد که هر گونه موهبت الهی را در آخرت و حتی در دنیا نیز دربرمی‌گیرد، چراکه نتیجه ایمان و تقوا تنها مربوط به آخرت نیست، افراد مؤمن و پرهیزگار در این دنیا نیز زندگی پاک‌تر و آرام‌تر و لذتبخش‌تری دارند.

﴿١٢﴾ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِيَتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا

خداوند کسی است که هفت آسمان را آفرید و از زمین نیز همانند آن‌را، فرمان او در میان آن‌ها پیوسته نازل می‌شود تا بدانید که خداوند بر هر چیز توانا است و علم او به همه چیز احاطه دارد.

هدف از آفرینش عالم ، معرفت است

همان‌گونه که آسمان‌ها «هفتگانه» اند ، زمین‌ها نیز «هفتگانه» می‌باشند و این تنها آیه‌ای از قرآن مجید است که اشاره به زمین‌های هفتگانه می‌کند . اکنون ببینیم منظور از این آسمان‌های هفتگانه و زمین‌های مشابه آن چیست ؟ در این زمینه در جلد اول ذیل آیه ۲۹ سورة بقره و در جلد بیستم ذیل آیه ۱۲ سورة فصلت بحث‌های مشروحی داشتیم ، لذا در این‌جا به اشاره فشرده‌ای قناعت می‌کنیم و آن این‌که ؛ ممکن است منظور از عدد هفت ، همان کثرت باشد ، زیرا این تعبیر در قرآن مجید و غیر آن‌گاه به معنی کثرت آمده‌است ، مثلاً می‌گوییم اگر هفت‌درباراً هم بیاوری ، کافی نیست . بنابراین منظور از «هفت آسمان» و «هفت زمین» ، تعداد عظیم و کثیر کواکب آسمانی و کراتی مشابه زمین است .

اما اگر عدد هفت را برای "تعداد" و شماره بدانیم ، مفهوم آن وجود هفت آسمان می‌شود و با توجه به آیه ۶ سورة صافات که می‌گوید : « إِنَّا زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِزِينَةٍ

الْكَوَاكِبِ: ما آسمان نزدیک (آسمان اول) را با کواکب و ستارگان زینت بخشیدیم « روشن می شود که آنچه ما می بینیم و علم و دانش بشر به آن احاطه دارد ، همه مربوط به آسمان اول است و ماورای این ثوابت و سیارات ، شش عالم دیگر وجود دارد که از دسترس علم ما بیرون است . و اما در مورد زمین های هفتگانه ، اگر عدد هفت را برای "تعداد" بدانیم ، ممکن است اشاره به طبقات مختلف کره زمین باشد ، زیرا امروزه ثابت شده که زمین از قشرهای گوناگونی تشکیل یافته و یا اشاره به اقلیم های هفتگانه روی زمین ، چراکه هم در گذشته و هم امروز کره زمین را به هفت « منطقه » تقسیم می کردند (البته طرز تقسیم در گذشته و امروز متفاوت است ، امروز زمین را به دو منطقه منجمد شمالی و جنوبی و دو منطقه معتدله و دو منطقه حاره و یک منطقه استوایی تقسیم کرده اند ، اما در گذشته اقلیم های هفتگانه به شکل دیگری تقسیم می شد) .

ولی ممکن است در این جا نیز عدد هفت که از تعبیر «مِثْلَهُنَّ» استفاده می شود ، نیز برای "تکثیر" و اشاره به زمین های متعددی باشد که در عالم هستی وجود دارد . تا آن جا که بعضی

از دانشمندان فلکی می‌گویند کُرّاتی که مشابه کره زمین برگردد خورشیدها در این عالم بزرگ گردش می‌کند ، حداقل سیصد میلیون کره است .^(۱)

هر چند با اطلاعات کمی که ما از ماورای منظومه شمسی داریم ، به دست دادن عدد در این زمینه کار مشکلی است ، ولی به هر حال دانشمندان دیگر فلکی نیز تأکید می‌کنند که در کهکشان‌های که منظومه شمسی جزء آن است ، میلیون‌ها میلیون کره وجود دارد که در شرایطی مشابه کره زمین قرار گرفته و مرکز حیات و زندگی می‌باشد. البته ممکن است پیشرفت علم و دانش بشر در آینده اطلاعات بیشتری درباره تفسیر این گونه آیات در اختیار ما بگذارد. سپس به مسأله تدبیر این عالم بزرگ به وسیله فرمان خداوند اشاره می‌کند (يَنْزِلُ الْأَمْرُ بِبَيْنَهُنَّ) . پیدا است که منظور از «أمر» در این جا همان فرمان تکوینی خداوند در مورد تدبیر این عالم بزرگ و آسمان‌ها و زمین‌های هفتگانه است ، چراکه او پیوسته با فرمان مخصوص خود

۱- «تفسیر مراغی» ، جلد ۲۸ ، صفحه ۱۵۱ .

آن‌ها را در مسیر منظمی هدایت و رهبری می‌کند .

به هر حال اگر تدبیر او لحظه‌ای از این عالم برداشته شود ، نظام همگی درهم می‌ریزد و راه فنا پیش می‌گیرند. و در پایان به هدف این آفرینش عظیم اشاره می‌کند .

چه تعبیر جالبی که هدف این آفرینش عظیم را آگاهی انسان از صفات خدا و علم و قدرت او می‌شمرد که آگاهی از این دو صفت برای تربیت انسان کافی است .

آری خدایی که چنین «علم» و «قدرتی» دارد و نظام عالم هستی را اداره می‌کند ، اگر احکامی در زمینه زندگی انسان‌ها ، در رابطه با طلاق و حقوق زنان قرار داده ، همگی روی حساب دقیق و مُتَقِن است. در زمینه «هدف آفرینش» ، بحث مشروحی در جلد ۲۲ تفسیر نمونه ذیل آیه ۵۶ ذاریات آورده شده است .

قابل توجه این‌که در آیات مختلف قرآن اشاراتی به هدف آفرینش انسان یا مجموع این جهان شده که در بدو امر ممکن است مختلف به نظر برسد ، ولی با کمی دقت، می‌بینیم که همه به یک حقیقت بازمی‌گردند :

﴿ ۱ - در آیه ۵۶ ذاریات، هدف آفرینش انسان و جن را «عبادت» می‌شمرد (وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ) .

﴿ ۲ - در آیه ۷ سورة هود هدف آفرینش عظیم آسمان‌ها و زمین را «آزمون بشر» معرفی می‌کند (وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا) .

﴿ ۳ - در آیه ۱۱۹ سورة هود هدف را «رحمت الهی» می‌شمرد (وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ) .
 ﴿ ۴ - و بالاخره در آیه مورد بحث ، هدف را «علم و آگاهی از صفات خدا» دانسته است (لِتَعْلَمُوا...) .

کمی دقت در این آیات نشان می‌دهد که بعضی مقدمه برای بعضی دیگر است ، آگاهی و معرفت مقدمه‌ای است برای بندگی و عبادت و آن نیز مقدمه‌ای است برای آزمون و تربیت بشر و آن هم مقدمه‌ای است برای بهره‌گیری از رحمت خدا (دقت کنید) .

پایان سورة طلاق

سورة تحریم

فضیلت تلاوت سورة « تحریم »

پیرامون فضیلت تلاوت این سوره ، از رسول خدا نقل شده که فرمودند :
 « کسی که این سوره را بخواند ، خداوند توفیق توبه خالص به او می‌دهد . » (۱)
 در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم : « هرکس سورة " طلاق " و " تحریم " را در نماز فریضه بخواند ، خداوند او را در قیامت از ترس و اندوه پناه می‌دهد و از آتش دوزخ ، رهایی می‌بخشد و او را به خاطر تلاوت این سوره و مداومت بر آن ، وارد بهشت می‌کند ، زیرا این دو سوره ، از آن پیغمبر است . » (۲)

۱- « مجمع البیان » ، جلد ۱۰ ، صفحه ۳۱۱ .

۲- « نور الثقلین » ، جلد ۵ ، صفحه ۳۶۷ .

شأن نزول:

در شأن نزول آیات فوق ، روایات زیادی در کتب تفسیر و حدیث و تاریخ شیعه و اهل سنت نقل شده است که ما از میان آن‌ها آن‌چه مشهورتر و مناسب‌تر به نظر می‌رسد ، انتخاب کرده‌ایم و آن این‌که: پیامبر اسلام گاه نزد « زینب بنت جحش » (یکی از همسرانش) می‌رفت ، زینب او را نگاه می‌داشت و از عسلی که تهیه کرده بود ، خدمت پیامبر می‌آورد ، این سخن به گوش « عایشه » رسید و بر او گران آمد ، می‌گوید : من با « حفصه » (یکی دیگر از همسران پیامبر) قرار گذاشتیم که هروقت پیامبر خدا نزد یکی از ما آمد ، فوراً بگوییم : آیا صمغ « مغافیر » خورده‌ای ؟ (« مغافیر » ، صمغی بود که از یکی از درختان حجاز به نام « عُرْفُط » تراوش می‌شد و بوی نامناسبی داشت) و پیامبر مقید بود که هرگز بوی نامناسبی از دهان یا لباسش شنیده نشود ، بلکه به عکس اصرار داشت همیشه خوشبو و معطر باشد . به این ترتیب روزی پیامبر نزد « حفصه » آمد ، او این سخن را به پیامبر گفت ، حضرت فرمود : « من " مغافیر " نخورده‌ام ، بلکه عسلی نزد « زینب بنت جحش » نوشیدم و من سوگند یاد

می‌کنم که دیگر از آن غسل نوشم (نکند زنبور آن غسل، روی گیاه نامناسبی و احتمالاً مغایر نشسته باشد) ولی این سخن را به کسی نگو (مبادا به گوش مردم برسد و بگویند چرا پیامبر، غذای حلالی را بر خود تحریم کرده و یا از کار پیامبر در این مورد و یا مشابه آن تبعیت کنند و یا به گوش زینب برسد و او دل شکسته شود)». ولی سرانجام او این راز را افشا کرد و بعداً معلوم شد اصل این قضیه توطئه بوده است، پیامبر سخت ناراحت شد و آیات فوق نازل گشت و ماجرا را چنان پایان داد که دیگر این‌گونه کارها در خانه پیامبر تکرار نشود.^(۱) در بعضی از روایات نیز آمده است که پیامبر بعد از این ماجرا یک ماه از همسران خود کناره‌گیری کرد^(۲) و حتی شایعه تصمیم حضرت نسبت به طلاق آن‌ها منتشر شد، به طوری که سخت به وحشت افتادند و از کار خود پشیمان شدند.

۱- «صحیح بخاری»، جلد ۶، صفحه ۱۹۴.

۲- «تفسیر قرطبی»، ذیل آیات مورد بحث.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده بخشنده

﴿۱﴾ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبْتَغِي مَرْضَاتَ

أَزْوَاجِكَ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ

ای پیامبر! چرا چیزی را که خدا بر تو حلال کرده، به خاطر جلب رضایت همسرانت

بر خود حرام می‌کنی و خداوند غفور و رحیم است.

سرزنش شدید نسبت به بعضی از همسران پیامبر

بدون شک مرد بزرگی همچون پیامبر اسلام تنها به خودش تعلق ندارد،

بلکه به تمام جامعه اسلامی و عالم بشریت متعلق است، بنابراین اگر در داخل خانه

او توطئه‌هایی بر ضد وی، هرچند به ظاهر کوچک و ناچیز انجام گیرد،

نباید به سادگی از کنار آن گذشت، حیثیت او نباید (نَعُوذُ بِاللَّهِ) بازیچه دست

این و آن گردد و اگر چنین برنامه‌ای پیش آید، باید با قاطعیت با آن برخورد کرد.

آیات فوق در حقیقت قاطعیتی است از سوی خداوند بزرگ در برابر چنین حادثه‌ای و برای حفظ آبرو و حیثیت پیامبرش .

معلوم است که این تحریم ، تحریم شرعی نبود ، بلکه به طوری که از آیات بعد استفاده می‌شود سوگندی از ناحیه پیامبر یاد شده بود و می‌دانیم که قسم خوردن بر ترک بعضی از مباحات ، گناهی ندارد .

بنابراین جمله « لِمَ تُحَرِّمُ » (چرا بر خود حرام می‌کنی ؟) به عنوان عتاب و سرزنش نیست بلکه نوعی دلسوزی و شفقت است .

درست مثل این‌که ما به کسی که زحمت زیادی برای تحصیل درآمد می‌کشد و خود از آن بهره‌چندانی نمی‌گیرد ، می‌گوییم : چرا این‌قدر به خود زحمت می‌دهی و از نتیجه این زحمت بهره به دست نمی‌آوری ؟

﴿ ۲ ﴾ قَدْ فَرَضَ اللَّهُ لَكُمْ تَحِلَّةَ أَيْمَانِكُمْ وَاللَّهُ مَوْلِيكُمْ وَهُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ

خداوند ، راه گشودن سوگندهایتان را (در این‌گونه موارد) روشن ساخته و خداوند مولای

شما است و او عالم و حکیم است .

«راغب» در «مفردات» می گوید : در هر مورد که «فَرَضَ» با «عَلَى» همراه باشد ، به معنی "وجوب" است و هر جا با «لَمْ» همراه باشد ، به معنی "عدم ممنوعیت" است ، بنابراین در این آیه به معنی وجوب نیست ، بلکه به معنی "اجازه" است . «تَحْلَلٌ» (مصدر باب تفعیل) به معنی "حلال کردن" است و یا به تعبیر دیگر کاری که گره قسم را بگشاید یعنی "کفاره" .

البته اگر سوگند در موردی باشد که ترک کاری رجحان دارد ، باید به سوگند عمل کرد و شکستن آن گناه است و کفاره دارد ، اما اگر در مواردی باشد که ترک آن عمل مرجوح باشد (مانند آیه مورد بحث) در این صورت شکستن آن جایز است ، اما برای حفظ احترام قسم ، بهتر است کفاره نیز داده شود .

در روایات آمده که پیامبر بعد از نزول این آیه ، برده ای را آزاد کرد و آن چه را بر خود از طریق قسم حرام کرده بود ، حلال نمود .

کفاره قسم به طوری که از آیه ۸۹ سوره مائده استفاده می شود ، عبارت است از « اطعام ده مسکین یا لباس پوشاندن بر ده نفر یا آزاد کردن یک بنده » و کسی که هیچ کدام این ها را نداشته باشد ، « سه روز روزه می گیرد » (به جلد پنجم تفسیر نمونه ، صفحه ۶۱ مراجعه کنید).

﴿ ۳ ﴾ **وَ إِذْ أَسَرَّ النَّبِيُّ إِلَىٰ بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِيثًا فَلَمَّا نَبَّأَتْ بِهِ وَأَظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ عَرَّفَ بَعْضُهُ وَأَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ فَلَمَّا نَبَّأَهَا بِهِ قَالَتْ مَنْ أَنْبَاكَ هَذَا قَالَ نَبَّأَنِيَ الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ**

به خاطر بیاورید هنگامی را که پیامبر یکی از رازهای خود را به بعضی از همسرانش گفت ، ولی هنگامی که وی آن را افشا کرد و خداوند پیامبرش را از آن آگاه ساخت ، قسمتی از آن را برای او بازگو کرد و از قسمت دیگر خودداری نمود ، هنگامی که پیامبر همسرش را از آن خبر داد ، گفت: چه کسی تو را از این راز آگاه ساخته؟ فرمود: خدای عالم و آگاه ، مرا آگاه ساخت .

این چه رازی بود که پیامبر به بعضی از همسران خود گفت که او رازداری نکرد ؟

مطابق آنچه در شأن نزول گفتیم ، این راز مشتمل بر دو مطلب بود ؛ یکی نوشیدن عسل نزد همسرش « زینب بنت جحش » و دیگری تحریم نوشیدن آن بر خود در آینده بود و منظور از همسر غیر رازدارش در این آیه ، « حفصه » بود که او این سخن را شنید و به « عایشه » بازگو کرد . پیامبر چون از طریق وحی ، از این افشای راز ، آگاه شده بود ، قسمتی از آن را به « حفصه » فرمود و برای آنکه او زیاد شرمنده و خجل نشود ، از ذکر قسمت دیگری خودداری کرد (ممکن است قسمت اول ، اصل نوشیدن عسل باشد و قسمت دوم ، تحریم آن بر خویشتن) .

به هر حال هنگامی که پیامبر این افشای سرّ را به او (حفصه) خبر داد ، او گفت : « چه کسی تو را از این موضوع آگاه کرده است ؟ » گفت : خداوند دانا و آگاه مرا باخبر ساخته است . از مجموع این آیه برمی آید که بعضی از همسران پیامبر نه تنها او را با سخنان خود ناراحت می کردند ، بلکه مسأله رازداری که از مهم ترین شرایط یک همسر باوفا است ، نیز در آنها نبود ، اما به عکس ، رفتار پیامبر با آنها با تمام این اوصاف ، چنان

بزرگوارانه بود که حتی حضرت حاضر نشد تمام رازی را که او افشا کرده بود ، به رخ او بکشد و تنها به قسمتی از آن اشاره کرد و از این رو در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده است : « مَا اسْتَقْصَىٰ كَرِيمٌ قَطُّ ، لِأَنَّ اللَّهَ يَقُولُ عَرَفَ بَغْضَهُ وَاعْرَضَ عَنْ بَغْضِ : افراد کریم و بزرگوار ، هرگز در مقام احقاق حق شخصی خویش تا آخرین مرحله پیش نمی‌روند ، زیرا خداوند در این جا برای پیامبر می‌فرماید : او قسمتی را خبر داد و از قسمتی خودداری کرد » . (۱)

﴿ ۴ ﴾ **إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ**

اگر از کار خود توبه کنید (به نفع شماست) زیرا دل‌هایتان از حق منحرف گشته و اگر بر ضد او دست به دست هم دهید (کاری از پیش نخواهید برد) زیرا خداوند یاور او است و

همچنین جبرئیل و مؤمنان صالح و فرشتگان بعد از آنها پشتیبان او هستند .
 « صَغَتْ » از ماده « صَغَوُ » (بر وزن عَفُو) به معنی " متمایل شدن به چیزی " است ، به همین جهت واژه « اِضْغَاء » به معنی " گوش فرادادن به سخن دیگری " آمده است و منظور از « صَغَتْ قُلُوبُكُمْ » در این جا ، انحراف دل های آنها از حق به گناه بوده است .
 منظور از این دو نفر به اتفاق مفسران شیعه و اهل سنت ، « حفصه » و « عایشه » است که به ترتیب دختران « عمر » و « ابوبکر » بودند .

این تعبیر نشان می دهد که تا چه حد این ماجرا در قلب پاک پیامبر و روح عظیم او تأثیر منفی گذاشت تا آن جا که خداوند به دفاع از او پرداخته و با این که قدرت خودش از هر نظر کافی است ، حمایت جبرئیل و مؤمنان صالح و فرشتگان دیگر را نیز اعلام می دارد .
 ﴿ ۵ 〉 عَسَىٰ رَبُّهُ إِنِّ طَلَّقَنَّ أَنْ يُبْدِلَهُ أَزْوَاجًا خَيْرًا مِنْكُنَّ مُسْلِمَاتٍ مُّؤْمِنَاتٍ قَانِتَاتٍ تَاتِبْنَ عَابِدَاتٍ سَائِحَاتٍ ثَيِّبَاتٍ وَأَبْكَارًا
 امید است اگر او شما را طلاق دهد ، پروردگارش به جای شما همسرانی بهتر

برای او قرار دهد ، همسرانی مسلمان ، مؤمن ، متواضع ، توبه کار ، عابد ، روزه دار ، زنائی غیر باکره و باکره .

به این ترتیب به آنها هشدار می دهد که تصور نکنند که پیامبر هرگز آنها را طلاق نخواهد داد و نیز تصور نکنند که اگر آنها را طلاق بدهد ، همسرانی بهتر از آنان جانشین آنها نمی شوند ، دست از توطئه و مشاجره و آزار بردارند و گرنه از افتخار همسری پیامبر برای همیشه محروم می شوند و زنائی بهتر و بافضیلت تر جای آنها را خواهند گرفت .

اوصاف شگانه همسر شایسته

در این جا قرآن ، شش وصف برای همسران خوب ، شمرده است که می تواند الگویی برای همه مسلمانان به هنگام انتخاب همسر باشد .

۱ و ۲ - « اسلام » و « ایمان » ، یعنی اعتقادی که در اعماق قلب انسان نفوذ کند .

۳ - حالت « قنوت » یعنی تواضع و اطاعت از همسر .

۴ - « توبه » یعنی اگر کار خلافی از او سرزند ، در اشتباه خود اصرار نرزد و از در

عذرخواهی درآید .

۵- «عبادت» خداوند ، عبادتی که روح و جان او را بسازد و پاک و پاکیزه کند .
 ۶- «اطاعت فرمان خدا» و پرهیز از هرگونه گناه .
 قابل توجه این که « سائحات » جمع « سائح » را بسیاری از مفسران به معنی "صائم و روزه دار" تفسیر کرده اند ، ولی به طوری که « راغب » در « مفردات » می گوید ، روزه بر دو گونه است ؛ « روزه حقیقی » که به معنی "ترک غذا و آمیزش" است و « روزه حکمی » که به معنی "نگهداری اعضای بدن از گناهان" است و منظور از روزه در این جا معنی دوم است (این گفته « راغب » با توجه به مناسبت مقام ، جالب به نظر می رسد ولی باید دانست که « سائح » را به معنی "کسی که در طریق اطاعت خدا سیر می کند" ، نیز تفسیر کرده اند) .
 این نیز قابل توجه است که قرآن روی باکره و غیر باکره بودن زن تکیه نکرده و اهمیتی قابل نشده است ، زیرا درمقابل اوصاف معنوی که ذکر شد ، این مسأله اهمیت چندانی ندارد .

منظور از «صَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ» کیست؟

بدون شک «صَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ» معنی وسیعی دارد که همه مؤمنان صالح و باتقوا و کامل‌الایمان را شامل می‌شود، هر چند «صالح» در این جا مفرد است و نه جمع، ولی چون معنی جنسی دارد، از آن عمومیت استفاده می‌شود. اما در این که مصداق اتم و اکمل آن در این جا کیست؟ از روایات متعددی استفاده می‌شود که منظور "امیرمؤمنان" علیه السلام است.

این معنی را بسیاری از علمای اهل سنت نیز در کتاب‌های خود نقل کرده‌اند، از جمله علامه «ثعلبی» و علامه «گنجی» در «کفایة الطالب» و «ابو حیان اندلسی» و «سبط ابن جوزی» و غیر آن‌ها. ^(۱)

۱- «احقاق الحق»، جلد ۳، صفحه ۳۱۱.

جمعی از مفسران از جمله «سیوطی» در «در المنثور» ذیل آیه مورد بحث و «قرطبی» در تفسیر معروف خود و همچنین «آلوسی» در «روح المعانی» در تفسیر همین آیه این روایت را نقل کرده‌اند.

افشای سرّ

رازداری نه تنها از صفات مؤمنان حقیقی است، بلکه هر انسان باشخصیتی باید رازدار باشد، این معنی در مورد دوستان نزدیک و همسر، اهمیت بیشتری دارد. در آیات فوق خواندیدیم که چگونه خداوند بعضی از همسران پیامبر را به خاطر ترک رازداری، شدیداً ملامت و سرزنش می‌کند. علی علیه السلام در حدیثی می‌فرماید: «جُمِعَ خَيْرُ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ فِي كِتْمَانِ السِّرِّ وَ مُصَادَقَةِ الْأَخْيَارِ وَ جُمِعَ الشَّرُّ فِي الْإِذَاعَةِ وَ مُوَاخَاةِ الْأَشْرَارِ: تمام خیر دنیا و آخرت در این دو چیز

نهفته شده؛ کتمان سر و دوستی باینکان و تمام شر در این دو چیز نهفته شده؛ افشای اسرار و دوستی با اشرار» .^(۱)

نباید حلال خدا را بر خود حرام کنید !

اموری که از سوی خداوند حلال یا حرام شده ، همه طبق مصالح دقیقی بوده و به همین دلیل جای آن ندارد که انسان حلالی را بر خود حرام و یا حرامی را بر خود حلال نماید ، حتی اگر سوگندی در این زمینه یاد کند - چنانکه در آیات فوق آمده است - آن قسم را می توان شکست .

آری اگر مباحثی که سوگند بر ترک آن خورده ، عمل مکروهی بوده باشد ، یا از جهتی ترک آن اولی باشد ، در این صورت باید به قسم پایبند بود .
 ﴿۶﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ

۱- « سفینه البحار » ، جلد ۲ ، صفحه ۴۶۹ (ماده کتوم) .

عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَاطٌ شِدَادٌ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! خود و خانواده‌خویش را از آتشی که هیزم آن انسان‌ها و سنگ‌ها است، نگاهدارید، آتشی که فرشتگانی بر آن گمارده شده که خشن و سختگیرند و هرگز مخالفت فرمان خدا نمی‌کنند و دستورات او را دقیقاً اجرا می‌نمایند.

خانواده خود را از آتش دوزخ نجات دهید

نگهداری خویشتن به ترک معاصی و عدم تسلیم در برابر شهوات سرکش است و نگهداری خانواده به تعلیم و تربیت و امر به معروف و نهی از منکر و فراهم ساختن محیطی پاک و خالی از هرگونه آلودگی در فضای خانه و خانواده است. این برنامه‌ای است که باید از نخستین سنگ بنای خانواده، یعنی از مقدمات ازدواج و سپس نخستین لحظه تولد فرزند آغاز گردد و در تمام مراحل با برنامه‌ریزی صحیح و با نهایت دقت، تعقیب شود.

به تعبیر دیگر حق زن و فرزند تنها با تأمین هزینه زندگی و مسکن و تغذیه آن‌ها حاصل

نمی‌شود، مهم‌تر از آن تغذیه روح و جان آن‌ها و به کارگرفتن اصول تعلیم و تربیت صحیح است. قابل توجه این‌که تعبیر به «قُوا» (نگاهدارید) اشاره به این است که اگر آن‌ها را به حال خود رها کنید، خواه‌ناخواه به سوی آتش دوزخ پیش می‌روند، شما هستید که باید آن‌ها را از سقوط در آتش دوزخ حفظ کنید.

«وَقُتُّود» به معنی «آتشگیره» یعنی ماده قابل اشتعال مانند «هیزم» است (نه به معنی «آتش‌زنه» مانند «کبریت»، چراکه اعراب آن را «زِنَاد» می‌گویند). به این ترتیب آتش دوزخ مانند آتش‌های این جهان نیست، شعله‌های آن از درون وجود خود انسان‌ها زبانه می‌کشد و از درون سنگ‌ها.

روشن است هر مأموری برای کاری گمارده شود، باید روحیاتی متناسب آن داشته باشد و مأموران عذاب طبعاً باید خشن باشند، چراکه جهنم کانون رحمت نیست، کانون خشم و غضب الهی است، اما درعین حال این مأموران هرگز از مرز عدالت خارج نمی‌شوند و فرمان خدا را بی‌کم‌وکاست اجرا می‌کنند.

﴿ ٧ ﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَعْتَذِرُوا الْيَوْمَ إِنَّمَا تُجْرُونَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ
ای کسانی که کافر شده‌اید! امروز عذرخواهی نکنید، چرا که تنها به اعمالتان جزا داده می‌شوید.

قرار گرفتن این آیه بعد از آیه گذشته که در آن مؤمنان، مخاطب بودند، اشاره به این واقعیت است که اگر به وضع زن و فرزند و خانواده خود نرسید، ممکن است کار شما به جایی رسد که در قیامت مخاطب به این خطاب شوید. تعبیر «إِنَّمَا تُجْرُونَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» بار دیگر این حقیقت را تأیید می‌کند که جزای گنهکاران در قیامت خود اعمال آن‌ها است که در برابر آنان ظاهر می‌شود و با آن‌ها خواهد بود، تعبیر آیه گذشته که آتش جهنم از درون وجود خود انسان‌ها زبانه می‌کشد، نیز مؤید همین معنی است.

﴿ ٨ ﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحاً عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يَكْفُرَ عَنْكُمْ
سَيِّئَاتِكُمْ وَ يُدْخِلَكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ يَوْمَ لَا يُخْزِي اللَّهُ

النَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ نُورُهُمْ يَسْعَىٰ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَتْمِمْ لَنَا نُورَنَا وَاغْفِرْ لَنَا إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! توبه کنید توبه خالصی، امید است با این کار، پروردگارتان گناهانتان را ببخشد و شما را در باغ‌هایی از بهشت که نه‌ها از زیر درختانش جاری است، وارد کند، در آن روزی که خداوند، پیامبر و کسانی را که با او ایمان آوردند، خوار نمی‌کند. این در حالی است که نور آن‌ها از پیشاپیش آن‌ها و از سوی راستشان در حرکت است و می‌گویند: پروردگارا! نور ما را کامل کن و ما را ببخش که تو بر هر کاری قادری.

این آیه راه نجات از آتش دوزخ را نشان داده و می‌گوید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا».

«نَصُوح» از ماده «نَضَح» در اصل به معنی «خیرخواهی خالصانه» است و لذا به غسل خالص، «نَاصِح» گفته می‌شود و از آن‌جا که خیرخواهی واقعی باید توأم با محکم‌کاری باشد،

واژه «نصح» گاه به این معنی نیز آمده است ، به همین جهت به نمای محکم «نصاح» و به خیاط ، «ناصح» گفته می شود و این هر دو معنی یعنی «خالص بودن» و «محکم بودن» ، در توبه «نصوح» باید جمع باشد .

نخستین گام برای نجات ، توبه از گناه است ، توبه ای که از هر نظر خالص باشد ، توبه ای که محرک آن فرمان خدا و ترس از گناه ، نه وحشت از آثار اجتماعی و دنیوی آن ، بوده باشد ، توبه ای که برای همیشه انسان را از معصیت جدا کند و بازگشتی در آن رخ ندهد . می دانیم حقیقت توبه ، همان ندامت و پشیمانی از گناه است که لازمه آن تصمیم بر ترک در آینده است و اگر کاری بوده که قابل جبران است ، در صدد جبران برآید و گفتن استغفار نیز بیانگر همین معنی است و به این ترتیب ارکان توبه را می توان در پنج چیز خلاصه کرد : «ترک گناه ، ندامت ، تصمیم بر ترک در آینده ، جبران گذشته و استغفار» .

ثمرات پنجگانه توبه نصوح

در حقیقت «توبه نصوح» ، پنج ثمره بزرگ دارد ؛

❧ ۱- بخشودگی سیئات و گناهان .

❧ ۲- ورود در بهشت پُر نعمت الهی .

❧ ۳- عدم رسوایی در آن روز که پرده‌ها کنار می‌رود و حقایق آشکار می‌گردد و دروغگویان تبه‌کار خوار و رسوا می‌شوند ، آری در آن روز پیامبر و مؤمنان آبرومند خواهند بود ، چراکه آن‌چه گفتند به واقعیت می‌پیوندد .

❧ ۴- این‌که نور ایمان و عمل آن‌ها از پیشاپیش و سمت راست آن‌ها حرکت می‌کند و مسیر آن‌ها را به سوی بهشت روشن می‌سازد (بعضی از مفسران نوری را که پیشاپیش حرکت می‌کند ، نور « عمل » دانسته‌اند ، در این زمینه تفسیر دیگری نیز ذیل آیه ۱۲ سوره حدید در جلد ۲۳ تفسیر نمونه آورده شده است) .

❧ ۵- این‌که توجهشان به خدا بیشتر می‌گردد ، لذا رو به سوی درگاه خدا می‌آورند و از او تقاضای تکمیل نور و آمرزش کامل گناه خویش را می‌کنند .

تعلیم و تربیت خانواده

دستور امر به معروف و نهی از منکر ، یک دستور عام است که همه مسلمین نسبت به یکدیگر دارند ، ولی از آیات فوق و روایاتی که درباره حقوق فرزند و مانند آن در منابع اسلامی وارد شده است ، به خوبی استفاده می شود که انسان در مقابل همسر و فرزند خویش مسؤولیت سنگین تری دارد و موظف است تا آن جا که می تواند در تعلیم و تربیت آن ها بکوشد ، آن ها را از گناه بازدارد و به نیکی ها دعوت نماید ، نه این که تنها به تغذیه جسم آن ها قناعت کند. در حقیقت اجتماع بزرگ از واحدهای کوچکی تشکیل می شود که « خانواده » نام دارد و هرگاه این واحدهای کوچک که رسیدگی به آن ها آسان تر است ، اصلاح گردد ، کل جامعه نیز اصلاح می شود و این مسؤولیت در درجه اول بر عهده پدران و مادران است. مخصوصاً در عصر ما که امواج کوبنده فساد در بیرون خانواده ها بسیار قوی و خطرناک است ، برای خنثی کردن آن ها از طریق تعلیم و تربیت خانوادگی باید برنامه ریزی اساسی تر و دقیق تری انجام گیرد .

نه تنها آتش‌های قیامت ، بلکه آتش‌های دنیا نیز از درون وجود انسان‌ها سرچشمه می‌گیرد و هر کس موظف است خانواده خود را از این آتش‌ها حفظ کند . در حدیثی می‌خوانیم : هنگامی که آیه فوق نازل شد ، کسی از یاران پیامبر سؤال کرد : « چگونه خانواده خود را از آتش دوزخ حفظ کنم ؟ » حضرت فرمود : « تَأْمُرُهُمْ بِمَا أَمَرَ اللَّهُ وَ تَنْهَاهُمْ عَمَّا نَهَاَهُمُ اللَّهُ ، إِنْ أَطَاعُوكَ كُنْتَ قَدْ وَقَيْتَهُمْ وَ إِنْ عَصَوْكَ كُنْتَ قَدْ قَضَيْتَ مَا عَلَيْكَ : آن‌ها را امر به معروف و نهی از منکر می‌کنی ، اگر از تو پذیرفتند ، آن‌ها را از آتش دوزخ حفظ کرده‌ای و اگر نپذیرفتند ، وظیفه خود را انجام داده‌ای » . (۱)

توبه دری به سوی رحمت خدا

بسیار می‌شود که از انسان — مخصوصاً در آغاز تربیت و سیر و سلوک الی الله —

۱- «نور الثقلین» ، جلد ۵ ، صفحه ۳۷۲ .

لغزش‌هایی سر می‌زند، اگر درهای بازگشت به روی او بسته شود، مأیوس می‌گردد و برای همیشه از راه می‌ماند و لذا در مکتب تربیتی اسلام، توبه به عنوان یک اصل تربیتی با اهمیت فوق‌العاده‌ای مطرح است و از تمام گنهکاران دعوت می‌کند که برای اصلاح خویش و جبران‌گذشته از این در، وارد شوند.

به قدری مسأله توبه در روایات تأکید شده که در حدیثی از امام باقر علیه السلام می‌خوانیم: «أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَشَدُّ فَرَحًا بِتَوْبَةِ عَبْدِهِ مِنْ رَجُلٍ أَضَلَّ زَاجِلَتَهُ وَ زَادَهُ فِي لَيْلَةٍ ظُلْمَاءٍ فَوَجَدَهَا: خداوند از توبه بنده‌اش بیش از کسی که مرکب و توشه خود را در بیابان در یک شب تاریک گم کرده و سپس آن را بیابد، شاد می‌گردد» (۱).

این تعبیرات آمیخته با بزرگواری همه برای تشویق به این امر مهم و حیاتی است.

۱- «اصول کافیه»، جلد ۲، باب التوبه، حدیث ۱۰ و ۱۱.

ولی باید توجه داشت که توبه تنها لقلقه زبان و گفتن "اَسْتَغْفِرُ الله" نیست ، بلکه شرایط و ارکانی دارد که در تفسیر توبه نصوص در آیات فوق به آن اشاره شد ، هرگاه توبه با این شرایط انجام گیرد ، آن چنان اثر می گذارد که گناه و آثار گناه را به کلی از روح و جان انسان محو می کند ، لذا در حدیثی از امام باقر علیه السلام می خوانیم : «التَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ وَ الْمُقِيمُ عَلَى الذَّنْبِ وَ هُوَ مُسْتَغْفِرٌ مِنْهُ كَالْمُسْتَهِزِّءِ : کسی که از گناه توبه کند ، همچون کسی است که اصلاً گناه نکرده و کسی که به گناه خود ادامه دهد ، در حالی که استغفار می کند مانند کسی است که مسخره می کند» . (۱)

﴿ ۹ ﴾ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَاوْيَهُمْ جَهَنَّمَ وَ بَنَسِ الْمَصِيرُ

ای پیامبر! با کفار و منافقین پیکار کن و بر آنها سخت بگیر، جایگاهشان

۱- «اصول کافی» ، جلد ۲ ، باب التوبه ، حدیث ۱۰ و ۱۱ .

جهنم است و بد جایگاهی است.

این جهاد در مورد کفار ممکن است به صورت مسلحانه یا غیرمسلحانه بوده باشد، ولی در مورد منافقان بدون شک جهاد مسلحانه نیست، زیرا در هیچ تاریخی نقل نشده که پیامبر با منافقان پیکار مسلحانه کرده باشد، لذا در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم که فرمود: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ لَمْ يُقَاتِلْ مُنَافِقًا قَطُّ إِنَّمَا كَانَ يَتَأَلَّفُهُمْ: رسول خدا هرگز با منافقی جنگ نکرد، بلکه پیوسته در تألیف قلوب آنها می کوشید» (۱).

بنابراین مراد از جهاد با آنها، همان توبیخ و سرزنش و تهدید و انذار و رسوا ساختن آنها و یا در بعضی از موارد، تألیف قلوب آنها است، چه این که «جهاد»، معنی وسیع و گسترده ای دارد و هرگونه تلاش و کوشش را شامل می شود، تعبیر به «وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ»

(بر آنها سخت بگیر و خشونت کن) نیز اشاره به خشونت در سخن و افشاگری و تهدید و مانند آن است. این وضع خاص در مقابل منافقان، با این که آنها خطرناک ترین دشمن اسلام بودند، به خاطر این بود که آنها ظاهراً دَم از اسلام می زدند و با مسلمانان کاملاً آمیزش داشتند، لذا ممکن نبود همچون یک کافر با آنها رفتار کرد. البته این در صورتی بود که آنها دست به اسلحه نبرند و اگر این کار را می کردند، مسلماً با آنها مقابله به مثل می شد، زیرا در این صورت عنوان «مُحَارِب» به خود می گرفتند. گرچه این مسأله در عصر پیامبر واقع نشد، ولی بعد از او مخصوصاً در عصر امیرمؤمنان علیه السلام روی داد و او با منافقان مسلح، به نبرد برخاست.

﴿۱۰﴾ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتَ نُوحٍ وَ امْرَأَتَ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحَيْنِ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِيا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئاً وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّٰخِلِينَ

خداوند مثلی بر ای کسانی که کافر شده اند، زده است، مثلی به همسر نوح و همسر لوط،

آنها تحت سرپرستی دو بنده از بندگان صالح ما بودند ، ولی به آن دو خیانت کردند و ارتباط آنها با این دو (پیامبر) سودی به حالشان (در برابر عذاب الهی) نداشت و به آنها گفته شد: وارد آتش شوید، همراه کسانی که وارد می شوند .

الگوهای از زنان مؤمن و کافر

بار دیگر به ماجرای همسران پیامبر بازمی گردد و برای این که درس عملی زنده ای به آنها بدهد ، به ذکر سرنوشت فشرده دو نفر از زنان بی تقوا که در خانه دو پیامبر بزرگ خدا بودند و سرنوشت دو زن مؤمن و ایثارگر که یکی از آنها در خانه یکی از جبارترین مردان تاریخ بود ، می پردازد .

و به این ترتیب به دو همسر پیامبر اسلام که در ماجرای افشای اسرار و آزار آن حضرت دخالت داشتند ، هشدار می دهد که گمان نکنند همسری پیامبر به تنهایی می تواند مانع کیفر آنها باشد ، همان گونه که رابطه همسران نوح و لوط ، به خاطر خیانت ، از خاندان نبوت و وحی قطع شد و گرفتار عذاب الهی شدند .

و در ضمن هشدار است به همه مؤمنان در تمام قشرها که پیوندهای خود را با اولیاء الله در صورت گناه و عصیان مانع عذاب الهی نپندارند. به هر حال این دو زن به این دو پیامبر بزرگ، خیانت کردند، البته خیانت آن‌ها هرگز انحراف از جاده عفت نبود، زیرا هرگز همسر هیچ پیامبری آلوده به بی‌عفتی نشده است، چنان‌که در حدیثی از پیامبر اکرم صریحاً آمده است: « مَا بَغَتْ امْرَأَةٌ نَبِيًّا قَطُّ: همسر هیچ پیامبری هرگز آلوده عمل منافی عفت نشد ».^(۱)

خیانت همسر «لوط» ابن بود که با دشمنان آن پیامبر ﷺ همکاری می‌کرد و اسرار خانه او را به دشمن می‌سپرد و همسر نوح نیز چنین بود. «راغب» در «مفردات» می‌گوید: «خیانت» و «نفاق» یک حقیقت است، جز این‌که

۱- «درالمشور»، جلد ۶، صفحه ۲۴۵.

«خیانت» در مقابل «عهد و امانت» گفته می‌شود و «نفاق» در «مسائل دینی». تناسب این داستان با داستان افشای اسرار خانه پیامبر نیز ایجاب می‌کند که منظور از خیانت همین باشد.

به هر حال آیه فوق امیدهای کاذب افرادی را که گمان می‌کنند تنها ارتباط با شخص بزرگی همچون پیامبر می‌تواند مایه نجات آن‌ها گردد (هرچند در عمل آلوده باشند) قطع می‌کند، تا هیچ‌کس از این نظر برای خود مصونیتی قایل نشود، لذا در پایان آیه می‌گوید: «به آن‌ها گفته می‌شود با ساردوز خیانت وارد جهنم شوید» یعنی میان شما و دیگران از این نظر، هیچ امتیازی نیست.

﴿۱۱﴾ وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَ نَجِّنِي مِنَ فِرْعَوْنَ وَ عَمَلِهِ وَ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ
و خداوند مثلی برای مؤمنان زده، به همسر فرعون در آن هنگام که گفت: پروردگارا! خانه‌ای برای من نزد خودت در بهشت بساز و مرا از فرعون و عمل او نجات ده و مرا از

قوم ظالم رهایی بخش .

معروف این است که نام همسر فرعون "آسیه" و نام پدرش "مزاحم" بوده است ، گفته اند وقتی معجزه موسی علیه السلام را در مقابل ساحران مشاهده کرد ، اعماق قلبش به نور ایمان روشن شد و از همان لحظه به او ایمان آورد، او پیوسته ایمان خود را مکتوم می داشت ولی ایمان و عشق به خدا را نمی توان همیشه کتمان کرد، وقتی که فرعون از ایمان او باخبر شد ، بارها او را نهی کرد و اصرار داشت که دست از دامن آیین موسی علیه السلام بردارد و خدای او را رها کند ، ولی این زن با استقامت ، هرگز تسلیم خواسته فرعون نشد . سرانجام فرعون دستور داد دست و پاهایش را با میخ ها بسته ، در زیر آفتاب سوزان قرار دهند و سنگ عظیمی بر سینه او بیفکنند ، هنگامی که آخرین لحظه های عمر خود را می گذراند ، دعایش این بود : « پروردگارا ! برای من خانه ای در بهشت در جوار خودت بنا کن و مرا از فرعون و اعمالش رهایی بخش و مرا از این قوم ظالم نجات ده » . خداوند نیز دعای این زن مؤمن پاکباز فداکار را اجابت فرمود و او را در کنار بهترین

زنان جهان مانند مریم قرار داد . چنانکه در همین آیات در ردیف او قرار گرفته است .
 در روایتی از پیامبر آمده : « برترین زنان اهل بهشت چهار نفرند ؛ "خدیجه"
 دختر خویلد ، "فاطمه" دختر محمد ، "مریم" دختر عمران و "آسیه" دختر مزاحم همسر فرعون » .^(۱)
 مسلماً زرق و برق و جلال و جبروتی برتر از دستگاه فرعونى وجود نداشت ، همان طور که
 فشار و شکنجه‌ای فراتر از شکنجه‌های فرعون جنایتکار نبود ولی نه آن زرق و برق و نه این فشار
 و شکنجه ، آن زن مؤمن را به زانو در نیاورد و همچنان به راه خود در مسیر رضای خدا ادامه داد تا
 جان خویش را در را معشوق حقیقی فدا کرد .
 قابل توجه این که تقاضای کند خداوند خانه‌ای در بهشت و در نزد خودش برای او بنا کند
 که در بهشت بودن ، جنبه جسمانی آن است و نزد خدا بودن ، جنبه روحانی آن و او

۱- «در المثنور» ، جلد ۶ ، صفحه ۲۴۶ .

هر دو را در یک عبارت کوتاه جمع کرده است .

﴿ ۱۲ ﴾ وَ مَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا وَ صَدَقَتْ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا وَ كُتِبَ لَهُ وَ كَانَتْ مِنَ الْقَانِتِينَ

و همچنین مریم دختر عمران را مثل زده که دامن خود را پاک نگه داشت و ما از روح خود در او دمیدیم او کلمات پروردگار و کتابهایش را تصدیق کرد و از مطیعان فرمان خدا بود .

تفاوت « کَلِمَات » و « كُتِبَ » ممکن است از این نظر باشد که تعبیر به « كُتِبَ » اشاره به تمام کتابهای آسمانی است که بر پیامبران نازل شده و تعبیر به « کَلِمَات » ناظر به وحی‌هایی است که صورت کتاب آسمانی نداشته است .

« مریم » آن چنان نسبت به این کلمات و کتب ، مؤمن بود که قرآن در آیه ۷۵ سوره مائده به عنوان « صِدِّيقَةٌ » (بسیار تصدیق کننده) از او یاد کرده است .

قرآن با این تعبیرات دامن مریم را از سخنان ناروایی که جمعی از یهودیان آلوده و

جنایتکار ، درباره او می گفتند و شخصیت و حتی پاکدامنی او را زیر سؤال می بردند ، پاک می شمرد و مشیت محکمی بر دهان بدگویان می کوبید .

تعبیر به « فَنَفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُّوحِنَا » (از روح خود در او دمیدیم) چنانکه قبلاً نیز اشاره کرده ایم ، منظور از آن یک روح با عظمت و متعالی است یا به تعبیر دیگر ، اضافه « روح » به « خداوند » ، اضافه « تشریفیه » است که برای بیان عظمت چیزی می آید ، مانند اضافه « خانه » به « خدا » در تعبیر « بَيْتُ اللَّهِ » و گرنه خداوند نه روح دارد و نه خانه و بیت .

پایان سورة تحریم

پایان جزء بیست و هشتم

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
متن تأییدیۀ مرجع عالیقدر حضرت آیه الله العظمی مکارم شیرازی	۶
متن تأییدیۀ حضرت آیت الله خز علی مفسر و حافظ کل قرآن کریم	۸
ویژگی ها و مزایای کتاب "تفسیر جوان"	۱۰
فضیلت تلاوت سوره «مجادله»	۱۱
"ظهار" یک عمل زشت جاهلی	۱۳
تخیت الهی کدام است؟	۳۰
انواع نجوی و سخنان درگوشی	۳۳
آداب معاشرت و مجالست در اسلام	۳۹

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
تنها عمل‌کننده به آیه صدقه و نجوی	۴۴
فلسفه تشریع و نسخ حکم صدقه قبل از نجوی	۴۶
حزب شیطان	۵۳
مفهوم و شرایط تحقق پیروزی از دیدگاه قرآن	۵۵
یاداش پنجگانه آنان که قلبشان فقط برای خدا می‌تپد	۵۸
نشانه اصلی حزب الله و حزب شیطان	۶۱
فضیلت تلاوت سورة «حشر»	۶۶
پایان توطئه یهود بنی‌نضیر در مدینه	۶۹

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
حکم غنایمی که بدون جنگ، به دست می آید.....	۷۷
مصارف ششگانه غنایمی که بدون جنگ و در دسر نصیب مسلمانان می شود.....	۸۰
داستان غم انگیز فدک.....	۸۶
سه گروه مهاجران و انصار و تابعان و صفات برجسته هر کدام.....	۹۰
صحابه در میزان قرآن و تاریخ.....	۹۹
نقش منافقان در فتنه های یهود.....	۱۰۱
با طناب پوسیده شیطان به چاه نروید.....	۱۱۰
همکاری بی سرانجام با اهل نفاق.....	۱۱۰

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
آن چه باید از پیش فرستاد.....	۱۱۳
اگر قرآن بر کوه ها نازل می شد، از هم می شکافتند.....	۱۱۸
عظمت آیات آخر سورة حشر.....	۱۲۹
فضیلت تلاوت سورة «ممتحنه».....	۱۳۲
سرانجام طرح دوستی با دشمن خدا.....	۱۳۴
ابراهیم برای همه شما اُسوه بود.....	۱۳۹
الگوهای جاویدان.....	۱۴۶
اصل اساسی «حُبِّ فی اللّهِ وَ بُغْضُ فی اللّهِ».....	۱۴۸

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
اصول دوگانه رابطه مسلمین با غیر مسلمین.....	۱۵۱
جبران زیان های مسلمین و کفار.....	۱۵۴
عدالت حتی درباره دشمنان.....	۱۶۱
شرایط شگانه بیعت زنان.....	۱۶۳
رابطه بیعت زنان با شخصیت اسلامی آنها.....	۱۶۵
اطاعت در معروف.....	۱۶۶
با قومی که مورد غضب خدا هستند، طرح دوستی نریزید!.....	۱۶۸
فضیلت تلاوت سوره «صف».....	۱۷۱

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
گفتار بی عمل	۱۷۳
بیکارگرانی همچون سدّ فولادین	۱۷۵
ضرورت وحدت صفوف	۱۷۷
عیسی علیہ السلام بشارت ظهور احمد را می دهد	۱۸۲
رابطه بشارت و تکامل دین	۱۸۳
مگر نام پیامبر اسلام، «احمد» است؟	۱۸۴
دشمنان حق می خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش کنند	۱۸۹
ایمان و جهاد، تجارتی پر سود و بی نظیر	۱۹۴

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
مساکن طیبه چیست؟	۱۹۶
قرآن سه چیز را مایه آرامش می‌داند	۱۹۷
«فتح قریب» کدام است؟	۱۹۸
ارکان چهارگانه تجارت مؤمن با خدا	۱۹۸
دنیا، تجارتخانه اولیاء خدا است	۱۹۹
همچون حواریون باشید	۲۰۰
حواریون چه کسانی هستند؟	۲۰۱
فضیلت تلاوت سوره «جمعه»	۲۰۳

فهرست مطالب

صفحه	موضوع
۲۰۵	اهداف سه گانه بعثت پیامبر
۲۱۰	فضل الهی روی حساب است
۲۱۲	چهارپایی بر او کتابی چند
۲۱۵	عالم بی عمل
۲۱۹	علل سه گانه ترس انسان از مرگ
۲۲۲	بزرگترین اجتماع عبادی سیاسی هفته
۲۲۶	نخستین نماز جمعه در اسلام
۲۲۷	اهمیت نماز جمعه

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
فلسفه نماز عبادی سیاسی جمعه	۲۳۰
شرایط و جوهر نماز جمعه	۲۳۳
فضیلت تلاوت سوره « منافقین »	۲۳۵
سرچشمه نفاق و نشانه‌های منافقان	۲۳۸
نشانه‌های دهگانه منافقین	۲۵۱
خطرات پنجگانه منافقین	۲۵۵
منافق، خشک و شکننده است	۲۵۶
عزت، مخصوص خدا و دوستان او است	۲۵۷

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
اموال و فرزندانان شما را از یاد خدا غافل نکنند.....	۲۶۰
نفاق « اعتقادی » و « رفتاری ».....	۲۶۴
فضیلت تلاوت سوره « تغابن ».....	۲۶۶
تسبیح و حمد عمومی موجودات جهان.....	۲۶۷
خدا از اسرار نهفته درون سینه ها آگاه است.....	۲۷۹
قیامت ، روز تغابن و آشکار شدن غیب ها است.....	۲۸۵
همه مصائب به فرمان خدا است.....	۲۸۷
شأن نزول :.....	۲۹۲

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
اموال و فرزندانان، وسیله آزمایش شما هستند	۲۹۳
فضیلت تلاوت سوره « طلاق »	۲۹۹
شرایط طلاق و جدایی	۳۰۱
طلاق، منفورترین حلال‌ها	۳۰۵
دلایل و انگیزه‌های پنجگانه طلاق	۳۰۹
فلسفه نگهداشتن عـده	۳۱۳
یا سازش یا جدایی خداپسندانه	۳۱۵
ارتباط بین تقوا و نجات از مشکلات	۳۱۹
مفهوم روح توکل بر خدا	۳۲۲

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
احکام زنان مطلقه و حقوق آنها	۳۲۵
احکام «طلاق رجعی»	۳۳۱
خدا تکلیف مالا یطاق نمی‌کند	۳۳۲
اهمیت نظام خانواده	۳۳۲
سرانجام دردناک سرکشان	۳۳۴
هدف از آفرینش عالم، معرفت است	۳۳۹
فضیلت تلاوت سوره «تحریم»	۳۴۴
شان نزول:	۳۴۵
سرزنش شدید نسبت به بعضی از همسران پیامبر	۳۴۷

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
اوصاف شگانه همسر شایسته	۳۵۴
منظور از «صَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ» کیست؟	۳۵۶
افشای سر	۳۵۷
نباید حلال خدا را بر خود حرام کنید!	۳۵۸
خانواده خود را از آتش دوزخ نجات دهید	۳۵۹
ثمرات پنجگانه توبه نصوح	۳۶۳
تعلیم و تربیت خانواده	۳۶۵
توبه دری به سوی رحمت خدا	۳۶۶
الکوهایی از زنان مؤمن و کافر	۳۷۱

